گریه بر امام حسین

-علیه السلام-

علی عطائی اصفهانی

گریه
بر امام حسین علیه‌السلام

علی عطائی اصفهانی

سرشناسه: عطائی اصفهانی، علی، ۱۳۱۷ -
عنوان و نام پدیدآور: گریه بر امام حسین علیها السلام/ علی عطایی.
مشخصات نشر: قم : آیین دانش، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص.
شابک:۹۷۸-۶۰۰-۸۰۵۹-۲۲-۶
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: چاپ قبلی: امیرالعلم، ۱۳۸۴.
موضوع: حسین‌بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- سوگواری‌ها -- فلسفه
موضوع: Hosayn ibn Ali, Imam III, 625 - 680 -- Laments -- Philosophy
موضوع: گریه -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
موضوع: Crying -- Religious aspects -- Islam
رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ۴گ۶ع/۳/BP۳۶۰
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۴
شماره کتابشناسی ملی: ۴۸۸۴۰۳۴

شناسنامه

نام کتاب: ..... **گریه برای امام حسین(ع)**
مؤلف: ..... **علی عطائی اصفهانی**
ناشر: ..... **آیین دانش**
شمارگان: ..... **۱,۰۰۰ نسخه**
نوبت چاپ: ..... **اولِ ناشر، پاییز ۱۳۹۶**
چاپ: ..... **دانش ـ ۶۶ ۹۷ ۲۲ ۳۷ (۰۲۵)**
شابک: **۹۷۸-۶۰۰-۸۰۵۹-۲۲-۶**

قیمت: ۷,۰۰۰ تومان

مرکز پخش: قم، بولوار شهید دل‌آذر، کوچه شماره ۲، پلاک ۱۴ (انتشارات آیین دانش)

تلفن: ۷ - ۲۶ ۶۱ ۶۱ ۳۶ (۰۲۵) و ۶۱ ۶۱ ۲۲ ۳۷ (۰۲۵)

پیش‌گفتار

اُثْنی عَلَی اللهِ اَحْسَنَ الثَنٰاءِ وَاَحْمَدُهُ عَلَی السَّـرّاءِ وَ الضَّـرّاءِ وَ صَلَّی اللهُ عَلیٰ سَیِّدِنٰا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ النُّجَبٰاءِ، سِیّما الاِمٰامِ الشَّهید، اِبْنُ الشَّهیدِ وَالشَّهیدَةِ وَ اَبُو الشُّهَداءِ.

﴿وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّـهِمْ یُرْزَقُونَ﴾ (آل عمران / ۱۶۹)

قال الصادق علیه‌السلام :

کُلُّ الْجَزَعِ و الْبُکاءِ مَکْـرُوهٌ، سِـوَی الْـجَزَعِ وَ الْـبُکاءِ عَـلَی الْحُسَیْنِ؛[1]

هـر بـی‌تابی و گـریه، مکـروه است، جـز بـی‌تابی و گـریه بـرای حسین علیه‌السلام.

---

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۵، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۱۰ و بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰.

هیچ‌گاه حسین علیه‌السلام در محضر امام صادق علیه‌السلام یاد نشد، که امام صادق علیه‌السلام آن روز تا شب لبخند بزند، و می‌فرمود:

اَلْحُسَیْنُ عَبْرَةٌ[۱] کُلِّ مُؤْمِنٍ.

حسین علیه‌السلام مایهٔ اشک ریختن هر مؤمن است.[۲]

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام حسین علیه‌السلام را نگریست و فرمود:

یا عَبْرَةَ کُلِّ مُؤْمِنٍ.

ای مایهٔ اشک ریختن هر مؤمن.

حسین علیه‌السلام عرض کرد: آیا من چنین هستم؟

علی علیه‌السلام فرمود: آری، ای پسرم.[۳]

از امام حسین علیه‌السلام نقل شده که فرمود:

اَنَا قَتیلُ الْعَبْرَةِ، لا یَذْکُرُنی مُؤْمِنٌ اِلاّ اِسْتَعْبَرَ.

من کشته شدهٔ اشک هستم، هیچ مؤمنی مرا یاد نکرد مگر اینکه در چشمش اشک افتاد.[۴]

اُمْرُرْ عَلی جَدَثِ الْحُسَیْنِ فَقُلْ لِاَعْظُمِهِ الزَّکیَّة
یا اَعْظُماً لازِلْتِ مِنْ وَطْفاءِ[۵] ساکِبَةٍ[۶] رَوِیَّةٍ

---

۱. **عَبْرَة**، از واژهٔ (**عَبَرَ**) به معنای اشک و اندوه و پند گرفتن است.
۲ و ۳ و ۴. کامل‌الزیارات.
۵. (وَطْفاء): از واژهٔ (وَطَفَ) ابری که به زمین نزدیک و پر باران است.
۶. (ساکبة): از واژهٔ (سَکَبَ) آبی است که پی در پی جریان دارد.

وَ اِذا مَرَرْتَ بِقَبْرِه فَاَطِلْ بِهِ وَ قِـفِ الْـمَطِيَّة[۱]
وَابْكِ الْـمُطَهَّرَ لِـلْمُطَهَّرِ وَالْـمُطَهَّرَةِ النَّـقيَّة
كَبُكاءِ مُعْوِلَةٍ[۲] أَتَتْ يَوْماً لِواحِدِهَا الْمَنِيَّةُ[۳]

ای رهگذر! به قبر حسین‌بن علی گذر کن و پیام دوستان و عاشقان آن حضرت را به او برسان.

ای رهگذر! پیام دوستان و علاقه‌مندان حسین را به استخوان‌های مقدس و پاکش برسان و بگو:

ای استخوان‌ها! شما دائماً با اشک چشم دوستان حسین سیراب هستید، اشک‌ها می‌ریزد و شما را سیراب می‌کند.

اگر روزی شما را از آب منع کردند، اگر حسین را با لب تشنه سر بریدند، شیعیان، دائماً اشک خود را نثار شما می‌کنند.

ای گذرکننده، اگر به قبر حسین گذر کردی، تنها به رساندن پیام اکتفا مکن، بلکه در کنار قبر آن حضرت توقف کن، مرکبت را نگهدار، خیلی هم نگهدار، بایست و مصائب حسین را یاد کن و اشک بریز، اشک بریز و اشک بریز، نه مثل یک انسان عادی، بلکه مثل آن زنی که تنها یک فرزند داشته و آن فرزند را از دست داده است، چنین زنی چگونه در مرگ تک فرزندش اشک می‌ریزد، تو هم برای حسین علیه‌السلام مثل آن زن، اشک بریز، اشک بریز، برای آن پاک، فرزند پدری پاک، فرزند مادری پاک.

---

۱. (مطية): از واژهٔ (مَطَوَ) مرکب سواری است.

۲. (مُعوِلَة): از واژهٔ (عَوَلَ) شیون و گریه و زاری است و مقصود از (مُعْوِلة) در این شعر، زنی است که با صدای بلند گریه و شیون می‌کند، برای مرگ تنها یک فرزندی که داشته است.

۳. اشعار از سید حمیری است که در محضر امام صادق علیه‌السلام خوانده است.

گریه بر امام حسین علیه‌السلام در نماز

برخی از فقها و مراجع عظام فرموده‌اند:

گریه بر سیدالشهدا علیه‌السلام، در حال نماز، اشکال ندارد، زیرا گریه بر آن حضرت از افضل طاعات است.[۱]

برخی دیگر فرموده‌اند:

گریه بر آن حضرت در حال نماز اشکال ندارد، زیرا گریه بر آن جناب از افضل قُرُبات است.[۲]

اشکال‌تراشیها

چون ماه محرم، ماه عزا و مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام فرامی‌رسد، برخی افراد نادان یا مغرض، شروع به اشکال‌تراشی و چون و چرا می‌کنند، مثلاً می‌گویند: گریه چه فایده‌ای دارد؟

گریه‌کننده‌ها و عزاداران، به نماز و واجبات اهمیت نمی‌دهند، تا نیمه شب عزاداری می‌کنند و نماز صبحشان قضا می‌شود.

شعرهای نامناسب و احیاناً دروغ و یا برخلاف شؤون امام حسین و اهل بیت آن حضرت علیهم‌السلام خوانده می‌شود.

مخارج بیش از حد و چه بسا اسراف و تبذیر صورت می‌گیرد.

در عزاداری‌ها از آلات لهو و لعب استفاده می‌شود.

---

۱ و ۲ و ۳. (العروةالوثقی): مبطلات الصلاة، حاشیهٔ مسألهٔ ۴۳.

یادآور می‌شوم: یکی از مبطلات نماز، گریه کردن برای امور دنیا است.

آمرزش گناهان و ترتّب آن همه ثواب بر گریه و تباکی و بر شرکت در مجلس عزاداری سیدالشهدا علیه‌السلام، بعید و غیرقابل قبول است. و خلاصه از ترتّب آثار بزرگ بر عزاداری آن امام مظلوم علیه‌السلام استبعاد می‌کنند.

البته برخی از آنچه مطرح و می‌گویند، یا می‌نویسند، بجا و صحیح است که باید اصلاح شود. ولی نباید مطالب را مخلوط و از یک زاویه نگاه کرد.

سزاوار نیست، بلکه بی انصافی است که آثار و برکات و فواید حاصل از عزاداری و مجالس و اجتماعات مربوط به شهدا، خصوصاً سیدالشهدا علیهم‌السلام را نادیده گرفت.

شایسته نیست روایات متواتری را که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه علیهم‌السلام در اهمیت، فضیلت و ثواب گریه و عزاداری بر اباعبدالله الحسین علیه‌السلام وارد شده، نادیده گرفت.

جهل و نادانی است که سیرهٔ عملی ائمه علیهم‌السلام را در محرم و غیر محرم، دور از نظر و نشنیده گرفت.

کم لطفی است که توصیه‌ها و روش فقهای بزرگ، مراجع تقلید و علمای عظیم‌الشأن را در طول تاریخ اسلام، نسبت به مجالس عزاداری و گریهٔ آنان بر سید مظلومان و یاران با وفایش، بدون جهت و بدون توجه به آثار و برکات آن، تلقی کرد.

به‌علاوه، برپایی عزا برای سیدالشهدا علیه‌السلام نوعی اعتراض به ظالمان و حمایت از مظلومان است، اشک ریختن در عزای اباعبدالله علیه‌السلام عامل تقویت حسّ عدالتخواهی و انتقام‌جویی از ستمگران و زمینه‌سازی برای

تجمع نیروهای پیرو حسین علیه‌السلام در راه دفاع از حق است، عزاداری برای شهید، انتقال فرهنگ شهادت و ظلم‌ستیزی به نسلهای آینده است، گریه و تظاهر به گریه[۱] و شرکت در مجالس عزای سیدالشهدا علیه‌السلام نوعی اعلان هم‌بستگی به اهل حق و اعلان بیزاری و نفرت از اهل باطل است، تشکیل مجالس و همراهی با عزاداران حسینی، تولّی و تبرّی و نشانهٔ احیای دو فرع از فروع دین است.[۲]

بنابراین، شایسته نیست، افرادی که خود را شیعه، بلکه مسلمان می‌دانند با گریه و عزاداری بر امام حسین علیه‌السلام، مخالفت یا اشکال‌تراشی کنند، و در جایی که عدّه‌ای از دانشمندان اهل تسنن روایات بسیاری در رابطه با عزاداری و گریه بر آن امام مظلوم نقل کرده و حتی کتابهایی مستقل در این رابطه نوشته‌اند[۳]، برخی شیعیان، با زبان و قلم، یا با بی‌توجهی به عزاداریها، القای شبهه کنند.

آری، اشکال‌تراشی و چون‌وچرا دربارهٔ عزاداری و گریه بر

---

۱. تباکی، تظاهر به گریه است، به اینکه انسان خود را به صورت و به حالت گریه درآورد، سرش را به زیر اندازد و به حالت حزن و اندوه درآید.

۲. بکا و تباکی، حاکی از سوز دل و تأثر نفس است و این حالت بخاطر شنیدن مصائب وارده بر سیدالشهدا علیه‌السلام است.

گریه، یا خود را به حالت گریه کننده درآوردن، نشانهٔ علاقه و محبت است، علامت و اعلان تولّی، یعنی دوستی اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

گریه و خود را بحالت گریه کننده درآوردن، بخاطر مصائب وارده بر اهل بیت و سیدالشهدا علیه‌السلام، به معنای تنفر و بیزاری جستن و تبرّیِ ازدشمنان اهل بیت و ظالمان و ستمگران است.

۳. برخی روایات که اهل سنت نقل کرده‌اند در ص ۹۱ تا ۱۰۶ آمده است.

سیدالشهدا علیه‌السلام مثل آن است که گفته شود:

در سفر حج و عمره، در انجام مراسم و زیارت، چه بسا اسرافها و تبذیرها و حوادث و ... اتفاق می‌افتد، پس نباید انجام شود.

در ولیمه‌هایی که برای جشن ازدواج و غیر آن داده می‌شود اسرافها، تبذیرها و حتی مفاسد اخلاقی وجود دارد، پس باید بطور کلی تعطیل شود.

در بازار و فروشگاه‌ها معاملات ربوی، اجناس تقلبی، رفت‌وآمدهای زنان بدحجاب و ... صورت می‌گیرد، پس باید همهٔ آنها بسته شود.

از انگور و برخی میوه‌ها شراب درست می‌شود، پس نباید درخت انگور کشت شود.

بلکه پا را فراتر گذاشته و گفته شود: چون بر خلقت آدم فساد و خون‌ریزی مترتب شده است، اصلاً نباید آدم خلق شود.

﴿قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (بقره / ۳۰)

[فرشته‌ها به خدا] گفتند: آیا موجودی را در زمین قرار می‌دهی که در آن به فساد و تباهی پرداخته و خون‌ریزی کند؟

آری ایجاد شبهه و چون‌وچرا و طرح اشکال نسبت به تمام امور و چیزها، ممکن و بسیار سهل و بدون مؤونه است و هر کس به راحتی می‌تواند القای شبهه کند و آن را دامن بزند.

ولی احادیث بسیار و سیرهٔ عملی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام و گریهٔ آنان بر مظلوم کربلا و تشکیل مجلس عزا برای آن بزرگوار، حجت قاطع و روشنی است بر فضیلت گریه و ارزش و اهمیت تشکیل مجالس عزا و سوگواری برای احیای نام و یاد ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام.

احادیث و روایات و سیرهٔ عملی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اطهار علیهم‌السلام حجت و دلیل است بر آنان که اشکال‌تراشی کرده و می‌کنند، حجت است بر کسانی که چه بسا در صدد خاموش کردن نور خدا هستند.

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾. (سورهٔ توبه / آیهٔ ۳۲)

می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند.

بنابراین علاقه‌مندان به حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام هرگز فریب وسوسهٔ مغرضان و نادانها را نخورند ـ که بحمده تعالی نخورده و نخواهند خورد ـ و دست از ولای سیدالشهداء علیه‌السلام برندارند و بدانند، هر کس در عزای مظلوم کربلا بگرید، یا بگریاند، یا خود را به صورت گریه‌کننده درآورد، استحقاق بهشت را خواهد داشت، زیرا گریه نشانهٔ محبت است و محبت ناشی از اعتقاد و ایمان و معرفت است و چیزی به مرتبهٔ ایمان نمی‌رسد، چرا که ایمان امری قلبی است و مصدر اعمالِ جوارح و اعضای بدن است و اشکی که از چشم جاری می‌شود حاکی از محبت و علاقه به امام حسین علیه‌السلام است.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

اَلْمَرأ مَعَ مَنْ أَحَبَّ؛ انسان با محبوب خود محشور خواهد بود.[1]

---

۱. بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۰۵.

و امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است:

اِنَّ اللّٰهَ تَبارَک وَ تَعالی اِطَّلَعَ عَلَی الاَرْضِ فَاخْتارَنا وَ اخْتارَ لَنا شِیعَةً یَنْصُرونَنا وَ یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنا وَ یَحْزَنُونَ لِحُزْنِنا وَ یَبْذُلُونَ أمْوالَهُمْ وَ أنْفُسَهُم فینا، اُولٰئِکَ مِنّا وَ إلَیْنا.

خداوند تبارک و تعالی به سوی زمین نظر کرد، و ما را برگزید، و برای ما (نیز) پیروانی برگزید که ما را یاری می‌کنند، برای شادی ما شاد می‌شوند و برای اندوه ما غمگین، مال و جان خویش را در راه ما نثار می‌کنند، آنان از ما هستند و به سوی ما می‌آیند.[1]

بعلاوه از رفتار و گفتار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام استفاده می‌شود که آن بزرگواران، هر یک در عصر و زمان خود گرفتاریها و مصائب امام حسین علیه‌السلام را یاد کرده و گریسته‌اند و مسلمانان را نیز با وعدهٔ ثواب و أجر بسیار، تشویق به عزاداری و گریه بر آن مظلوم کرده‌اند.

درهمین راستا و به‌همین منظور مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی قدس‌سره فرمودند:

لازم است دربارهٔ گریه بر سیدالشهداء علیه‌السلام جزوه‌ای مستقل نوشته شود، تا عزاداران آن حضرت، قدر و منزلت گریه بر آن مظلوم را بهتر شناخته و بیش از پیش به آن اهمیت دهند، به مجالس عزا و گریهٔ بر آن بزرگوار، بیشتر توجه کنند. و به اینجانب فرمودند: در بارهٔ گریه بر امام حسین علیه‌السلام جزوه‌ای بنویسم.

---

۱. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷ و خصال صدوق، ح اربع مأة.

لذا حقیر بی‌بضاعت، این جزوه را تنظیم کردم، و «سیاست حسینی» را ضمیمه آن نمودم. امید است مورد قبول قرار گیرد. إن شاءالله.

ای کاخ دین شده ز قیام تو استوار
اسلام از وجود تو گردیده پایدار
بر فرق کائنات بود پرچمت بلند
هستی همیشه تا که بپا هست روزگار

* * *

بسیط روی زمین باز بساط غم است
محیط عرش برین دائرهٔ ماتم است
باز چرا مهر و ماه تیره چو شمع عزاست
باز چرا دود و آه تا فلک اعظم است
ماتم جانسوز کیست گرفته آفاق را؟
که صبح روی جهان تیره چو شام غم است
شور حسینی است باز که با دو صد سوز و ساز
نه در عراق و حجاز، در همهٔ عالم است
به حلقهٔ ماتمش سدره نشین نوحه‌گر
به زیر بار غمش قامت گردون خم است
عزای سالار دین، دلیل اهل یقین
سلیل عقل نخست، سلالهٔ خاتم است
خزانِ گلذار دین، ماه محرم بود
در او بهار عزا، هماره خرّم بود

* * *

بخش اوّل

فلسفهٔ قیام و شهادت سید الشهدا علیه‌السلام

حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام از بزرگ‌ترین مردان فداکار است که روزگار هرگز صحنه قیام مقدس او را از یاد نخواهد برد و تاریخ بشریت همیشه به فداکاری او سربلند گشته و به آن افتخار می‌کند.

سیدالشهدا علیه‌السلام و یارانش در راه احیای حق و حقیقت با کمال سربلندی و عزت به شهادت رسیده و به اسارت برده شدند. و این نهضت آنگاه بود که حکومت آل ابوسفیان، دین و حق و حقیقت را بازیچه خودخواهی و تبه کاری قرار داده و به نام خلافت اسلامی همه چیز اسلام را محو و نابود کرده بود. در چنین موقعیتی امام حسین علیه‌السلام بدون کمترین بیم و هراس به قیام پرافتخاری دست زد که در نتیجه آن دست آل‌ابوسفیان برای همیشه از دامان مقدس خلافت اسلامی کوتاه گشت و هستی دامنه‌دار آل ابوسفیان بطور کلی نابود و برچیده شد و اثری از آنان باقی نماند.

امام حسین علیه‌السلام هنگام خروج ازمدینه منوّره، چنین نوشت:

«اینک من از مدینه برای رفاه‌طلبی و نشاط و ریاست‌طلبی و فساد وظلم کوچ نمی‌کنم، بلکه خروج و قیام من برای طلب اصلاح در میان امت جدّم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد و می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، و به سیره و روش جدّم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و پدرم علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام رفتار کنم. آن کس که سخنم را بپذیرد، خداوند پاداش رهروان حق را به او می‌دهد، و اگر نپذیرد، صبر و استقامت می‌کنم تا خداوند بین من و آنان به حق داوری فرماید که او برترین داوران است»؛

«وَ إنّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً[1] وَلا بَطِراً[2]، وَ لامُفْسِداً وَلا ظالِماً، وَ إنَّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الأءصْلاحِ فی اُمَّةِ جَدّی صلی‌الله‌علیه‌وآله أُریدُ أنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ أسیرُ بِسیرَةِ جَدّی صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ أبی عَلِیِّ بْنِ أبیطالِبٍ علیه‌السلام، فَمَنْ قَبِلَنی بِقَبُولِ الْحَقّ فَاللّهُ أَوْلی بِالْحَقِّ، وَ مَنْ رَدَّ عَلَیَّ هذا أصبِر حَتّی یقْضِیَ اللّهُ بَینی وَ بَینَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَ هُوَ خَیرُالْحاکِمینَ».[3]

نیز نزدیک کربلا، در ضمن خطبه‌ای به اصحابش فرمود:

آیا نمی‌نگرید که به حقّ عمل نمی‌شود، و از باطل جلوگیری نمی‌گردد؟ با این وضع، مؤمن باید به لقای خدایش [شهادت] اشتیاق یابد، همانا من در این شرایط زشت و ظالمانه، مرگ را جز

---

۱. اَشِرَ: از باب عَلِمَ به معنای فرح و سرور.(مجمع البحرین، واژه اشر)

۲. بَطِرَ: شدّت فرح، طغیان و سرکشی همان، واژه بطر.

۳. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

سعادت و نیک‌بختی و زندگی با ظالمان را جز ذلت و ناراحتی، نمی‌نگرم؛

«أَلا تَرَوْنَ إِلَی الْحَقِّ لا یُعْمَلُ بِه، وَ إِلَی الْباطِلِ لا یُتَناهیٰ عَنْهُ، لِیَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِی لِقاءِ رَبِّهِ مُحِقّاً فَإِنّی لا اَری اَلمَوتَ إلاّ سَعادةً وَ الحَیاةَ مَعَ الظّالِمینَ إلاّ بَرَمًا».[1]

بزرگ فلسفه نهضت حسین این است
که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است
حسین مظهر آزادگی و آزادی است
خوشا کسی که چنینش مرام و آیین است
نه ظلم کن به کسی نه به زیر ظلم برو
که این مرام حسین است و منطق دین است
همی نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافیست
اگر چه گریه بر آلام قلب تسکین است
ببین که مقصد عالِیّ او چه بُد، ای دوست
که درک آن سبب عزّ و جاه و تمکین است
ز خاک مردم آزاده بوی خون آید
نشان شیعه و آثار پیروی این است
ز خون سرخ شهیدان کربلا خوش دل
دهان غنچه و دامان لاله رنگین است

---

۱. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

بذل مال و جان در راه سیدالشهداء علیه‌السلام

از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت است که فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی به سوی زمین نظر کرد، و ما را برگزید، و برای ما (نیز) پیروانی برگزید که ما را یاری می‌کنند، برای شادی ما شاد می‌شوند و برای اندوه ما غمگین، مال و جان خویش را در راه ما نثار می‌کنند، آنان از ما هستند و به سوی ما می‌آیند»؛

«إِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی اِطَّلَعَ عَلَی الْأَرْضِ فَاِخْتارَنا وَ أَخْتارَ لَنا شِیعَةً یَنْصُرُونَنا وَ یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنا وَ یَحْزَنُونَ لِحُزْنِنا وَ یَبْذُلُونَ أَمْوالَهُمْ وَ أَنْفُسَهُم فِینا، أُولئِکَ مِنّا وَ إِلَینا».[1]

همچنین در روایت مناجات حضرت موسی علیه‌السلام با خداوند سبحان آمده است:

حضرت موسی عرض کرد: پروردگارا! به چه جهت اُمّت محمّد را بر سایر اُمّت‌ها فضیلت دادی؟

خدای متعال فرمود: به جهت ده خصلت. حضرت موسی عرض کرد: آن خصلت‌ها چیست؟ تا به بنی اسرائیل امر کنم انجام دهند.

خداوند فرمود آن ده خصلت عبارت است از: نماز، زکات، روزه، حجّ، جهاد، جمعه، جماعت، قرآن، علم و عاشورا.

حضرت موسی عرض کرد: پروردگارا! عاشورا چیست؟ فرمود: گریه و تباکی و مرثیه و عزاداری بر مصیبت فرزند محمّد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله.

---

۱. بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۱۱۴ و ج ۴۴، ص ۲۸۷.

ای موسی! در آن زمان هیچ بنده‌ای نیست که بر عزای فرزند مصطفی گریه یا تباکی کند، مگر این‌که بهشت برای او حتمی است. و هیچ بنده‌ای نیست که مقداری از مالش را در محبّت فرزند پیامبر انفاق کند به طعام یا غیر آن مگر این‌که خداوند در دنیا هر درهمی را به هفتاد درهم به او برکت دهد، و به فضل خدا وارد بهشت گردد و گناهانش آمرزیده شود. سوگند به عزّت و جلالم، هیچ مرد و زنی نیست که در روز عاشورا یا غیر آن [برای عزای امام حسین علیه‌السلام] قطره‌ای اشک بریزد مگر این‌که برای او ثواب صد شهید نوشته شود.[1]

روزی مثل روز امام حسین علیه‌السلام نیست

از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل است که فرمود: «روزی امام حسین علیه‌السلام بر امام حسن علیه‌السلام وارد شد، وقتی چشم وی بر برادر افتاد، گریست! امام حسن علیه‌السلام فرمود: ای اباعبداللّه! چه چیز باعث گریه تو شد؟ گفت: گریه من برای مصائب و گرفتاری است که به تو می‌رسد.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: آن چه به من می‌رسد زهری است که به من می‌دهند، ولی، **لا یوْمَ کَیوْمِکَ**؛ روزی چون روز تو نیست، سی هزار نفر به سوی تو می‌آیند، همه مدّعی آن می‌باشند که از امّت جدّ تو هستند، و خود را مسلمان می‌نامند و بر قتل و ریختن خون تو اجتماع می‌کنند، و بر هتک حرمت و اسارت اهل‌بیت تو، و غارت خیام تو همدست می‌شوند، و در این هنگام از آسمان بر بنی‌امیه لعنت فرود آید، و آسمان خون بارد،

---

۱. مستدرک‌الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸، ح ۱۴؛ مجمع‌البحرین، ج ۳، واژه عَشَرَ، ص ۴۰۵.

و هر چیز بر تو بگرید، حتّی وحوش در بیابان و ماهی در دریا.[۱]

گریه بر امام حسین علیه‌السلام عبادت است

از عمل و رفتار و گفتار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه معصومین علیهم‌السلام استفاده می‌شود که گریه بر سیدالشهدا علیه‌السلام از عبادات بسیار با ارزش و از وسایل تقرّب به خدا، و موجب آمرزش گناهان است.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و همه معصومین علیهم‌السلام در عصر و زمان خود مصائب امام حسین علیه‌السلام را یاد کرده و گریه کرده‌اند، و بدیهی است هر عمل مذهبی را که مسلمانان به عنوان واجب یا مستحب، انجام می‌دهند، منشأ و سرچشمه آن عمل، سیره و سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه علیهم‌السلام است، که خود انجام داده و به مسلمانان نیز دستور دادند که همانند خودشان انجام دهند، یعنی همان گونه که مثلاً نمازهای واجب و مستحب را بجا آوردند، گریه و عزاداری بر حضرت سیدالشّهداء علیه‌السلام را انجام داده و به مسلمانان نیز دستور انجام آنها را دادند.

حتی اینکه اَبان بن تغلب از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: «چنانچه کسی به جهت ستمی که به ما شده محزون باشد نَفَس کشیدنش ثواب تسبیح دارد، و اندوه او برای ما عبادت است، و مخفی داشتن اسرار ما جهاد در راه خداست»؛ سپس فرمود: «لازم است این حدیث با آب طلا نوشته شود»؛ **«نَفَسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنا تَسْبِيحٌ، وَ هَمُّهُ لَنا عِبادَةٌ، وَ كِتْمانُ سِرِّنا جهادٌ فِي**

---

۱. امالی شیخ صدوق، مجلس ۲۴، ح ۱۷۹.

سَبِیلِ اللّهِ» ؛ ثُمَّ قال : «یجِبُ أَن یکْتَبَ هَذا اَلحَدِیثُ بِالذَّهَبِ».[۱]

عزاداری و گریه بر امام حسین علیه‌السلام وظیفهٔ همهٔ مسلمانان است

طبق آیات قرآن کریم و روایات وارده از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت علیهم‌السلام، وظیفه عموم مسلمانان است ـ با هر مذهب و مسلکی ـ که برای حضرت سیدالشّهداء ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام عزاداری و گریه کنند و لااقل محزون و خود را شبیه گریه کنندگان قرار دهند. حقیر به برخی از آیات و روایات اشاره می‌کنم.

اول : خداوند سبحان خطاب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است:

﴿قُلْ لاَ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَیٰ﴾ (شوری / ۲۲) ([ای پیامبر!] بگو از شما [در برابر ابلاغ رسالتم] هیچ پاداشی نمی‌خواهم جز دوستی اهل‌بیتم).

طبق این آیه مبارکه بر همه مسلمانان است که اهل‌بیت علیهم‌السلام را دوست داشته باشند و لازمه دوستی و نشان محبت آن است که هنگام حزن آنها محزون و هنگام شادی آنان شاد باشند، در ایام مصائب آن بزرگواران، خصوصاً در مصیبات کربلا و سیدالشهدا علیه‌السلام گریان و بر سر و سینه زنند، همانگونه که اگر برای دوست عزیز خود پیش‌آمدی ناگوار رخ دهد، عمل می‌کنند.

---

۱. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸.

حضرت یعقوب علیه‌السلام بخاطر محبتی که به فرزندش حضرت یوسف علیه‌السلام داشت به قدری گریه کرد که نابینا شد. ﴿**وَقَالَ يَا أَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ**﴾. (یوسف / ۸۴)

ابن کثیر در تفسیرش ـ که از معتبرترین کتابهای تفسیر در نزد اهل تسنن است ـ ذیل آیه «**اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا**» گفته است: حضرت یعقوب علیه‌السلام از بسیاری گریه نابینا شد. «**وَكان قَدْ عَمِي مِنْ كَثرَةِ البُكاء**».

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به سبب علاقه و محبتی که به برخی از یارانش داشت و در جنگ صفین شهید شده بودند، در حالی که خطبه ایراد می‌کرد، از آنان یاد نمود و در همان حال دست به محاسن شریف خود گرفت و زمانی طولانی اشک ریخت و گریه کرد. قال علیه‌السلام:

«الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ أَينَ عَمَّارٌ وَ أَينَ ابْنُ التَّيهَانِ وَ أَينَ ذُو الشَّهَادَتَينِ وَ أَينَ نُظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيةِ وَ أُبْرِدَ بِرُءُوسِهِمْ إِلَى الْفَجَرَةِ. قَالَ ثُمَّ ضَرَبَ بِيدِهِ عَلَى لِحْيتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ فَأَطَالَ الْبُكَاءَ...»[1]؛

کجایند آن برادرانم که راه را به حقیقت طی کردند، و بر اساس حق از دنیا گذشتند؟ عمّار، ابن تیهان، و ذوالشهادتین کجایند؟ سایر برادرانشان که مانند آنها بودند، کجایند؟ که بر جانبازی پیمان بستند و سرهای پاکشان برای تبهکاران فرستاده شد؟

---

۱. نهج البلاغه، ترجمه انصاریان، خطبه ۷۹، ص ۱۷۱.

[نوفِ بکالی ناقل خطبه گفت:] در این هنگام امام علیه‌السلام محاسن شریف و مبارک خود را در دست گرفت و زمانی طولانی اشک ریخت».

مؤلف: آیا مقام شهدای کربلا بیشتر و برتر از شهدای صفین نبود؟ آیا اگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در میان ما بود، بیش از آنچه بر یاران شهید خود گریه کرد، بر شهدای کربلا گریه نمی‌کرد؟

دوم: ﴿**لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ**﴾ (احزاب / ۲۱)؛ «یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد».

این آیه شریفه به همه مسلمانان می‌گوید، هرکس به خدا و روز قیامت امیدوار است، در اعمال و رفتارش به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تأسی می‌کند و همانند آن حضرت عمل می‌نماید و یکی از اعمال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این بود که به هر مناسبتی بر امام حسین علیه‌السلام گریه می‌کرد، حتی روز ولادت آن حضرت، از شهادتش خبر داد و اشک ریخت.

نیز اهل تسنن در کتابهای معتبر خود روایات بسیاری درباره گریه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر حسین علیه‌السلام نقل کرده‌اند، که برخی از آنها را در همین کتاب آورده‌ام.

بر این اساس، هر فرد مسلمان ـ شیعه باشد یا سنی ـ چنانچه به خدا و روز قیامت امیدوار است، باید رفتار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را الگو قرار دهد و در عزاداری و گریه بر سیدالشهداء علیه‌السلام به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تأسّی کند، و نیّت و غرضش اقتدا و همراهی با آن حضرت باشد.

سوم: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مناسبت‌های متعدد و با عباراتی گوناگون مسلمانان را مخاطب قرار داد و فرمود:

همانا من دو چیز گرانبها و ارزشمند در میان شما بر جای می‌گذارم، که اگر به آن دو تمسک کنید بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد، [اول:] کتاب خدا، [دوم:] عترتم «اهل‌بیتم» و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند؛

«إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعدی، کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی؛ اهل‌بیتی وَ إِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ».[1]

مؤلف: طبق این حدیث شریف که شیعه و سنی آنرا نقل کرده‌اند، گفتار و رفتار اهل‌بیت علیهم‌السلام همانند قرآن کریم حجت است و بر همه مسلمانان، تا روز قیامت واجب است از آن بزرگواران پیروی و تبعیت کنند و از جمله گفتار و رفتارشان تأکید بر عزاداری و گریه بر سیدالشهداء علیه‌السلام است و خود نیز گریه کردند و مجلس عزا برقرار نمودند. بر این اساس، وظیفه همه مسلمانان است که در عزاداری بر امام حسین علیه‌السلام از اهل‌بیت علیهم‌السلام پیروی کنند و این عبادت را نیز مانند سایر عبادات قربةً الی الله انجام دهند.

یادآوری: بدیهی است که گریه و عزاداری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت علیهم‌السلام به منظور بهشت رفتن، یا بخشش گناهان، یا برآمدن حاجات و امثال این

---

۱. جامع احادیث الشیعه مرحوم آیة‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله، ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۳۲.

امور نبوده است، لذا بر مؤمنین ایّدهم الله تعالی است که هدف و غرضشان رضای خدا و تقرّب الی الله و پیروی و تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت علیهم السلام باشد، هرچند ضمن عزاداری، دعا نیز می‌شود و امید است مستجاب و حاجات برآورده شود، و البته که آمرزش نیز حاصل گردد، زیرا خداوند سبحان وعده داده و فرموده است: ﴿**إِنَّ الْحَسَنَاتِ يذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ**﴾ (هود / ۱۱۴)؛ (یقیناً نیکی‌ها بدی‌ها را از میان می‌برد).

چهارم: گریه و جاری شدن اشک نشان رقّت قلب است، و خشکی چشم و گریه نکردن علامت شقاوت و سخت دلی است و خداوند سبحان از دل سخت و شقاوت قلوب مذمت فرموده است. ﴿**ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً**﴾ (بقره / ۷۴)؛ سپس دلهای شما بعد از آن، سخت شد، مانند سنگ یا سخت‌تر».

نیز پیامبر صلی الله علیه و آله به اباذر فرمود:

«ای اباذر! کسی که توان گریه دارد، باید گریه کند و کسی که توان گریه ندارد قلبش را محزون دارد و خود را به حالت گریه کننده‌ها درآورد، یقیناً دل سخت، از رحمت خدا دور است، ولی شما متوجه نیستید»؛

«يَا اباذر! مَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ يَبْكِيَ فَلْيَبْكِ، وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيُشْعِرْ قَلْبَهُ الْحُزْنَ وَ لْيَتَبَاكَ، إِنَّ الْقَلْبَ الْقَاسِيَ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَكِنْ لاَ تَشْعُرُونَ».[1]

---

۱. بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۸۱.

و همان حضرت فرمود: «از نشانه‌های شقاوت خشکی چشم و سختی دل است»؛ «**مِنْ عَلاَمَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعُیونُ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ**».[۱]

مؤلف: روایات در مدح گریه و مذمت خشکی چشم بسیار است.[۲]

در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز روایاتی نقل شده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مواردی گریه کرد، در فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد، هنگام عیادت از سعد بن عباده گریه کرد، به زیارت قبر مادرش رفت و کنار قبر مادرش گریه کرد و همراهانش را نیز گریاند، وقتی خبر شهادت جعفر طیار رسید گریه کرد و در همان دو کتاب است که صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گریه کردند، فاطمه زهرا علیهاالسلام گریه کرد.[۳]

از آنچه نقل کردم معلوم شد که گریه و رقت قلب از صفات پسندیده و محبوب خداوند سبحان است، و چه بهتر که گریه و رقت قلب در عزای سید الشهداء علیه‌السلام و اصحاب آن حضرت باشد، همان گونه که امام سجاد علیه‌السلام پس از واقعه کربلا تا پایان عمر گریه کرد، و در زیارت ناحیه مقدّسه است که حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه خطاب به جدش، سیدالشهداء علیه‌السلام گفته است: «اگر نبودم یاریت کنم، اکنون هر صبح و شام برایت ناله می‌کنم

---

۱. بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۳۰، ح ۱.

۲. به سفینة البحار، ماده بکی، و بحار ج ۹۳، ص ۳۲۸ مراجعه شود.

گریه بر هر درد بی‌درمان دواست — چشم گریان چشمه فیض خداست
چون خدا خواهد که غفاری کند — میل بنده جانب زاری کند
حبّذا چشمی که او گریان بود — وی همایون دل که او بریان بود
گریه بزداید ز دل زنگ ملال — دل شود مرآت حسن لایزال

۳. روایات را در کتاب «روزهای مدینه، ص ۳۳۳ تا ص ۳۴۰» آورده‌ام.

و به جای اشک خون گریه می‌کنم».

بلکه چه نیکوتر که بر مصائب و مظلومیت همه معصومین علیهم‌السلام عزاداری و اشک بریزیم همان گونه که در دعای ندبه وارد شده: «**فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ اهل‌بیت مُحَمَّدٍ وَ عَلِى صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِمَا وَ آلِهِمَا فَلْيبْكِ الْبَاكُونَ وَ إِياهُمْ فَلْيندُبِ النَّادِبُونَ وَ لِمِثْلِهِمْ فَلْتُذْرَفِ الدُّمُوعُ وَ لْيصْرُخِ الصَّارِخُونَ وَ يضِجُّ الضَّاجُّونَ وَ يعِجُّ الْعَاجُّونَ**»(پس باید بر اهل‌بیت پاک محمد و علی علیهم‌السلام گریه کرد و ندبه سرداد و برای چنین عزیزانی باید اشکها جاری شود و همه زاری و شیون کنند و ناله‌های جانسوز برکشند.)

و در دعا می‌خوانیم: «**اللَّهُمَّ إِنِّى أَعُوذُ بک مِنْ قَلْبٍ لا يخشَع وَ عَينٍ لاَ تَدْمَعُ**»[1] «خدایا! به تو پناه می‌برم از دلی که خاشع نباشد و چشمی که اشکش جاری نشود».

نیز در روایتی آمده است که: «بلال بعد از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اذان نگفت، تا اینکه مردم از او تقاضا کردند یکبار دیگر مثل زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اذان بگوید: بلال شروع به اذان گفتن کرد و هنگامی که گفت: «**أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله**» صدای گریه مرد و زن مدینه بلند شد و مانند روز رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ضجه زدند و گریه سردادند. بلال به مردم گفت: «شما را مژده می‌دهم که هر چشمی بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بگرید، آتش آن چشم را مسّ نمی‌کند و نمی‌سوزاند»؛ «**قَالَ أُبَشِّرُكُم أَنَّهُ لاَ تَمُسُّ النَّارُ عَينًا بَكَت عَلَى النَّبِى** صلی‌الله‌علیه‌وآله» (روایت را تلخیص نمودم، کامل آن را در کتاب

---

۱. بحار الأنوار ج ۹۸ ص ۳۱۴

«روزهای مدینه، ص ۳۳۹» به نقل از کتاب «التاریخ القویم» آورده‌ام).

پنجم: گریه و عزاداری بر سید الشهداء علیه‌السلام عبادتی است که هیچ عبادتی به پایه آن نمی‌رسد، آثار و برکاتی دارد که هیچ عمل خیری به درجه آن نمی‌رسد، فوائد ونتیجه‌هایی از مجالس عزای سیدالشهداء علیه‌السلام عاید مسلمانان و عالم اسلام شده و می‌شود که از سایر معصومین علیهم‌السلام چنین نشده و نمی‌شود.

هاله‌ای بر چهره از نور خدا دارد حسین علیه‌السلام

جلوه هر پنج تن آل عبا دارد حسین علیه‌السلام

آشنای عشق را بی آشنا خواندن خطاست

در غریبی هم هزاران آشنا دارد حسین علیه‌السلام

گریه‌ها و روضه‌های حضرت زینب علیهاالسلام در کربلا دوست و دشمن را گریاند و گروه توّابُون را به وجود آورد، خطبه‌ها و گریه‌های اهل‌بیت در کوفه مقدمه قیام سلیمان صرد و مختار و برافراشته شدن پرچم «**یا لَثارات الْحُسَیْن** علیه‌السلام» شد. و در پی آن قتله شهدای کربلا نابود شدند. (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۳۲ تا ۳۹۰)[1]

---

۱. **فوائد طبی گریه خصوصاً برای اطفال:**

علاوه بر فوائد معنوی که برای گریه از خوف خدا، یا برای امور آخرت، یا به منظور اظهار علاقه و محبت نسبت به اولیای خدا می‌باشد، دارای فوائد بسیار خوب جسمانی نیز می‌باشد. خصوصاً گریه اطفال. امام صادق علیه‌السلام فرموده است: در «بینی اطفال رطوبتی است که اگر در آنها باقی بماند، به بیماریهای بزرگ مبتلا می‌شوند و با گریه و ریزش اشک آن رطوبت‌ها از سرشان خارج می‌شودو بدنها و چشمانشان صحیح و سالم می‌ماند. لذا ←

گریه‌ها و عزاداری‌ها باعث نهضت‌ها و انقلاب‌ها گردید و تا دوره خودمان که دیدیم همان حسین‌گوها انقلاب ایران را به رهبری امام خمینی رحمه‌الله به ثمر رساندند، و سپس هشت سال دفاع مقدس را با استقامت پشت سر گذاشته و سربلند از عهده برآمدند.

در روایت است که حضرت سید الشهدا علیه‌السلام بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آن حضرت فرمود:

«خوش آمدی ای ابا عبدالله ای زینت آسمان‌ها و زمین‌ها!» اُبیّ بن کعب که حاضر بود، گفت: یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله با وجود شما چگونه می‌شود دیگری زینت آسمان‌ها و زمین‌ها باشد؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «ای اُبَیّ! سوگند به آن خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرده و مقام نبوت به من داده، بطور یقین، حسین بن علی علیهماالسلام در آسمانها بزرگ‌تر است از روی زمین، و بطور حتم بر سمت راست عرش خدای عزوجل نوشته است:حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است، حسین پیشوای خیر و عزت و فخر و علم و ذخیره است»؛

«قالَ الْحُسَینُ بْنُ عَلْی علیه‌السلام دَخَلْتُ عَلی رَسُولِ اللّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ عِنْدَهُ أُبَی بْنُ کَعبٍ فَقالَ لی رَسولُ اللّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله : مَرْحَباً بِکَ یا اَبا عَبْدِاللّهِ؟

← هنگامی که طفل گریه می‌کند نباید پدر و مادر او را از گریه بازدارند و باید بدانند که گریستن به نفع کودک و باعث سلامت اوست».

«اعْرِفْ یا مُفَضَّلُ مَا لِلْأَطْفَالِ فِی الْبُکَاءِ مِنَ الْمَنْفَعَةِ وَ اعْلَمْ أَنَّ فِی أَدْمِغَةِ الْأَطْفَالِ رُطُوبَةً إِنْ بَقِیتْ فِیهَا أَحْدَثَتْ عَلَیهِمْ أَحْدَاثاً جَلِیلَةً وَ عِلَلًا عَظِیمَةً مِنْ ذَهَابِ الْبَصَرِ وَ غَیرِهِ وَ الْبُکَاءُ یسِیلُ تِلْکَ الرُّطُوبَةَ مِنْ رُءُوسِهِمْ فَیعْقِبُهُمْ ذَلِکَ الصِّحَّةَ فِی أَبْدَانِهِمْ وَ السَّلَامَةَ فِی أَبْصَارِهِمْ...».

قال اُبَی وَ کَیْفَ یَکونُ یا رَسولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله زَینُ السَّماواتِ وَالْاَرْضینَ! اَحَدٌ غَیرُکَ؟! قالَ یا اُبَی وَ الَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ نَبیا اِنَّ الْحُسَینَ بْنِ عَلی فِی السَّماءِ اَکْبَرُ مِنْهُ فِی الْاَرْضِ وَ اِنَّهُ لَمَکْتوبٌ عَنْ یمینِ عَرْشِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ: مّصباحُ هدی وَ سَفینهُ النِجاةِ وَ امامُ خَیرٍ و یُمْنٍ و عِزٍّ وَ فَخرٍ وَ عِلمٍ و ذُخْرٍ...».[1]

مؤلف: از این روایت و امثال آن معلوم می‌شود که نام و یاد حسین علاوه بر فوائد اجتماعی، فوائد بسیار مهم شخصی نیز دارد، در مجالسی که به نام آن حضرت برپا می‌شود، مردم هدایت می‌شوند، از اخلاق و احکام اسلامی آگاه شده، درس دین داری، غیرت و مردانگی در راه دین، صبر و استقامت در برابر دشمنان حق و حقیقت، نماز و عبادت و دعا و توجه به قرآن را که سیره امام علیه‌السلام و یارانش بوده فرا می‌گیرند و لااقل به برخی از آنها عمل می‌کنند، در زیارت اربعین آن حضرت نیز آمده که امام صادق علیه‌السلام فرمود: «**بَذَلَ مُهجَتَهُ فِیکَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الجَهالَهِ وَ حِیرَةَ الضَّلالَة**»؛ «و جانش را در راه تو فدا نمود تا بندگانت را از نادانی و حیرت و ضلالت و گمراهی نجات دهد.»

بر این اساس برگویندگان است که در مجالس سیدالشهدا علیه‌السلام اصل را بر ارشاد و هدایت و آگاه کردن مردم از اهداف عالی و بسیار مقدس آن حضرت قرار دهند، حاضران نیز غرض اولیه‌شان پی بردن به هدف و خواست امام حسین علیه‌السلام باشد که در این صورت از مجالس نتیجه کامل

---

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۶۰ـ۵۹.

گرفته می‌شود.

همی نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافیست
اگرچه گـریه بـر آلام قـلب تسکـین است
ببین که مقصد عالی او چه بـود ای دوست
که درک آن سبب عز و جاه و تمکین است

شرایط قبولی گریه و عزاداری را رعایت کنیم

همان‌گونه که عبادات دیگر شرایطی دارد و قبولی آنها منوط به رعایت آن شرایط است، گریه و عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام نیز چـنین‌است و در این جهت با سایر عبادات فرقی ندارد. (شرایط آن از قبیل خلوص و بی‌ریایی و ایمان و تقوا است که ﴿**انَّما یتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقینَ**﴾ (مائده / ۲۷)؛ خدا، تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد).

مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه‌الله فرموده است:

> چقدر شایسته و لازم است: سلسله جـلیله اهـل مـنبر و ذاکـرین مصیبت سید مظلومان را که دامن همّت بر کمر زدند و پرچم تعظیم شعائر الله را بر دوش کشیدند... ملتفت باشند که این عبادت مانند سایر عبادات است و این عمل آنگاه عبادت شود که در هنگام بـه جای آوردن، جز رضای خداوند و خوشنودی رسول خدا و ائـمه هدی علیهم‌السلام غرض و مقصدی در نظر نباشد و از مفاسدی که بر ایـن کار بزرگ طاری و ساری شده در حذر باشند که مبادا العیاذ بالله اقدام کنند در این عبادت عظیم برای تحصیل مال یا جاه، یا مـبتلا

شوند به دروغ گفتن و افترا بستن بر خدای تعالی و بر حجج طاهره و علمای اعلام و غنا خواندن...

همچنین فرموده است:

شایسته است که شیعیان عموماً و ذاکرین خصوصاً، ملتفت شده، که در این سوگواری و عزاداری بر وجهی سلوک کنند که زبان نواصب دراز نشود و اختصار بر واجبات و مستحبات کرده، از استعمال محرمات احتراز نمایند و شیطان را در این عبادت بزرگ که اعظم شعائرالله است راه ندهند و از معاصی کثیره که روح عبادت را می‌برد، بپرهیزند خصوصاً ریا و کذب....[1]

مؤلف: «با توجه به آنچه بطور اشاره بیان شد، شایسته است که انسان عاقلانه فکر و کار کند، عاقلانه و عالمانه بگوید و بنویسد، چه نیکو و پسندیده است که دانشمندان راه‌حل ارائه دهند، با تذکر و ارشاد، اشتباهات و لغزش‌ها را به حدّاقل برسانند، برای هر چه بهتر برگزار شدن عزاداریها کوشش کنند و فواید عظیم گریه و عزاداری را بطوری که مناسب هدف، شأن و عظمت سیدالشهدا علیه‌السلام است بازگو کنند، هدف والا و مقصد عالی آن حضرت را تبیین و برای جامعه روشن سازند تا نتیجه‌ای که لازم است، از مجالس سیدالشهدا علیه‌السلام گرفته شود.»

---

۱. منتهی الآمال، باب پنجم، در تاریخ امام حسین علیه‌السلام، نصح و تحذیر. و در صفحات بعد نیز ضمن بیان آداب عزاداری مطالب دیگری از ایشان نقل می‌کنم. ان‌شاءالله.

عزاداری و ثواب گریه بر امام حسین علیه‌السلام در کلمات معصومین علیهم‌السلام [۱]

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله داستان شهید شدن امام حسین علیه‌السلام و محنت‌هایی را که بر او وارد می‌شود، به دخترش فاطمه علیهاالسلام خبر داد، حضرت فاطمه علیهاالسلام گریه شدیدی کرد و عرض کرد: پدر جان! آن واقعه در چه زمانی است؟

فرمود: در زمانی که من و تو و علی نیستیم.

گریه حضرت فاطمه علیهاالسلام شدیدتر شد و عرض کرد: پدر جان! پس چه کسی برای او گریه و عزاداری می‌کند؟

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

ای فاطمه! زنان امّت من برای زنان اهل‌بیتم و مردان آنان برای مردان اهل‌بیتم گریه می‌کنند. و نسلی بعد از نسل، هر ساله مراسم عزاداری برپا می‌کنند، و چون روز قیامت شود، تو زن‌ها را و من مردها را شفاعت می‌کنیم، و هر کس که بر مصیبت‌های حسین علیه‌السلام گریه کرده باشد، دستش را گرفته و او را داخل بهشت می‌بریم. ای فاطمه! هر چشمی روز قیامت گریان است مگر چشمی که بر مصائب حسین علیه‌السلام گریه کند که او به نعمت‌های بهشتی خندان و شادمان خواهد بود.[۲]

---

۱. تنها در وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ص ۳۹۱ تا ۳۹۹، بیست روایت در استحباب گریه بر سیدالشهدا و مصائب اهل‌بیت علیهم‌السلام آمده است.
ضمناً ممکن است برخی روایات که در این جزوه آورده‌ام از حیث سند مخدوش باشد ولی در جمع تواتر معنوی دارند، به علاوه محل نقل آنها را بازگو کرده‌ام.

۲. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۲، ح ۳۷.

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام حسین علیه‌السلام را نگریست و فرمود: «**یا عَبْرَةَ کُلِّ مُؤْمِنٍ**؛ ای مایه اشک ریختن هر مؤمن.»

حسین علیه‌السلام عرض کرد: آیا من چنین هستم؟

علی علیه‌السلام فرمود: آری، ای پسرم![1]

از امام حسین علیه‌السلام نقل شده که فرمود: «**اَنَا قَتیلُ الْعَبْرَةِ، لا یذْکُرُنی مُؤْمِنٌ اِلاّ اِسْتَعْبَرَ.**»؛ «من کشته شده اشک هستم، هیچ مؤمنی مرا یاد نکرد مگر این که در چشمش اشک افتاد.»[2]

هیچ‌گاه حسین علیه‌السلام در محضر امام صادق علیه‌السلام یاد نشد، که امام صادق علیه‌السلام آن روز تا شب لبخند بزند، و می‌فرمود: «**اَلْحُسَینُ عَبْرَةٌ[3] کُلِّ مُؤْمِنٍ.**» «حسین علیه‌السلام مایه اشک ریختن هر مؤمن است».[4]

باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
بی‌نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
کین صبح تیره باز دمید از کجا کز او
کار جهان و خلق جهان جمله در هم است
گویا طلوع می‌کند از مغرب آفتاب
کاشوب در تمامی ذرات عالم است

---

۱. کامل الزیارات.
۲. کامل الزیارات.
۳. عَبْرَة، از واژه عَبَرَ به معنای اشک و اندوه و پند گرفتن است.
۴. کامل الزیارات.

گـــر خـــوانـــمش قـــیامت کـــبرا بـعید نـیست
ایـــن رســـتخیز عـــام کـــه نـامش مـحرم است
در بـــارگاه قـــدس کـــه جـــای مـــلال نـیست
ســـرهای قـــدسیان هـمه بـر زانـوی غـم است
جـــن و مـــلک بـــر آدمـــیان نـــوحه مـی‌کنند
گـــــویا عـــــزای اشـــــرف اولاد آدم است

روز اول ماه محرم

ریان فرزند شبیب گوید: «روز اوّل محرّم خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم، به من فرمود: پسر شبیب! آیا روزه‌داری؟ عرض کردم: نه، فرمود: این روزی است که زکریا به درگاه پروردگار خود دعا کرد و گفت:

﴿رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ (آل عمران/۳۸)

«پروردگارا مرا از سوی خود ذرّیه‌ای پاک ببخش، که همانا تو شنونده دعایی.»

خداوند متعال دعای او را مستجاب کرد و به ملائکه فرمود: تا زکریا را در حالی‌که در محراب مشغول نماز بود ندا کردند که خداوند تو را به یحیی بشارت می‌دهد.

پس هر کس این روز را روزه بدارد و خدای را بخواند، او را اجابت کند، چنانکه دعای زکریا را مستجاب کرد.

آنگاه فرمود:

ای پسر شبیب! محرّم ماهی است که مردم جاهلیت در گذشته

همواره حرمت آن را نگاه می‌داشتند و به خاطر احترامش ستم و جنگ را در آن حرام می‌دانستند، امّا این امّت نه حرمت ماه و نه حرمت پیامبر خود را نگاه داشتند، و در این ماه ذرّیه او را کشتند، زنانش را اسیر کردند، و اثاث او را به غارت بردند، خداوند هرگز آنان را نیامرزد.[۱]

ای پسر شبیب! اگر می‌خواهی برای چیزی گریه کنی برای حسین‌بن علیّ علیهماالسلام گریه کن، زیرا او را مانند گوسفند ذبح کردند و هیجده مرد از خاندانش با او کشته شدند که در روی زمین مانند آنان نبود. برای کشته شدن او هفت آسمان و زمین گریستند، و چهار هزار فرشته برای یاری او به زمین آمدند، چون او را کشته یافتند پیوسته نزد قبر آن حضرت تا هنگام ظهور حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آشفته موی و گردآلود بمانند، پس، از یاران او خواهند بود، و شعار آنان یا لَثاراتِ الْحُسَین است، یعنی ای انتقام‌گیرندگان خون حسین علیه‌السلام بپا خیزید.

ای پسر شبیب! پدرم از پدرش از جدّش حدیث کرد که چون جدّم حسین علیه‌السلام کشته شد از آسمان خون و خاک سرخ بارید.

ای پسر شبیب! اگر بر حسین علیه‌السلام گریه کنی چندان که اشک تو بر گونه‌هایت روان گردد، خداوند هر گناهی که کرده باشی؛ کوچک یا

---

۱. یَابْنَ شَبِیب! إِنْ کُنْتَ باکِیا لِشَیْءٍ فَابْکِ لِلْحُسَیْنِ‌بْنِ عَلِیِّبْنِ أَبِیطالِبٍ علیه‌السلام فَإِنَّهُ ذُبِحَ کَما یُذْبَحُ الْکَبْشُ، وَ قُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ ثَمانِیَةَ عَشَرَ رَجُلاً ما لَهُمْ فِی الْأَرْضِ شَبِیهُونَ. وَ لَقَدْ بَکَتِ السَّمواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ لِقَتْلِهِ، وَ لَقَدْ نَزَلَ فِی الْأَرْضِ مِنَ الْمَلائِکَةِ أَرْبَعَة آلاف لِنَصْرِهِ فَوَجَدوه قَدْ قُتِلَ، فَهُمْ عَنْدَ قَبْرِهِ شعثٌ غبرٌ إِلی أَنْ یَقُومَ الْقائِمُ علیه‌السلام فَیَکُونُونَ مِنْ أَنْصارِهِ، وَ شِعارُهُمْ یا لَثاراتِ الْحُسَیْنِ علیه‌السلام.

بزرگ، اندک یا بسیار بیامرزد.[۱]

ای پسر شبیب! اگر دوست داری که خداوند متعال را ملاقات کنی در حالی که گناهی بر تو نباشد، حضرت حسین علیه‌السلام را زیارت کن.

ای پسر شبیب! اگر دوست داری که در غرفه‌های بهشتی همنشین پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندانش باشی، کشندگان حضرت حسین علیه‌السلام را لعنت کن.

ای پسر شبیب! اگر می‌خواهی که ثوابت مانند ثواب کسانی باشد که با حضرت حسین علیه‌السلام شهید شدند هرگاه یاد او کنی بگو: «**یا لَیتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِیما.**»؛ «کاش با آنها بودم و به رستگاری بزرگ نائل می‌شدم.»

ای پسر شبیب! اگر دوست داری که در درجات بالای بهشت با ما باشی، برای اندوه ما اندوهناک و از شادی ما شادمان باش، و بر تو باد ولایت و دوستی ما، که اگر مردی سنگی را دوست بدارد خدا او را در روز قیامت با آن سنگ محشور گرداند.[۲]

ایام محرّم و مجلس عزاداری نزد امام رضا علیه‌السلام

دعبل خُزاعی گفت: در ایام محرم در خراسان خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رفتم، دیدم آن حضرت بسیار محزون و اندوهناک نشسته و

---

۱. **إِنْ بَکَیْتَ عَلَی الْحُسَیْنِ علیه‌السلام حَتّی تَصِیرَ دُمُوعُکَ عَلی خَدَّیْکَ غَفَرَاللّهُ لَکَ کُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتَهُ صَغِیرًا کانَ أَوْ کَبِیرًا قَلِیلاً کانَ أَوْ کَثِیرًا.**

۲. امالی صدوق، مجلس بیست و هفتم، ح ۵؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، ص ۳۹۳ ب ۶۶.

اصحابش در حضور آن حضرت بودند، وقتی مرا دید، فرمود: «**مَرْحَباً بِکَ یا دِعْبِل، مَرْحَباً بِناصِرِنا بِیدِهِ وَ لِسانِهِ.**»؛ «آفرین بر تو، خوش آمدی ای دعبل، آفرین به یاور ما با دست و زبانش.»

سپس فرمود: ای دعبل! دوست دارم اشعاری بخوانی، زیرا این ایام، روزهای حزن و اندوه ما اهل‌بیت است و روزهای شادی دشمنان ما، به خصوص بنی‌امیه است. ای دعبل! کسی که برای مصائب ما گریه کند و دیگران را گرچه یک نفر باشد بگریاند، پاداشش بر خداست.

ای دعبل! کسی که چشمانش برای ما اشک بریزد، و برای مصائب ما که از جانب دشمن به ما رسیده بگرید، خداوند در قیامت او را با ما و در صف ما محشور گرداند. ای دعبل! کسی که برای مصائب جدّم حسین علیه‌السلام گریه کند، خداوند گناهانش را بیامرزد.

سپس امام علیه‌السلام برخاست و پرده‌ای آویزان کرد و اهل‌بیتش پشت پرده نشستند تا برای سیدالشهدا علیه‌السلام گریه کنند، آنگاه به من فرمود:

ای دعبل! برای حسین مرثیه بخوان، تو تا زنده هستی، یاور و مدّاح ما می‌باشی. تا می‌توانی از یاری ما خودداری نکن. [دعبل گوید:] با این سخن امام علیه‌السلام اشک من جاری شد و مقداری گریه کردم و این اشعار را خواندم:

اَفاطِمُ لَوْ خِلْتِ الْحُسَینَ مُجَدَّلاً — وَقَدْ ماتَ عَطْشاناً بِشَطِّ فُراتِ

اِذاً لَلَطَمْتِ الْخَدَّ فاطِمُ عِنْدَهُ — وَ اَجْرَیتِ دَمْعَ الْعَینِ فِی الْوَجَناتِ

اَفاطِمُ قُومی یا ابْنَةَ الْخَیرِ وَانْدُبی — نُجومَ سَماواتٍ بِاَرْضِ فَلاتِ

ای فاطمه علیهاالسلام! اگر گمان می‌کردی حسینت علیه‌السلام به خاک افتاده، و با لب تشنه کنار نهر فرات شهید گشته است.

سیلی به صورت خود می‌زدی، و اشک چشمانت را بر صورتت جاری می‌کردی.

ای فاطمه علیهاالسلام! ای دختر بهترین انسان‌ها، برخیز و برای ستارگان آسمانی که در بیابان پهناور افتاده‌اند زاری کن...

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از شهادت حسین علیه‌السلام خبر داد

شیخ مفید رحمه‌الله در ارشاد نقل کرده که: امّ‌الفضل وارد بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شد و گفت: یا رسول‌اللّه! دوش خوابی ناپسند دیدم! رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: چیست؟ گفت: آن خوابی سخت ناخوش است. فرمود: چیست؟ گفت: دیدم گویی پاره‌ای از گوشت تن تو بریده و در دامن من نهاده شد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خوابی که دیدی خیر است، فاطمه علیهاالسلام فرزندی آورد و او در دامن تربیت تو باشد. پس فاطمه علیهاالسلام حسین علیه‌السلام را آورد. امّ‌الفضل گفت: او در دامن من بود چنان که رسول خدا فرمود. پس روزی او را نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بردم، آنگاه نظرم به دیده او افتاد، دیدم اشک می‌ریزد، گفتم: پدر و مادرم فدای تو یا رسول‌اللّه! تو را چه می‌شود؟ فرمود: جبرئیل نزد من آمد و خبر داد که امت من فرزند مرا می‌کشند و مشتی از تربت او برای من آورد سرخ رنگ.

و در روایت دیگر است که: روزی امام حسین علیه‌السلام در دامن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بود و با آن حضرت بازی می‌کرد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را می‌خنداند.

عایشه گفت: یا رسول اللّه! چقدر محبّت شما به این طفل زیاد است؟!

حضرت فرمود: وای بر تو! چگونه او را دوست نداشته باشم در حالی که میوهٔ دل من و نور چشمم می‌باشد، به راستی این امر حتمی است که به زودی امّت من او را خواهند کشت و هر کس بعد از شهادتش او را زیارت کند خداوند ثواب یک حج از حج‌های مرا برای او می‌نویسد، عایشه عرض کرد: یا رسول اللّه! یک حج از حج‌های شما؟! فرمودند: بلی، دو حج از حج‌های من، عایشه عرضه داشت: دو حج از حج‌های شما؟! فرمودند: بلی، و پیوسته عایشه تعجب می‌کرد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر تعداد حج‌ها افزودند تا به نود حج با عمره از حج‌ها و عمره‌های خودشان رساندند.[1]

مؤلف: تفاوت ثواب‌ها به خاطر تفاوت زائران است که در چه حدّ از معرفت نسبت به امام و با چه نیّت و با چه پول و با چه کیفیت و در چه زمان و در چه مدّت به زیارت رفته است؟

اندوه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از ولادت حسین علیه‌السلام

هنگامی که مژده تولد سبط پیامبر اکرم به آن حضرت داده شد، بلافاصله به خانه دخترش فاطمه علیهاالسلام شتافت، در حالی که قدم‌هایش را سنگین برمی‌داشت و غم و اندوه بر او چیره گشته بود، پس با صدایی گرفته و اندوهناک صدا زد: ای اسماء! پسرم را نزد من بیاور.

اسماء، وی را به آن حضرت داد. پیامبر او را در آغوش گرفت و در

---

۱. کامل الزیارات، باب ۲۲، ح ۱.

حالی که می‌گریست بسیار او را می‌بوسید. اسماء پریشان شد و عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد از چه رو می‌گریی؟!

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حالی که چشمانش پر از اشک بود، به وی پاسخ داد: به خاطر این پسرم می‌گریم.

اسماء حیرت زده شد و معنای کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را متوجه نشد، لذا به حضرت عرض کرد: این پسر، تازه به دنیا آمده است، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با صدایی آمیخته به غم و اندوه، فرمود: گروه جفاکار بعد از من او را می‌کشند، خداوند شفاعتم را از آنان دور سازد...

سپس با اندوه برخاست و محرمانه به اسماء فرمود: این خبر را به فاطمه مده، چراکه وی تازه فارغ شده است.

«ثُمَّ قال: یا اَسْماء! لاَ تُخْبِری فاطِمَةَ بِهٰذا فَإِنَّها قَریبَةُ عَهْدٍ بِوِلاٰدَتِهِ».[1]

گریه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر سیدالشهدا علیه‌السلام

از امام صادق علیه‌السلام نقل است که: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در خانه امّ‌سلمه بود و به او فرمود: کسی بر من وارد نشود، امّ سلمه گوید: پس حسین علیه‌السلام آمد و من نتوانستم جلوی او را بگیرم و نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفت و من دنبال او وارد شدم، دیدم حسین علیه‌السلام بر سینه ایشان نشسته و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گرید و در دست او چیزی است که می‌گرداند؛ آنگاه فرمود: ای امّ سلمه! اینک جبرئیل مرا خبر می‌دهد که این فرزند کشته گردد و این تربت از محل شهادت اوست، آن را نزد خود نگاه‌دار وقتی خون شد بدان که حبیب من

---

۱. عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۲۶

کشته شده است.

امّ سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! از خدا بخواه این شرّ را از او دفع کند. فرمود: از خدا خواستم، اما به من وحی فرمود:

او را درجه‌ای است به سبب شهادت، که هیچ یک از آفریدگان به آن نمی‌رسد. و او را شیعه‌ای است که شفاعت می‌کنند و شفاعت آنها پذیرفته می‌شود و مهدی از فرزندان حسین است؛ پس خوشا کسی که از دوستان حسین علیه‌السلام و شیعه او است، واللّه رستگاران در روز قیامت ایشانند.[1]

نیز از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل است که فرمود:

روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به دیدن ما آمد پس طعامی نزد او آوردم و امّ ایمن ظرفی خرما و کاسه‌ای از شیر و سرشیر به هدیه آورد، آن را نزد آن حضرت گذاشتیم، از آن بخورد و چون از خوردن دست کشید، برخاستم بر دستش آب ریختم چون دست بشست روی و محاسن را به‌تری دست بمالید، و به مسجدی در کنار خانه به سجده رفت و بسیار گریست. آنگاه سر برداشت و هیچ کس از اهل‌بیت جرأت نکرد چیزی بپرسد، پس حسین علیه‌السلام برخاست و آهسته رفت تا بر ران آن حضرت برآمد، پس سر او را به سینه چسبانید و چانه خویش بر سر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نهاد و گفت: ای پدر! از چه گریه می‌کنی؟ پیامبر فرمود: ای فرزند! من به شما نظر کردم و از دیدن شما مسرور

---

۱. نفس المهموم، ثواب گریه بر حسین علیه‌السلام، ح ۲۴.

شدم، چنان‌که پیش از آن این‌گونه شادمان نشده بودم، پس جبرئیل بر من فرود آمد و مرا خبر داد که شما کشته می‌شوید، و محلّ کشته شدن شما از هم دور است. پس خدای را حمد کردم و خیر شما را از او خواستم. حسین علیه‌السلام گفت: ای پدر! پس قبور ما را با این دوری و جدایی چه کسی زیارت می‌کند؟ و چه کسی به دیدن ما مـی‌آید؟ پیامبر فرمود: طوایفی از امت من، که بدین زیارت، برّ و صِلت من خواهند، و من هم در موقف به دیدن آنها روم و بـازوهای آنـها را بگیرم و از اهوال و شداید موقف برهانم.[1]

از امام باقر علیه‌السلام نقل است که فرمود:

هر گاه حسین علیه‌السلام بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد می‌شد، او را به سـوی خـود می‌کشید، آنگاه به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمود: او را نگاه دار، سپس خم می‌شد و او را می‌بوسید و می‌گریست، حسین علیه‌السلام عرض کرد: ای پدر! چرا گریه می‌کنی؟ پیامبر فرمود: ای فرزند! جای شمشیرها را در بدن تو می‌بوسم و گریه می‌کنم. عرض کرد: ای پدر! آیا مـن کشته می‌شوم؟ فرمود: بلی، سوگند به خدا که تو و پدرت و برادرت کشته می‌شوید. عرض کرد: ای پدر! جایی که کشـته مـی‌شویم از یکدیگر جداست؟ فرمود: آری ای فرزند! عرض کرد: پس از امّت تو، چه کسی ما را زیارت می‌کند؟ فرمود: زیارت نمی‌کند مرا و پدر و برادرت و تو را مگر صدّیقان از امّت من.[2]

---

۱. نفس المهموم، ثواب گریه بر حسین علیه‌السلام، ح ۲۷.

۲. نفس المهموم، ثواب گریه بر حسین علیه‌السلام، ح ۳۵.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرزندش ابراهیم را فدای حسین علیه‌السلام کرد

از ابن عباس روایت است که گفت: نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودم در حالی که فرزندش ابراهیم بر ران چپش بود و حسین بن علی علیهماالسلام بر ران راستش، و پیامبر گاهی این و گاه آن را می‌بوسید که جبرئیل با پیامی از پروردگار جهانیان فرود آمد و هنگامی که از نزد آن حضرت رفت، فرمود: جبرئیل از جانب پروردگارم نزد من آمد و به من گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می‌رساند و به تو می‌فرماید: هر دو را برای تو نمی‌گذارم، پس یکی از آنها را فدای دیگری کن.

پس پیامبر به «ابراهیم» نگاه کرد و گریست، سپس فرمود: اگر ابراهیم بمیرد، غیر از من کسی بر او غمگین نمی‌شود، در حالی که مادر حسین، فاطمه و پدرش علی، پسر عموی من که از گوشت و خون من است. هرگاه حسین بمیرد، دخترم سوگوار می‌شود و عموزاده‌ام به سوگ می‌نشیند و من بر او غمناک می‌شوم و من سوگ خود را بر سوگ آن دو ترجیح می‌دهم، ای جبرئیل! ابراهیم گرفته شود، ابراهیم را فدای حسین کردم. پس سه روز بعد، ابراهیم درگذشت. و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هرگاه حسین را می‌دید که به سویش می‌آید، او را می‌بوسید و بر سینه‌اش می‌فشرد و بر لبانش بوسه می‌زد و می‌فرمود: فدای کسی شوم که پسرم ابراهیم را فدایش کردم.[1]

---

۱. زندگانی امام حسین علیه‌السلام تألیف: باقر شریف قرشی، مترجم، ج ۱، ص ۱۱۲، به نقل از

آزمایش پیامبر ﷺ در باره سه چیز

ابن قولویه از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است:

آن شب که پیامبر اکرم ﷺ را به آسمان بردند به او خطاب شد: خدای تعالی تو را در سه چیز امتحان می‌کند تا صبر تو را بداند.

پیامبر عرضه داشت: پروردگارا! امر تو را گردن نهم و توان صبر ندارم مگر به توفیق تو، پس آن سه چیز کدام است؟

خطاب شد اوّلین آن‌ها: گرسنگی است، و این که اهل حاجت را بر خود و خاندان خود مقدّم داری. عرض کرد: پذیرفتم ای پروردگارا! و پسندیدم و حکم تو را گردن نهادم، و توفیق و صبر از جانب تو است.

امّا دوّمین آن: پس تکذیب و ترس شدید، و بذل جان در راه من، و جنگ با اهل کفر به مال و جان، و صبر بر آزاری که از آنها و از اهل نفاق به تو رسد، و رنج و زخم در جنگ. پیامبر عرضه داشت: پروردگارا! پذیرفتم و پسندیدم، و حکم تو را گردن نهادم، و توفیق و صبر از جانب تو است.

امّا سوّم: پس آن چه خاندان تو را پس از تو رسد از قتل، امّا برادرت پس دشنام شنود و درشتی و سرزنش بیند و محروم شود و سختی و ستم کشد و سرانجام به قتل رسد. عرض کرد: ای پروردگارا! تسلیم شدم و پذیرفتم، صبر و توفیق از توست.

امّا دخترت... [و مصائب او را خبر داد، تا این که فرمود:]

از برادرت دو پسر آوَرَد، یکی از آنها به خیانت و حیله کشته شود، و

← تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۰۴.

جامه‌های او را بربایند، و طعن زنند به خنجر، و این کارها را امّت تو کنند. عرض کرد: پروردگارا! **إِنّا لِلّهِ و إِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ**، پذیرفتم و تسلیم شدم و صبر و توفیق از جانب تو است.

امّا پسر دیگرش، پس امّت تو او را به جهاد خوانند، آن‌گاه او را به زاری بکشند، و هم فرزندان و هر کس از خاندان که با او باشند، و حرم او را تاراج کنند، پس از من یاری جوید. و قضای من به شهادت او و کسانی که با او هستند گذشته است، و کشته شدن او بر اهل زمین حجّت است، پس اهل آسمان‌ها و زمین‌ها بر او گریه کنند از جزع، و فرشتگانی که نصرت او را در نیافتند هم گریان باشند. آن گاه از صلب او مردی بیرون آورم و تو را به وسیله او یاری کنم، و شَبَح او نزد من زیر عرش است.[1]

گریه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر مصائب اهل‌بیت علیهم‌السلام

از ابن عباس نقل است که گفت: نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بودم حسن علیه‌السلام آمد، پیامبر چون او را دید گریست و فرمود: نزد من بیا، نزد من بیا، پس حسن را بر زانوی راست بنشانید. آن‌گاه حسین علیه‌السلام آمد، پیامبر چون او را نگریست گریست و آن چه به حسن فرموده بود به او فرمود و او را بر زانوی چپ بنشانید، آن‌گاه فاطمه علیهاالسلام آمد، او را هم که دید گریست و همان گونه فرمود و پیش روی بنشانید، آن‌گاه علی علیه‌السلام آمد و او را دید و گریه کرد و همان گونه فرمود و بر جانب راست نشانید. یاران آن

۱. نفس المهموم، ثواب گریه بر حسین علیه‌السلام، ح ۴۰.

حضرت گفتند: یا رسول‌اللّه! هیچ یک از این‌ها را ندیدی مگر این که گریستی، آیا میان آنان کسی نیست که از دیدن وی شادمان گردی؟

پیامبر فرمود: سوگند به آن که مرا به نبوّت مبعوث کرد و بر همه مردم برگزید، بر روی زمین کسی نزد من محبوب‌تر از اینان نیست، و گریه من برای آن مصائبی است که پس از من به آنان برسد، و یاد آوردم آن چه با این فرزندم حسین علیه‌السلام مرتکب شوند، گویا او را می‌بینم به حرم و قبر من پناهنده است و کسی او را پناه ندهد و به زمینی که مقتل و مصرع او است رود و آن زمین کرب و بلاست، گروهی از مسلمانان او را یاری کنند که آنها بهترین شهدای امّت من در روز قیامت باشند، گویا سوی او می‌نگرم که تیری به جانب او افکنده‌اند و از اسب به زیر افتاده است و او را مظلومانه، مانند گوسفند سر برند. [ابن عباس گوید] آن‌گاه [پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله] ناله برآورد و گریست و آنها را که بر گِرد او بودند بگریانید و فریاد آنان بلند شد. پس برخاست و فرمود: خدایا! به تو شکایت می‌کنم از آن چه بر اهل‌بیت من از امت من واقع می‌شود.[1]

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خاک کربلا را به امّ سلمه داد

از امّ سلمه نقل است که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شبی از نزد ما بیرون رفت و غیبت او طول کشید، آن‌گاه ژولیده موی و گردآلود آمد و مشت او بسته بود، عرض کردم: یا رسول اللّه! چه می‌شود که تو را ژولیده موی و گردآلود می‌بینم؟

---

۱. نفس المهموم، ح ۳۸، از احادیث ثواب گریه بر امام حسین علیه‌السلام.

فرمود: در این شبانگاه مرا به موضعی از عراق بردند که آن را کربلا گویند، و در آن‌جا کشتارگاه فرزندم حسین و جماعتی از فرزندان و اهل‌بیت مرا به من نشان دادند، و از خون‌های آنان برداشتم و اکنون در دست من است، و دست بگشود و فرمود: این را بگیر و نگاه‌دار. پس آن را گرفتم، دیدم چیزی مانند خاک امّا سرخ است، و آن را در ظرفی شیشه‌ای نهادم و سر آن را بستم و نگاه داشتم. چون حسین علیه‌السلام به جانب عراق بیرون شد شیشه را بیرون می‌آوردم هر روز و شب می‌بوییدم و به آن نگاه می‌کردم و برای مصیبت آن حضرت می‌گریستم، چون روز دهم محرّم شد روزی که حسین علیه‌السلام کشته شد آن را اوّل روز بیرون آوردم چنان بود که بود، و چون آخر روز بیرون آوردم ناگهان دیدم خونی تازه و سرخ است، و در خانه خود فریاد زدم و گریستم، و اندوه خویش پوشیده داشتم مبادا دشمنان در مدینه بشنوند و در شادمانی شتاب کنند. پس آن روز و وقت را پیوسته در خاطر خود نگاه می‌داشتم تا خبر شهادت آن حضرت را آوردند و حقیقت آشکار شد.[1]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کربلا نماز خواند و گریه کرد

هرثمة بن مسلم گوید: «در جنگ صفین با علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بودم، چون برگشتیم، در کربلا منزل کرد و نماز خواند و از خاکش برگرفت و بویید، سپس فرمود: خوشا به تو ای خاک پاک، باید از تو گروهی محشور شوند که بی‌حساب وارد بهشت شوند، هرثمه نزد همسرش که از شیعیان

۱. نفس المهموم، ح ۲۹، از احادیث گریه بر سید الشهدا علیه‌السلام.

حضرت امیر علیه‌السلام بود برگشت و گفت: مولایت ابوالحسن علیه‌السلام در کربلا فرود آمد و نماز خواند و از خاکش برگرفت و بویید و گفت: خوشا به تو ای خاک، از تو مردانی محشور شوند که بی‌حساب به بهشت روند، همسر هرثمه گفت: ای مرد! امیرالمؤمنین علیه‌السلام جز حق نگوید. چون حسین علیه‌السلام به کربلا آمد، هرثمه گفت: من در لشکر ابن زیاد بودم، چون به کربلا رسیدم، سخن علی علیه‌السلام به یادم آمد، رفتم خدمت حسین علیه‌السلام و سلام کردم و آنچه از پدرش در آنجا شنیده بودم به او گفتم. فرمود: تو با ما هستی یا در برابر ما؟ گفتم: نه این و نه آن، من کودکانی در خانه دارم، و از عبیدالله بر آنها می‌ترسم، فرمود: پس به جایی برو که کشتن ما را نبینی و ناله ما را نشنوی، سوگند به خدا که جان حسین به دست اوست، امروز کسی نباشد که فریاد ما را بشنود و ما را یاری نکند مگر آنکه خدایش او را بر رو در دوزخ افکند».[1]

---

۱. هرثمة بن ابی مسلم، قال: غزونا مع علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام صفین، فلما انصرفنا نزل کربلا فصلی بها ثم رفع الید من تربتها فشمّها، ثم قال: واهاً لک ایّتها التربة لیحشرن منک اقواماً یدخلون الجنة بغیر حساب، فرجع هرثمة الی زوجته و کانت شیعة لعلی علیه‌السلام فقال: الا احدثک عن ولیّک أبی الحسن؟ نزل بکربلا فصلی ثم رفع الید من تربتها فقال: واهاً لک ایتها التربق لیحشرن منک اقوام یدخلون الجنة بغیر حساب، قالت: ایها الرجل، فانّ امیرالمؤمنین لم یئل الاّ حقّاً، فلمّا قدم الحسین علیه‌السلام قال: هرثمة کنت فی البعث الذین بعثهم عبیدالله بن زیاد، فلمّا رأیت المنزل ذکرت الحدیث، فجلست علی بعیری ثم صرت الی الحسین علیه‌السلام فسلّمت علیه فاخبرته بما سمعت من ابیه فی ذلک المنزل الذی نزل به الحسین علیه‌السلام فقال: معنا انت ام علینا؟ فقلت: لامعک و لاعلیک، هلفت صبیة اخاف علیهم عبیدالله بن زیاد، قال: فوالذی نفس الحسین بیده لا یسمع الیوم واعیتنا احد فلا یعیننا الا اکبّرالله لوجهه فی جهنّم». امالی شیخ صدوق رحمه‌الله، مجلس بیست و هشتم، ح ششم.

روز قیامت، هر چشمی گریان است مگر...

روایت است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هر چشمی در قیامت گریان است، مگر چشمی که برای مصائب امام حسین علیه‌السلام گریه کرده باشد، [صاحب] چنین چشمی در قیامت خندان و شادان به نعمت‌های بهشت است». **«كُلُّ عَينٍ باكِيةٌ يوْمَ القِيامَةِ اِلاّ عينٌ بَكَتْ عَلى مُصابِ الحُسَينِ فَاِنَّها ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعِيمِ الجَنَّةِ».**[1]

گریه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حال احتضار

از ابن عباس نقل است: چون بیماری رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سخت شد حسین علیه‌السلام را به سینه خود چسبانید و عرق آن حضرت، هنگام رحلت بر او روان بود و می‌فرمود: یزید را با من چکار؟ خداوند او را مبارک نگرداند، خدایا! یزید را لعنت کن. آن‌گاه بیهوشی آن حضرت را فراگرفت و در این حالت دراز کشید، و باز به هوش آمد و حسین علیه‌السلام را بر سینه گرفت و هر دو دیده‌اش اشک می‌ریخت و می‌فرمود: البته من و کشنده تو نزد خداوند عزّوجلّ به یکدیگر می‌رسیم.[2]

حرارتی که، هرگز سرد نمی‌شود

امام صادق علیه‌السلام فرمود: روزی امام حسین علیه‌السلام به محضر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

---

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳.

۲. نفس المهموم، ح ۳۷، از احادیث ثواب گریه بر امام حسین علیه‌السلام.

شرفیاب شد، حضرت به او نظر کرد و او را روی زانوی مبارک خود نشانید و فرمود: «همانا به خاطر کشته شدن حسین علیه السلام حرارتی در دل‌های مؤمنان است که هرگز سرد نمی‌شود»؛ **«إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَینِ علیه السلام حَرارَةً فِی قُلُوبِ الْمُؤمِنِینَ لا تَبْرُدُ أَبَدا»**. سپس فرمود: پدرم فدای کشته هر اشکی. به امام عرض شد: یابن رسول اللّه! کشته هر اشک، یعنی چه؟ فرمود: هیچ مؤمنی متذکّر او نمی‌شود مگر این که گریان شود.[1]

خواب هند و گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله

در کتاب مناقب روایت شده: هند مادر معاویه روزی به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پس ازاجازه، خوابی را که دیده بود چنین تعریف کرد: در خواب دیدم آفتاب بر فراز سرم آمد، و از آن آفتاب، آفتابی دیگر آشکار شد، سپس ماه سیاه و ظلمانی از عورت من بیرون آمد، و از آن ستاره تاریک متولد شد، و آن ستاره بر آن آفتاب دوم حمله کرد و آن را بلعید، آنگاه آسمان، ظلمانی و تاریک شد، و ستاره‌هایی سیاه پدیدار شدند و جهان را فراگرفتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این خواب، غمگین شد و اشک از چشمانش سرازیر گشت، سپس دوبار به هند فرمود: از این جا بیرون برو، که اندوه مرا تازه کردی و خبر مرگ دوستان را به من دادی.

هند از آن جا خارج شد، پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: خدایا! او و نسل او را

---

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸، ب ۴۹ مزار، ح ۱۳.

لعنت کن.

بعضی از حاضران از تعبیر خواب پرسیدند، پیامبر فرمود: آفتاب اول، علی علیه‌السلام و آفتاب دوم، حسین علیه‌السلام و آن ماه سیاه معاویه، و آن ستاره تاریک پسرش یزید است، که با فرزندم حسین علیه‌السلام می‌جنگد و او را به شهادت می‌رساند، و هنگام شهادتش، آفتاب سیاه شده و آسمان تیره و تار می‌گردد، و تیرگی، جهان را فرا گیرد، و آن ستارگان سیاه، بنی‌امیه‌اند که بر جهانیان مسلّط گردند.[۱]

صیحه حضرت زهرا علیهاالسلام در صحرای محشر

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل است که فرمود: «چون روز قیامت شود، قبه‌ای برای فاطمه علیهاالسلام نصب می‌کنند، آنگاه، حضرت امام حسین علیه‌السلام با تن بی‌سر نمودار می‌شود، فاطمه علیهاالسلام از دیدن او چنان صیحه بزند که در صحرای محشر ملک مقربی و نبی مرسلی و بنده مؤمنی نماند مگر آن که با فاطمه علیهاالسلام هم‌ناله می‌شود».[۲]

نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود:

«چون روز قیامت شود، فاطمه علیهاالسلام می‌آید و گروهی از زنان همراه او می‌باشند، به فاطمه خطاب می‌شود که: داخل بهشت شو، فاطمه علیهاالسلام عرض می‌کند: من داخل بهشت نمی‌شوم تا بدانم با فرزندم حسین چه کردند، بعد از آن، خطاب می‌شود: ای فاطمه! به قلب محشر نگاه کن،

---

۱. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۳.

۲. ثواب‌الأعمال، شیخ صدوق رحمه‌الله، عقاب من قتل‌الحسین بن علی علیهماالسلام، [۸۳۸]، ح ۳۰.

چون نگاه کند، می‌بیند حسین علیه السلام بدون سر ایستاده است، در این هنگام فاطمه چنان فریادی از دل پر درد برآورد که من نیز از فریاد او صیحه می‌زنم و فرشتگان از صیحه و ناله ما صیحه بزنند، در این لحظه خشم خدا شدید می‌شود».[۱]

هم چنین از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در روز قیامت، سر حسین علیه السلام در حالی که به خون آغشته است، برای فاطمه علیها السلام ممثّل (نمایان) می‌شود، وقتی فاطمه علیها السلام سر حسین علیه السلام را آن گونه می‌بیند، صیحه می‌زند: «وا ولداه»، «واثمرة فؤاداه» و از صیحه او فرشتگان مدهوش می‌شوند و اهل محشر نداکنند: ای فاطمه! خدا بکشد کشنده فرزندت را».[۲]

فاطمه زهرا علیها السلام و پیراهن و سر حسین علیه السلام

از امام صادق علیه السلام نقل است که: حضرت زهرا علیها السلام در حالی که پیراهن خون آلود حسین علیه السلام را در دست دارد، وارد صحرای محشر می‌شود و عرض می‌کند: پروردگارا! این پیراهن فرزند من است و تو می‌دانی که با او چه کردند...[۳]

و ابن عباس از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمود: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دخترش فاطمه علیها السلام وارد شد... [تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله به

---

۱. ثواب الأعمال شیخ صدوق رحمه الله، عقاب من قتل الحسین بن علی علیه السلام، [۸۱۴]، ح ۵.
۲. ثواب الأعمال شیخ صدوق رحمه الله، عقاب من قتل الحسین بن علی علیه السلام، [۸۴۵]، ح ۱۰.
۳. مجالس شیخ مفید، مجلس ۱۵.

فاطمه علیهاالسلام فرمود:] چون وارد صحرای محشر شوی، منادی پروردگار از زیر عرش ندا دهد به گونه‌ای که همه خلائق بشنوند: ای مردم! چشم‌های خود را فرو بندید، اینک فاطمه صدیقه، دختر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواهد عبور کند... این وقت جبرئیل نزد تو آید و بگوید: ای فاطمه! حاجت خود را بخواه، تو می‌گویی: حسن و حسین مرا به من نشان دهید، جبرئیل گوید: نگاه کن که چه می‌بینی؟ [پیامبر فرمود:] ای فاطمه! نگاه می‌کنی، حسین خود را با سر بریده می‌بینی که خون از رگ‌های گردن او می‌ریزد. و می‌گویی: پروردگارا! امروز حق مرا از کسانی که به من ظلم کردند بگیر».[1]

شفاعت حضرت زهرا علیهاالسلام برای گریه‌کننده بر حسین علیه‌السلام

از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل است که فرمود: «روز قیامت که می‌شود، منادی از زیر عرش ندا می‌دهد: ای اهل محشر! چشمان خود را فرو ببندید تا فاطمه دختر محمّد بگذرد، پس فاطمه علیهاالسلام با پیراهن آغشته به خون حسین، عبور می‌کند و پای عرش می‌ایستد و می‌گوید: پروردگارا! تویی قهّار عادل، بین من و قاتل فرزندم حکم کن، سپس می‌گوید: پروردگارا! شفاعت مرا درباره کسی که برای مصیبت فرزندم گریه کرده است بپذیر: **«اَللّهُمَّ اشْفِعِینی فِیمَنْ بَکی عَلی مُصِیبَتِهِ»**؛ «بار پروردگارا! مرا شفیع قرار بده در باره کسی که بر مصیبت حسینم گریه کرد.» [پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده

---

۱. ریاحین الشریعة، ج ۱، ص ۲۶۱، به نقل از: فرات بن ابراهیم.

است:] «پس خدا برای دخترم حکم می‌کند و شفاعتش را برای گریه کنندگان بر حسین می‌پذیرد»؛ «**وَ یشَفِّعُها اَللّهُ فِیهِمْ**»[1]. روایات به این مضمون در کتب اهل سنّت بسیار است.[2]

گریه امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر سیدالشهدا علیه‌السلام

ابن عبّاس گوید: من با امیرالمؤمنین به صفّین می‌رفتم، چون به «نینوا» در کنار فرات رسیدیم با فریاد بلند فرمود: ای ابن عباس! این‌جا را می‌شناسی؟ گفتم: نه یا امیرالمؤمنین! فرمود: اگر مثل من، آن را می‌شناختی از آن نمی‌گذشتی تا مثل من گریه کنی؛ و گریه طولانی کرد که محاسن شریفش از اشک چشمانش تر شد و اشکش بر سینه‌اش روان گردید و من هم گریستم، و می‌فرمود: آه آه، چیست میان من و خاندان ابوسفیان؟ چیست میان من و آل حرب؟ حزب شیطان و دوستان کفر؟ صبرا یااباعبداللّه، پدرت هم آن‌چه تو از آنها بینی خواهد دید. سپس آب خواست، وضوی نماز گرفت و آن‌چه خواست نماز خواند و سخنِ پیش را تکرار کرد و در آخر گفتارش ساعتی خوابش برد و بیدار شد و فرمود: یابن عباس! عرض کردم: حاضرم، فرمود: خواب خود را که اکنون دیدم برایت بگویم؟ گفتم: چشمانت به خواب رفت و خیر است یا امیرالمؤمنین.

فرمود: در خواب دیدم مردانی از آسمان فرود آمدند و پرچم‌های سفید داشتند و شمشیرهای سفیدی در کمر داشتند که می‌درخشید و گرد

---

۱. عبرات المصطفین فی مقتل الحسین علیه‌السلام، ج ۱، ص ۱۹۸، به نقل از مودة‌القربی.

۲. به عبرات المصطفین فی مقتل الحسین علیه‌السلام، ج ۱، ص ۱۹۲، مراجعه شود.

این زمین را خط کشیدند، و سپس دیدم این نخل‌ها شاخه‌ها را به زمین زدند و مضطرب شدند و خون تازه از آنها جوشید و دیدم جگرگوشه و نورِ دیده‌ام حسین در میان خون‌ها غرق شده و دادرس می‌خواهد و کسی به دادش نمی‌رسد، و آن مردانی که از آسمان فرود آمدند به او فریاد می‌کنند: صبر کنید ای آل رسول! که در دستِ بدترین مردم کشته می‌شوید، و ای اباعبداللّه! این بهشت است که مشتاقِ تو است، و سپس مرا تسلیت گفتند و افزودند: ای ابوالحسن! مژده بگیر که در روز قیامت خدا به وسیله او چشمت را روشن کند.

سپس بیدار شدم و به حقّ آن که جان علی به دست او است، صادق مصدّق ابوالقاسم برای من حدیث کرد که من در موقع بیرون رفتن به سمت اهل بغی، آن سرزمین را خواهم دید، و این زمین کرب و بلا است که حسینم و هفده تن از اولاد من و فاطمه در آن دفن شوند و آن در آسمان‌ها معروف است و زمین «کرب و بلا» نامبرده شود چنان چه بقعه حرمین و بقعه بیت‌المقدّس نامبرده شود.[1]

روز قیامت هر چشمی گریان است جز...

حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: «روز قیامت هر چشمی گریان و هر چشمی بی خواب و خوفناک است، مگر دیده کسی که خداوند او را به کرامت و بزرگی مختص گردانیده و بر گرفتاری‌های حضرت حسین و خاندان پیامبر علیهم‌السلام گریسته باشد».

---

۱. نفس المهموم، ح ۳۲، از احادیث گریه بر امام حسین علیه‌السلام.

گریه امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر عطش سیدالشّهدا علیه‌السلام

عبداللّه بن قیس می‌گوید: در جنگ صفّین وقتی که طرفداران معاویه، شریعه فرات را تصرّف کردند، ابوایوب اعور، فرمانده لشکر دشمن بود، و سپاه معاویه را برای دفع سپاه علی علیه‌السلام از وصول به آب تحریک می‌کرد. جمعی از سپاه علی علیه‌السلام بر اثر شدّت تشنگی به محضر علی علیه‌السلام آمده و شکایت کردند، آن حضرت جمعی از لشکرش را برای سرکوبی ابوایوب فرستاد، آنها رفتند، ولی شکست خورده بازگشتند. حضرت علی علیه‌السلام دلتنگ شد، در این هنگام حسین علیه‌السلام عرض کرد: اگر فرمان دهی من می‌روم و آب را از تصرّف ابوایوب درمی‌آورم.

علی علیه‌السلام اجازه داد، حسین علیه‌السلام همراه جمعی به سوی ابوایوب رفته و حمله کردند و بر او و لشگرش پیروز شدند و خود را به آب رساندند و مراجعت کردند، علی علیه‌السلام با دیدار حسین علیه‌السلام گریست، حاضران گفتند: این نخستین فتح به برکت حسین علیه‌السلام است، چرا گریه می‌کنی؟

آن حضرت فرمود:

«به یاد آوردم که به زودی حسین علیه‌السلام در کنار شطّ کربلا، لب تشنه کشته می‌شود، اسب او شیهه کنان فریاد زند و بگوید: وای از این ظلم و ستمی که از ناحیه این امت رخ داد، که پسر دختر پیامبرشان را کشتند»؛

«ذَکَرْتُ اَنَّهُ سَیقْتَلُ عَطْشاناً بِطَفِّ کَرْبَلا حَتّی یَنْفُرَ فَرَسُهُ وَ

يحَمْحِمَ وَيقُولُ الظَّلِيمَةَ اَلظَّلِيمَةَ لِأُمَّةٍ قَتَلَتْ اِبْنَ بِنْتِ نَبِيها».[1]

امام حسین علیه‌السلام برای گریه کنندگانش طلب آمرزش می‌کند

شیخ صدوق رحمه‌الله نقل کرده است که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

حسین‌بن علی علیه‌السلام با پدر و مادر و برادرش در منزل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و گاهی برجانب راست عرش قرار دارد و می‌گوید: پروردگارا! وفا کن به وعده‌ات که با من کرده‌ای، [تا آن که گوید:]

و نظر می‌کند به آنان که بر او می‌گریند، و برای آنان طلب آمرزش می‌کند، و از پدران خود می‌خواهد که برای گریه کنندگان بر او طلب آمرزش کنند، و می‌گوید: ای گریه کننده بر من! اگر بدانی آن چه از ثواب‌ها، خدا برای تو مهیا کرده است، هر آینه شادی تـو زیـاده از اندوه تو خواهد بود، و از حق تعالی درخواست می‌کند که هر گناه و خطایی که گریه کننده بر او، انجام داده است بیامرزد؛

«وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلى مَنْ يبْكِيهِ فَيسْتَغْفِرُ لَهُ وَ يسْأَلُ أَباهُ الإِسْتِغْفارَ لَهُ، وَ يقُولُ: أَيها الباكِي لَوْ عَلِمْتَ ما أَعَدَّ اللّهُ لَكَ لَفَرَحْتَ أَكْثَر مِمّا حَزَنْتَ، وَ إِنَّهُ لَيسْتَغْفِرُ لَهُ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَخَطِيئَةٍ».[2]

---

۱. عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۱۴۹، ح ۱۰، و بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۶، ح ۲۳.

۲. بحار، ج ۴۴، ص ۲۹۲ و وسائل الشیعه، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۱۷.

گریه امام سجاد علیه‌السلام بر پدرش حسین علیه‌السلام

امام صادق علیه‌السلام فرمود: علیّ بن الحسین بر پدرش حسین بن علیّ علیهماالسلام بیست سال یا چهل سال[1] گریست. و هیچ گاه طعامی نزد آن حضرت گذاشته نشد مگر این که بر حسین علیه‌السلام می‌گریست، تا این که یکی از غلامانش به آن حضرت عرض کرد: یابن رسول‌اللّه! فدایت شوم، بر شما می‌ترسم هلاک شوید!

فرمود:

﴿إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ﴾ (یوسف/۸۶)؛ همانا پریشان حالی و اندوهم را جز به خدا نمی‌گویم و از جانب خدا می‌دانم آن چه را که شما نمی‌دانید.

إِنِّي لَمْ أَذْكُرْ مَصْرَعَ بَنِي فاطِمَةَ إِلاّ خَنَقَتْنِي الْعَبْرَةِ لِذلِكَ؛ هیچ وقت متذکّر شهادت اولاد فاطمه نمی‌شوم مگر این که به جهت آن، گریه گلویم را می‌گیرد.[2]

یکی از غلامان علیّ بن الحسین علیه‌السلام گوید: روزی مولای خود را دیدم که در ایوانی در سجده می‌گرید: به حضرتش عرض کردم: مولایم، علیّ بن الحسین! آیا وقت آن نرسیده که اندوه شما پایان یابد؟

---

۱. تردید از راوی است، و ظاهرا ۲۰ سال صحیح نباشد، و با توجّه به این که عمر شریف امام سجّاد علیه‌السلام بعد از قضیّه عاشورا ۳۴ یا ۳۵ سال می‌باشد، محتمل است عدد ۴۰ تقریبی باشد، یعنی تا پایان عمر گریه می‌کرد.

۲. کامل الزیارات، ص ۱۰۷، ب ۳۵، ح ۱، امالی صدوق، ص ۱۴۱، م ۲۹، ذیل ح ۵.

حضرت سر از سجده برداشته و فرمود: وای بر تو! به خدا سوگند، کمتر از آن چه من دیدم به یعقوب رسید، و او به خدا شکوه کرد تا آن جا که فرمود: ﴿**يَا أَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ**﴾ (یوسف/ ۸۴) وا اسفا بر فراق یوسف.

و او فقط یک فرزند را گم کرده بود! و من پدرم و گروهی از اهل‌بیتم را دیدم که در کنارم کشته، و سر بریده شدند.[1] **وَ أَنَا رَأَيتُ أَبِی وَ جَماعَةً مِنْ اهل‌بیتی يذْبَحُونَ حَوْلِی!**

فرشتگان، جنیان، پرندگان و آسمان‌ها بر سیدالشهدا علیه‌السلام گریه می‌کنند

نیز در فرازی از خطبه امام سجّاد علیه‌السلام که در مسجد جامع دمشق در نزد یزید ایراد شد چنین آمده است: من پسر کسی هستم که فرشتگان آسمان برای مصائب او گریستند، من پسر کسی هستم که جنّیان در زمین، و پرندگان در هوا برای او ناله کردند.

اَنَا ابْنُ مَنْ بَكَتْ عَلَيهِ مَلائِكَةُ السَّماءِ، اَنَا ابْنُ مَنْ ناحَت عَلَيهِ الجِنُّ فی الاَرْضِ، وَالطَّيرُ فی الهَواءِ.

و هم چنین در فرازی از خطبه امام سجّاد علیه‌السلام در نزدیک مدینه آمده است: هفت آسمان استوار، و هفت دریا با امواجش، و آسمان‌ها با ارکانش، و زمین با اعماقش، و درختان با شاخه‌هایشان، و ماهیان در اعماق دریاها، و فرشتگان مقرّب، و همه اهل آسمان‌ها گریستند.

---

۱. کامل الزیارات، ص ۱۰۷، ح ۲.

فَلَقَد بَکَتِ السَّبْعُ الشِّدادُ لِقَتْلِهِ، وَ بَکَتِ البِحارُ بِاَمْواجِها، وَالسَّماواتِ بِاَرْکانِها، وَ الاَرْضُ بِاَرْجائِها، وَ الاَشْجارُ بِاَغْصانِها.[1]

پاداش گریه بر حسین علیه‌السلام

امام سجّاد علیه‌السلام فرمود:

«هر مؤمنی که چشمانش برای کشته شدن حسین علیه‌السلام اشک بریزد، تا این که قطرات اشک برگونه‌اش سرازیر شود، خداوند به خاطر آن او را جاودانه در غرفه‌های بهشت ساکن کند»؛

أَیما مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَیناهُ لِقَتْلِ الحُسَینِ بْنِ عَلِیٍّ دَمْعَةً، حَتّی تَسِیلَ علی خَدِّهِ، بَوَّءَهُ اللّهُ بِها فِی الجَنَّةِ غُرَفا یسْکُنُها اَحْقابا.[2]

امام سجّاد علیه‌السلام و گریه و روضه آن حضرت هنگام بازگشت به مدینه

کاروان کربلا در بازگشت از سفر، نزدیک مدینه، خیمه‌ای زدند، حضرت به بشیر فرمود: مردم مدینه را خبر کن، بشیر مردم را خبر کرد و مردم مدینه به سمت خیمه امام هجوم آوردند و اجتماع کردند، بشیر گوید:

امام سجّاد علیه‌السلام از خیمه بیرون آمد، در حالی که دستمالی بدست داشت و اشک دیدگانش را با آن پاک می‌کرد، کرسی گذاردند و حضرت بر کرسی نشست، ولی گریه، آن بزرگوار را فرا گرفته بود و نمی‌توانست

---

۱. بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۹.

۲. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۱؛ وسائل الشیعه، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۳.

خودداری کند، صدای گریه و شیون مردم نیز بلند بود، زن و مرد بـه آن حضرت نگـاه مـی‌کردند و بـا صـدای بـلند گـریه مـی‌کردند و تسـلیت می‌گفتند، آن سرزمین یکپارچه شیون شـد، حـضرت سـجّاد علیه‌السلام پس از گریه بسیار با دست اشاره فرمود و مردم را امر به آرامش کرد، سپس آن حضرت حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود:

ای مردم! همانا خداوند کـه حـمد و سـپاس بـر او بـاد مـا را بـه مصیبت‌های بزرگی مبتلا کرد و رخنه بزرگی در اسلام پدید آمـد، اباعبداللّه الحسین علیه‌السلام و خانواده‌اش را کشتند، و زنان و کودکانش را اسیر کردند، و سر بـریده‌اش را بـر نـوک نـیزه زده، در شـهرها گردانیدند، و این مصیبتی بود که مانندی ندارد. ای مردم! کدام یک از مردان شما می‌تواند پس از کشته شدن امام حسین شاد و خـرّم باشد؟ یا کدام یک از شما می‌تواند اشک دیدگانش را نگه دارد و از سرازیر شدن آن جلوگیری کند؟ با این که هفت آسمان به آن سختی، و دریاها با آن همه امواج، و آسمان‌ها با ارکانشان، و زمین از همه جوانب و درخت‌ها با شاخه‌هایشان، و ماهی‌ها و انبوه آب دریاها و فرشتگان مقرّب خدا و اهل آسـمان‌ها، هـمه و هـمه بـرای کشـته شدنش گریستند. ای مردم! آن چه دلی است که برای کشته شدنش شکافته نشود؟ و یا کدام قلبی است که ناله نکند؟ یا کـدام گـوشی است که این رخنه‌ای را که در اسلام پدید آمد بشنود و کر نشود [و آن را بزرگ نشمارد].

ای مردم! ما از شهر و دیار خود رانده شدیم و در بدر بیابانها، و دور از وطن گردیدیم، گویی که اهل ترک و کابلیم، بدون هیچ گناهی که

از ما سر زده باشد و کار ناخوشایندی مرتکب شده باشیم، و یا رخنه‌ای در اسلام وارد آورده باشیم. چنین رسمی در نسل‌های پیشین نشنیده‌ایم، این یک کار نوظهوری بود. به خدا قسم اگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به جای آن وصیت و سفارش‌هایی که در حقّ حرمت و حمایت ما فرمود، به کشتن و غارت ما امر می‌کرد، از آن‌چه با ما رفتار کردند بیشتر نمی‌توانستند، **إِنّا لِلّهِ و إِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ**. چه مصیبت بزرگ و دردناک و دلخراش و ناگوار و تلخ و جانسوزی بود، ما اجر این مصیبت‌ها را از خداوند خواهانیم که او عزیز و غالب و منتقم است[1].

امام سجاد علیه‌السلام تا زنده بود گریه کرد

از امام صادق علیه‌السلام نقل است که فرمود: «امام سجاد علیه‌السلام برای مصائب پدرش، چهل سال گریه کرد، در حالی که روزهایش را روزه می‌گرفت و شب‌هایش را با عبادت به سر می‌برد. هرگاه وقت افطار می‌شد، برای آن حضرت غذا آورده و می‌گفتند: افطار کنید، امام سجاد علیه‌السلام می‌فرمود: فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گرسنه کشته شد، پسر رسول خدا تشنه کشته شد. **«قُتِلَ اِبْنُ رَسُولِ اللّهِ جائعاً، قُتِلَ اِبْنُ رَسُولِ اللّهِ عَطْشاناً»**.

این جمله‌ها را پیوسته تکرار می‌کرد و می‌گریست، تا این که غذایش از اشک‌های چشمش تر می‌شد، و هم چنین آب آشامیدنی آن حضرت با اشک چشمانش مخلوط می‌شد و حال او این‌گونه بود تا به لقاءالله پیوست.[2]

---

۱. بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۷۴.
۲. لهوف، ص ۲۲۶.

خداوند عوض کشته شدن حسین علیه‌السلام به او چه داد؟

از محمد بن مسلم نقل است که گفت: از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام شنیدم که فرمودند:

خداوند تعالی در عوض کشته شدن حسین علیه‌السلام امامت را در ذرّیه او قرار داد و شفا را در تربت او و اجابت دعا را در زیر قبه او مقرر کرد، و ایامی که زائر، به زیارت او رود و باز گردد از عمرش محسوب نشود.

محمدبن مسلم گفت: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: این پاداش‌ها به خاطر آن حضرت به مردم می‌رسد، پس خود حضرت را چه پاداشی باشد؟ فرمود: خداوند او را به پیامبر خود ملحق کند و در درجه و منزلتش با او باشد.

آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ (طور/ ۲۱.)[1]

«و کسانی که ایمان آوردند، و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در بهشت) به آنان ملحق می‌کنیم.»

گریه و عزا در روز عاشورا

امام باقر علیه‌السلام در رابطه با زیارت روز عاشورا، از دور و نزدیک به علقمه فرمود:

---

۱. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲۱.

روز عاشورا برای حسین علیه‌السلام گریه و ندبه کن، و دستور بده کسانی که در خانه‌ات هستند گریه و عزاداری کنند، و در خانه عزا برپا کن، و برای سیدالشهدا علیه‌السلام جزع و بی‌تابی نما و اهل خانه در مصیبت حسین علیه‌السلام به یکدیگر تسلیت بگویید، و من ضامن ثواب حج و عمره برای شما هستم...

از حضرت سؤال شد: چگونه به یکدیگر تسلیت بگوییم؟

فرمود: بگویید: «**عَظَّمَ اللّهُ اُجورَنا بِمُصابِنا بِالحُسَینِ علیه‌السلام، وَ جَعَلنا وَ إیاکُمْ مِنَ الطّالِبینَ بِثأرِهِ مَعَ وَلیهِ الإمامِ الْمَهْدِی مِنْ آلِ مُحمّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله.**»

سپس فرمود: اگر می‌توانید روز عاشورا برای کار دنیا خارج نشوید که روز نحسی بوده است.[1]

مجلس عزا در خانه امام صادق علیه‌السلام

نقل است که سید حمیری بر امام صادق علیه‌السلام وارد شد، حضرت دستور داد اهل‌بیتش پشت پرده بنشینند و مرثیه سید را گوش کنند و گریه کنند، سپس به سید فرمود: مرثیه بخوان، سید این اشعار را خواند.

اُمْرُرْ عَلی جَدَثِ الْحُسَینِ فَقُلْ لاَِعْظُمِهِ الزَّکیة ...(که در صفحات قبل گذشت)

اشک امام صادق علیه‌السلام بر صورت مبارکش جاری شد و صدای گریه و شیون زن‌ها از پشت پرده بلند گردید، امام علیه‌السلام به سید فرمود: از خواندن خودداری کن.[2]

---

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۲۰.

۲. ابوالفرج در اغانی. ضمناً معنای این اشعار در ص ۷۱۶ گذشت.

گریه امام صادق علیه‌السلام

روایت است: نزد امام صادق علیه‌السلام، نام امام حسین علیه‌السلام برده شد، آن حضرت بسیار گریه کرد، حاضران نیز گریه کردند، پس از آن امام علیه‌السلام سرش را بلند کرد و گفت: حسین علیه‌السلام فرمود: من کشته گریه‌ام، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند مگر آن‌که گریان می‌شود.[1]

مرثیه خوانی و گریه امام صادق علیه‌السلام

ابوعماره مُنشد گوید: امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: ای ابا‌عماره! در مرثیه حسین علیه‌السلام برایم اشعاری بخوان. من خواندم و حضرت گریست.

باز خواندم و آن حضرت گریست، به خدا سوگند پیوسته شعر می‌خواندم و آن حضرت می‌گریست، تا از اندرون خانه صدای گریه شنیدم.

پس امام علیه‌السلام فرمود: ای ابا عماره! هر کس در مرثیه حسین بن علیّ علیه‌السلام شعری بخواند و پنجاه کس را بگریاند بهشت پاداش اوست.

و هر کس در رثای حسین علیه‌السلام شعری بخواند و چهل کس را بگریاند بهشت اجر اوست.

و هر کس در مرثیه حسین علیه‌السلام شعری بخواند و سی نفر را بگریاند بهشت از برای اوست.

و هر کس در رثای حسین علیه‌السلام شعری بخواند و بیست تن را بگریاند بهشت از آن اوست.

---

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۸۸.

و هر کس در عزای حسین‌علیه‌السلام شعری بخوانـد و ده کس را بگـریاند بهشت برای اوست.

و هر کس در عزای حسین‌علیه‌السلام شعری بخواند و یک تـن را بگـریاند مزدش بهشت خواهد بود.

و هر کس در مرثیه حسین‌علیه‌السلام شعری بخواند و خود بگرید بهشت از آن اوست.

و هرکس در رثای حسین‌علیه‌السلام شعری بخواند و تباکی کند (یعنی خود را به صورت گریه‌کننده‌ها درآورد) بهشت برای اوست.[1]

هیچ زنی از بنی‌هاشم خضاب نکرد تا...

امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: هیچ زنی از ما بنی‌هاشم، پس از واقعه شهادت حسین‌علیه‌السلام، خضاب نکرد، و روغن معطّر به خود نزد، و سرمه بر چشم نکشید، و شانه نزد تا هنگامی که سر عبیداللّه بن زیاد را به مدینه آوردند، و ما همواره بعد از حادثه کربلا، حلقه اشک بر چشم داریم، و در نزد جدّم [امام سجّادعلیه‌السلام] هرگاه نام حسین‌علیه‌السلام برده می‌شد می‌گریست، به طوری که محاسنش غرق در اشک می‌شد، و هر کس او را می‌دید گریه می‌کرد، و فرشتگانی در کنار قبر حسین‌علیه‌السلام هستند که می‌گریند، گریه‌ای کـه هـمه فرشتگان آسمان و زمین به گریه می‌افتند.

هنگامی که حسین‌علیه‌السلام شهید شد، دوزخ مانند عزا داران نـاله کـرد، و

---

۱. کامل الزیارات، ص ۱۰۵، ح ۲، امالی صدوق، ص ۱۴۱، م ۲۹، ح ۶، بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲، ح ۱۵؛ وسائل، ج ۱۴، ص ۵۹۵، ب ۱۰۴، ح ۴؛ ثواب الأعمال، ص ۸۴.

صدایی هولناک برآورد، به طوری که از آن صدا نزدیک بود زمین به لرزه درآید و بشکافد... [تا آن که فرمود:]

هیچ چشمی نزد خدا محبوب‌تر از چشمی که بر حسین گریان است، نیست و هیچ اشکی نزد خدا محبوب‌تر از اشکی که برای حسین ریخته شود، نیست. هیچ گریه کننده بر حسین نیست مگر این که به فاطمه علیهاالسلام صله کرده و فاطمه علیهاالسلام را یاری کرده است، و به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله صله کرده و حق ما را ادا کرده است، و روز قیامت، هر چشمی گریان است مگر چشمی که بر حسین گریه کرده است، که روز قیامت روشن است و به او مژده می‌دهند و مسرور خواهد بود؛

«وَ ما مِنْ عَینٍ اَحَبُّ اِلَی اَللّهِ، وَ لا عَبْرَةٍ مِنْ عَینٍ بَکَتْ وَ دَمَعَتْ عَلَیه، وَ ما مِنْ باکٍ یبْکِیهِ اِلاّ وَ قَدْ وَصَلَ فاطِمَةَ علیهاالسلام وَ اَسْعَدها عَلَیهِ وَ وَصَلَ رَسُولَ اللّهِ وَ اَدّی حَقَّنا...»[1]

دعای امام صادق علیه‌السلام برای زائران و گریه کنندگان

معاویة بن وهب گوید: برای وارد شدن بر امام صادق علیه‌السلام اجازه خواستم که به من گفته شد: داخل شو. من وارد شدم و آن حضرت را در نمازگاهش یافتم. پس نشستم تا این که نمازش را به جای آورد. شنیدم که او با پروردگارش مناجات می‌کرد و می‌فرمود: ای آن که ما را به کرامت مخصوص گردانیده و به وصیت، ویژگی فرموده‌ای، به ما وعده شفاعت

۱. کامل الزیارات، ص ۸۴، باب ۲۶، ح ۶.

داده، علم گذشته و آینده را عنایت کرده‌ای و دل‌هایی از مردم را هواخواه ما ساخته‌ای، مرا و برادران [دینی]ام را و زائران قبر پدرم حسین علیه‌السلام را بیامرز، آنان که اموال خود را خرج می‌کنند و برای رسیدن به برّو نیکی ما و امید به صله ما که نزد تو است و شادمان ساختن پیامبرت صلی‌الله‌علیه‌وآله، و اجابت فرمان ما و ناراحت کردن دشمنانمان حرکت می‌کنند، و با این کار رضای تو را می‌خواهند، پس به جای ما آنان را خشنودی عنایت فرما، و در شب و روز محافظتشان کن، و بر خانواده و فرزندانشان که در پی خود بر جای گذاشته‌اند، به نیکی کرامتی برسان، و به آنان ببخشای برترین چیزی را که در غربت از وطن‌هایشان از تو آرزو کرده‌اند، و آن‌چه را که به خاطر آن ما را بر فرزندان و خویشاوندان و نزدیکانشان، برتری داده‌اند.

خداوندا! دشمنان ما به خاطر خارج شدنشان بر آنان خرده گرفتند، ولی این کار، آنان را از حرکت به سوی ما باز نداشت و این مخالفتی است از آنان با کسانی که با ما مخالفت کرده‌اند، پس رحم کن بر آن چهره‌هایی که آفتاب آنها را تغییر داده، رحمت فرما آن گونه‌هایی که بر قبر اباعبداللّه علیه‌السلام نهاده شده‌اند، رحمت نما آن چشمانی را که اشک‌هایشان، در دلسوزی، برای ما جاری شده است، مهربانی کن بر آن دل‌هایی که برای ما پریشانی کرده و سوخته‌اند و رحمت کن آن فریادی را که برای ماست.

خداوندا! من آن جانها و آن بدنها را به تو می‌سپارم تا آن‌گاه که آنان را

در روز تشنگی، کنار حوض برسانی.

آن حضرت، همچنان در حالی که در سجده بود، خداوند را به این دعا فرا می‌خواند. هنگامی که فراغت یافت، گفتم: فدای تو گردم! این را که شنیدم اگر برای کسی می‌بود که خدای را نمی‌شناخت، گمان می‌کردم که ذره‌ای از آتش را نچشد، به خدا! آرزو کردم حسین را زیارت کنم و به حج نرفته باشم.

حضرت علیه‌السلام فرمود: چقدر به آن حضرت نزدیک هستی، پس چه چیزی تو را از زیارت وی باز می‌دارد؟ چرا آن را ترک می‌کنی؟

معاویة بن وهب گفت: نمی‌دانستم که مطلب تا این حدّ مهم باشد.

حضرت فرمود: ای معاویه! آنان که برای زائرانش در آسمان دعا می‌کنند، بیش از کسانی هستند که در زمین برای آنان دعا می‌کنند. ای معاویه! این کار را ترک مکن که هر کس آن را ترک کند، از حسرت چنان خواهد دید که آرزو می‌کند قبرش نزد او باشد.

آیا دوست نداری خداوند تو را از جمله کسانی ببیند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی، فاطمه و ائمه علیهم‌السلام، برایش دعا می‌کنند؟ آیا دوست نداری که فردا از کسانی باشی که [از قبر] خارج می‌شوند در حالی که گناهی بر آنان نباشد که به آن بازخواست شوند؟ آیا دوست نداری فردا از کسانی باشی که با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مصافحه می‌کنند؟[1]

---

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰؛ ابواب المزار، باب ۳۷، ص ۳۲۰، ح ۷.

گریه فرشتگان بر امام حسین علیه‌السلام

امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند چهار هزار فرشته خلق کرده که ملازم قبر امام حسین علیه‌السلام ژولیده و غبارآلود هستند و برای او تا روز قیامت گریه می‌کنند... .[۱]

نیز آن حضرت فرمود: خداوند متعال هفتاد هزار فرشته آفرید که هر روز در حال افسردگی و اندوه و غبارآلود، بر امام حسین علیه‌السلام درود می‌فرستند و برای زائرانش دعا می‌کنند.

نظیر این مطلب در روایت دیگر آمده، با این جمله:

آن فرشتگان تا قیامت برای مصائب حسین علیه‌السلام می‌گریند.[۲]

ابان بن تغلب می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود:

> خداوند چهار هزار فرشته ژولیده موی و گردآلود را ملازم مرقد حسین علیه‌السلام کرده، که برای مصائب آن حضرت تا روز قیامت گریه کنند، کسی که مرقد آن حضرت را با معرفت زیارت کند، آن فرشتگان او را بدرقه کنند تا او به وطنش برسد، و اگر بیمار شود، او را صبح و شب عیادت کنند، و اگر بمیرد، در کنار جنازه‌اش حاضر شده و برای او تا قیامت طلب آمرزش نمایند.[۳]

نیز آن حضرت فرمود:

خداوند چهار هزار فرشته را ملازم قبر حسین علیه‌السلام کرد. آنها اندوهگین

---

۱. بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۰.
۲. بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۲.
۳. بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۳.

و ژولیده هستند. از آغاز بامداد تا ظهر برای مصائب حسین علیه‌السلام گریه می‌کنند. وقتی‌که بعدازظهر فرا می‌رسد، آن چهار هزار فرشته به آسمان بالا می‌روند و به جای آن‌ها، چهار هزار فرشته دیگر کنار قبر حسین علیه‌السلام می‌آیند، و هم‌چنان تا طلوع فجر می‌گریند....[1]

حضور فرشتگان در مجلس عزا

ابن قولویه رحمه‌الله از زید شحام نقل کرده که گفت: با جماعتی از اهل کوفه نزد امام صادق علیه‌السلام بودیم. پس جعفر بن عفان بر آن حضرت وارد شد، امام صادق علیه‌السلام او را نزدیک خود طلبید و به او فرمود: ای جعفر! عرض کرد: بلی، خدا مرا فدای شما کند. حضرت فرمود: به من خبر رسیده است که تو در رثای حسین علیه‌السلام شعر می‌گویی و نیکو می‌گویی. عرض کرد: آری، خدا مرا فدای تو کند. حضرت فرمود: بخوان. پس من برای آن جناب شعر خواندم و آن بزرگوار گریست و کسانی که گرد او بودند گریستند و اشک‌ها بر گونه‌ها و محاسن آن حضرت جاری شد. آن‌گاه فرمود: ای جعفر! سوگند به خدا که فرشتگان حاضر بودند و سخن تو را درباره حسین علیه‌السلام می‌شنیدند و چنان‌که ما گریستیم گریستند بلکه بیشتر. و حقّا که خداوند در این ساعت بهشت را بر تو واجب گردانید و تو را آمرزید. ای جعفر! آیا بیش از این بگویم؟ عرض کرد: بلی، ای سید من! فرمود: هیچ کس نیست که درباره حسین علیه‌السلام شعری بگوید و بگرید و بگریاند

۱. بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۲.

مگر این که خداوند بهشت را بر او واجب گرداند و او را بیامرزد.[۱]

مجلس عزا و بیان احادیث ائمه علیهم‌السلام

شیخ صدوق رحمه‌الله نقل کرده است که: امام صادق علیه‌السلام به فُضیل فرمودند:

آیا دور هم جمع می‌شوید و ذکر احادیث ما می‌کنید؟ عرض کرد: آری فدایت شوم. فرمودند: این نوع مجالس را دوست دارم، پس [با این‌گونه مجالس] امر ما را زنده کنید، خدا رحمت کند کسی که امر ما را زنده کند. ای فضیل! هر کس ما را یاد کند یا نزد او یادی از ما بشود و به اندازه بال مگسی از دیده‌اش اشک جاری گردد، خداوند گناهان او را می‌آمرزد، اگر چه به اندازه کف دریا باشد؛

تَجْلِسُونَ وَ تَتَحَدَّثُونَ؟ فَقالَ: نِعَمْ، فَقالَ: إِنَّ تِلْکَ الْمَجالِسُ أُحِبُّها، فَأحیوا أَمْرَنا، فَرَحِمَ‌اللّهُ مَنْ أَحْیی أَمْرَنا. یا فُضَیلُ! مَنْ ذَکَرَنَا أَو ذُکِرْنا عِنْدَه فَفاضَتْ عَیناهُ وَلَو مِثْلَ جَناحِ ألذُّبابِ، غَفَرَاللّهُ ذُنُوبَهُ وَلَو کانَتْ مِثْلَ زَبَدِالْبَحْرِ.[۲]

اگر از رفتن به کربلا معذورید، در خانه خود برای حسین علیه‌السلام گریه کنید

ابن قولویه روایت کرده که مسمع بن عبدالملک بصری گفت: در

---

۱. وسائل، ج ۱۰، ابواب المزار، ص ۴۶۴، باب ۱۰۴، ح ۱.

۲. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲، ح ۱۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۲.

حضور امام صادق علیه‌السلام بودم، حضرت به من فرمود: تو با این که از اهالی عراق هستی، در زیارت مرقد حسین علیه‌السلام حاضر نشدی؟

عرض کردم: آری، حاضر نشدم. فرمود: چه چیز تو را از آن بازداشت؟

گفتم: من مردی از اهالی بصره هستم، و در آن‌جا جماعتی از دوستان خلیفه حضور دارند، دشمنان ما و دشمنان امیر مؤمنان علی علیه‌السلام نیز بسیارند، ما ایمن نیستیم که در نزد سلیمان بن عبدالملک [خلیفه وقت] چنین شناخته شده، و مورد آسیب او قرار گیریم.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: آیا آن ستمی را که آنها بر ما روا داشته‌اند به یاد نمی‌آوری؟ عرض کردم: چگونه فراموش کنم؟ آن‌قدر [در خانه‌ام] می‌گریم و گرسنه می‌نشینم، که اهل‌بیتم آثار گریه و گرسنگی را در چهره من می‌نگرند. امام صادق علیه‌السلام فرمود:

رحمت خدا بر اشک چشمت، تو در صف گریه‌کنندگان بر مصائب ما هستی، و از آنان هستی که در شادی ما شاد، و در اندوه ما اندوهگین، و در خوف ما خائف و در ایمنی ما آسوده‌اند، آگاه باش که به زودی به هنگام مرگ با پدرانمان دیدار می‌کنی، و می‌بینی که به فرشته مرگ، سفارش تو را می‌کنند، و به تو بشارت دهند به چیزی که چشمت را روشن کند. آن‌گاه فرشته مرگ از مادر به تو مهربان‌تر شود.

آن‌گاه امام گریه کرد و من نیز گریستم. سپس بعد از حمد و ثنا فرمود:

ای مِسْمع! زمین و آسمان در آن هنگام که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام کشته شد، از روی مهر و عطوفت برای مصائب ما گریه می‌کنند، و گریه

فرشتگان برای ما افزون است، هر که برای مصائب ما گریه کند، قبل از آن‌که اشکش جاری شود، خداوند او را بیامرزد. و اگر قطره‌ای از آن اشک، بر آتش دوزخ بیفتد، آن را خاموش خواهد کرد. و قلبی که برای مصائب ما محزون است، هنگام مرگ شادمان خواهد بود، و این شادمانی همراه او است تا در کنار حوض کوثر نزد ما آید، که این حوض از ورود او شاد می‌شود، و او را از غذاها و نوشیدنی که هرگز تصور آن را نمی‌کرد سیر و سیراب خواهد کرد... .[۱]

امام صادق علیه‌السلام و مرثیه خوانی

ابوهارون گفت: خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدم، حضرت فرمود: برای من مرثیه بخوان، من شروع کردم مرثیه خواندن، حضرت فرمود: همان گونه بخوان که نزد خودتان می‌خوانید، آن گونه بخوان که با سوز و رقّت باشد، به طوری که نزد قبر حسین علیه‌السلام می‌خوانید، پس من این شعر را خواندم:

اُمْرُرَ عَلی جَدَثِ الْحُسَینِ فَقُلْ لِأَعْظُمِهِ الزَّکِیةِ.

در کربلا به قبر حسین علیه‌السلام گذر کن، و به استخوان‌های پاکش بگو...

حضرت گریه کرد. من ساکت شدم، فرمود: بخوان، من اشعار را تا پایان خواندم، حضرت فرمود: باز هم مرثیه بخوان من این شعر را خواندم:

یا مَرْیمُ قُومِی فَانْدُبِی مَولاکِ وَ عَلَی الْحُسَینِ فَأَسْعَدِی بِبُکاکِ

۱. کامل الزیارات، ص ۱۰۸ وسائل، ج ۱۰، ابواب المزار، ص ۳۹۶، باب ۶۶، ح ۱۶.

ای مریم به پا خیز و برای مولایت ندبه و نوحه‌سرایی کن، و با گریه‌ات بر حسین علیه‌السلام سعادتمند شو.

پس حضرت گریه کرد، زن‌ها نیز گریه و شیون کردند و پس از آرام شدن، حضرت فرمود: ای ابا هارون! هر کس برای حسین علیه‌السلام مرثیه بخواند و ده نفر را بگریاند بهشت برای او است، پس یک یک کم کرد تا آن که فرمود: هر کس مرثیه بخواند و یک نفر را بگریاند بهشت برای او لازم شود، و هر که امام حسین را یاد کند و گریه کند بهشت او را واجب می‌شود.[1]

امام صادق علیه‌السلام و روزه روز عاشورا

در کتاب «کافی» از زراره روایت‌شده که گفت: از امام صادق علیه‌السلام درباره روزه گرفتن روز تاسوعا و عاشورا سؤال کردم، حضرت فرمود: «تاسوعا روزی است که امام حسین علیه‌السلام و یارانش در کربلا محاصره شدند، و سپاه شام برای کشتن آنها گرد هم آمدند، و پسر مرجانه [ابن زیاد] و عمر سعد از این کار شادمان گشتند، و امام حسین علیه‌السلام در تنگنا قرار گرفت». سپس فرمود: «امّا روز عاشورا، روزی است که حسین علیه‌السلام و یارانش کشته شدند»، سؤال کردم: آیا روزه‌ای در چنین روز مقرر شده است؟

فرمود: «خیر، هرگز! به خدای کعبه سوگند، این روز، روز روزه نیست، بلکه روز اندوه و مصیبت است که بر اهل آسمان و زمین و همه مؤمنان وارد شده، و روز شادی برای پسر مرجانه و آل زیاد و مردم شام است که

---

۱. وسائل، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۱۰۴، ص ۴۶۵، ح ۳.

خداوند بر آنان و فرزندانشان غضب کرده است، این روز، روزی است که همه نقاط زمین جز زمین شام برای مصائب آن گریه کردند، پس کسی که آن روز را روزه بگیرد، یا به آن تبرّک جوید، خداوند او را با آل زیاد واژگونه قلب، و مورد خشم قرار دهد، و کسی که در چنین روزی کالایی را تهیه کرده و به خانه‌اش ببرد و ذخیره کند، خداوند تا قیامت نفاقی در دلش افکند، و برکت را از او و خاندانش سلب نماید، و شیطان در همه این امور با او شرکت نماید».[1]

حسین علیه‌السلام ثار اللّه است

امام صادق علیه‌السلام فرمود: خون جدّم حسین علیه‌السلام خونی است که خداوند عالم این خون را طلب خواهد کرد و هیچ مصیبتی مثل مصیبت حسین علیه‌السلام به فرزندان فاطمه علیهاالسلام نرسیده و نخواهد رسید، به راستی که آن حضرت با هفده نفر از اهل‌بیت خود شهید شد که برای دین خدا جهاد کردند و برای خدا صبر کردند، پس خدا آنان را به بهترین جزاهای صبرکنندگان پاداش داد.

چون قیامت برپا شود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیاید و حضرت سید الشهدا با او باشد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دست خود را بر سر مبارک حسین علیه‌السلام گذارده و خون از آن جاری باشد، پس بگوید: پروردگارا! از امّتم سؤال کن که به چه جهت فرزند مراکشتند؟

امام صادق علیه‌السلام پس از نقل این واقعه فرمود:

---

۱. فروع کافی، ج ۴، باب صوم عرفة و عاشورا، ص ۱۴۷، ح ۷.

هر جزع و گریه‌ای مکروه است، جز جزع و بی‌تابی و گریه بر امام حسین علیه‌السلام.[۱]

هرگاه آب نوشیدید حسین علیه‌السلام را یاد کنید

ابن قولویه، از داود رقّی نقل کرده است که گفت: نزد امام صادق علیه‌السلام بودم، آن حضرت آب خواست، چون نوشید دیدم گریه‌اش گرفت و چشمانش پر از اشک شد، آن‌گاه فرمود: ای داود! خدا لعنت کند قاتل حسین علیه‌السلام را هیچ بنده‌ای آب ننوشد که یاد حسین علیه‌السلام کند و لعن بر قاتل او فرستد مگر آن‌که خدای تعالی برای او صدهزار حسنه نویسد و صدهزار گناه او را محو کند و صدهزار درجه مقام او را بالا برد و چنان باشد که صدهزار بنده آزاد کرده است و خداوند او را خرّم و خوش‌دل محشور گرداند.[۲]

فضیلت و ثواب گریه بر سیدالشّهدا علیه‌السلام

محمّد بن مسلم از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمودند: هر مؤمنی که برای کشته شدن حسین علیه‌السلام اشک بریزد تا بر گونه‌اش جاری شود، خداوند او را در غرفه‌هایی از بهشت جای دهد که همیشه[۳] در آن‌جا ساکن باشد.[۴]

---

۱. بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۳۱۳.

۲. کامل الزیارات، ص ۱۱۴، باب ۳۴، ح ۱. نفس المهموم، ح ۱۹، از احادیث ثواب گریه بر حسین علیه‌السلام.

۳. در روایت «احقاب» است و «احقاب» به معنای زمان کثیر است و در این‌جا کنایه از «دوام و همیشگی» است.

۴. کامل الزیارات، ص ۱۰۴، ب ۳۲، ح ۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۱۵.

فضیل بن یسار نقل می‌کند که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هر کس نزد او یادی از ما اهل‌بیت شود، و از چشمانش ولو به قدر بال پشه‌ای اشک بیاید، گناهانش آمرزیده شود هر چند مانند کف دریاها زیاد باشد.[۱]

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هر کس مصیبت ما را یاد کند و برای آن‌چه با ما کرده‌اند بگرید، در روز قیامت با ما، و در درجه ما باشد. و هر کس مصیبت ما را به یاد دیگران آورد و بگرید و بگریاند، چشمانش گریان نشود روزی که همه چشم‌ها گریان است. و هر کس در مجلسی بنشیند که امر ما در آن احیاء می‌شود، دلش نمیرد روزی که همه دل‌ها می‌میرد.[۲]

نیز از امام باقر علیه‌السلام نقل است که فرمود:

هر مؤمنی که چشمانش برای کشته شدن حسین بن علی علیه‌السلام اشک بریزد تا بر گونه‌اش روان گردد خداوند او را در بهشت در غرفه‌ها جای دهد که روزگارها در آن بماند. و هر مؤمنی که چشم او اشک بریزد تا بر گونه‌اش روان شود برای رنج و آزاری که در دنیا از دشمن به ما رسید، خداوند او را در بهشت جای می‌دهد. و هر مؤمنی که در راه ما رنجی بیند و چشم او گریان شود تا اشکش بر دوگونه‌اش روان شود از زحمت و رنجی که درباره ما به او رسیده است، خداوند رنج و زحمت روز قیامت را از روی او بگرداند و او را از غضب و آتش خود ایمن فرماید.[۳]

---

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۰۰، باب ۶۶، ابواب مزار، ح ۱.
۲. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۰۲، باب ۶۶، ابواب مزار، ح ۴.
۳. کامل الزیارات، باب ۳۲، ص ۱۰۶، ح ۱ و نفس المهموم، ثواب گریه بر امام حسین علیه‌السلام، ح ۱۱.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: برای هر چیزی ثواب [معینی] است، جز برای گریه در مصائب ما.

«لِكُلِّ شَیءٍ ثَوابٌ اِلاّ اَلدَّمْعَةُ فِینا».[۱]

نیز آن حضرت در ضمن حدیث مشروحی فرمود: کسی که در نزدش یادی از حسین علیه‌السلام شود، و از چشمش به اندازه پر مگسی اشک خارج گردد، پاداش او در پیشگاه خدا کمتر از بهشت نیست.

و نیز فرمود: پاداش او این است که خداوند دوزخ را بر او حرام گرداند.[۲]

حنّان گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم بعضی می‌گویند: پاداش زیارت حسین علیه‌السلام معادل پاداش حجّ و عمره است؟ فرمود: تعجب نکن، حسین علیه‌السلام را زیارت کن، و به او جفا نکن، زیرا او آقای شهیدان، و آقای جوانان بهشت است، شبیه او یحیی بن زکریا است [که طاغوت بنی اسرائیل به جرم نهی از منکر او، سرش را از تن جدا نمود] که آسمان برای مصیبت این دوگریه کرد...

حضرت امام رضا علیه‌السلام و مصیبت روز عاشورا

شیخ صدوق رحمه‌الله از ابراهیم بن ابی محمود نقل کرده است که گفت: حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمود:

محرّم ماهی است که مردم جاهلیت جنگ را در آن حرام

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۶۶، ابواب المزار، باب ۱۰۴، ح ۶.
۲. کامل الزیارات، ص ۱۱۱.

می‌دانستند، ولی خون ما در آن ماه حلال شمرده شد و حرمت ما هتک شد و فرزندان و زنان ما اسیر شدند و آتش در خیام ما افروخته گشت و هر چه در آن بود به تاراج رفت و حرمت رسول خدا را درباره ما مراعات نکردند، روز کشته شدن حسین علیه‌السلام چشمان ما را آزرده کرد و اشک‌های ما را روان ساخت، عزیز ما در زمین کربلا خوار شد و اندوه و بلا نصیب ما گشت تا روز معین.

نیز حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمود:

پس گریه کنندگان باید بر حسین علیه‌السلام گریه کنند برای این‌که گریه بر او گناهان بزرگ را می‌ریزد. آن‌گاه فرمود: چون ماه محرّم می‌شد پدرم را خندان نمی‌دیدند و اندوه بر وی غالب بود تا ده روز می‌گذشت و چون روز دهم می‌شد آن روز روز مصیبت و اندوه و گریه او بود و می‌فرمود: این روزی است که حسین علیه‌السلام در آن روز کشته شد؛

فَعَلی مِثْلِ الْحُسَینِ فَلْیبْکِ الْباکُونَ، فَإِنَّ الْبُکاءَ عَلَیهِ یحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظامَ. ثُمَّ قال علیه‌السلام: کان أَبِی علیه‌السلام إِذا دَخَلَ شَهْرُالْمُحَرَّمَ لا یری ضاحِکاً، وَ کانَتْ أَلْکآبَةُ تَغْلِبُ عَلَیهِ حَتّی تَمْضِی عَشْرَةَ أَیامٍ، فَإِذاکانَ یوْمَ الْعاشِرِ کانَ ذلِکَ أَلْیومَ، یوْمَ مُصِیبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُکائِهِ، وَ یقُولُ: هُوَالْیومُ الَّذِی قُتِلَ فِیهِ الْحُسَینُ علیه‌السلام.[1]

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۸.

ترک کار در روز عاشورا

حسن فضال از پدرش از حضرت رضا علیه‌السلام نقل کرده که فرمود:

هر کس سعی در قضای حوائج خود را در روز عاشورا ترک کند، خداوند حوائج دنیا وآخرت او را برآورد و هرکس روز عاشورا روز مصیبت و اندوه و گریه او باشد خداوند روز قیامت را روز شادی و سرور او قرار دهد؛ پس چشم او به خاطر ما در بهشت روشن شود. و هر کس روز عاشورا را روز برکت خواند و برای خانه خود چیزی اندوخته کند خداوند آن چیز را بر وی مبارک نگرداند، و روز قیامت با یزید و عبیداللّه بن زیاد و عمربن سعد لعنهم‌اللّه محشور شود در درک اسفل جهنّم؛

مَنْ تَرَکَ السَّعْی فِی حَوائِجِهِ یوْمَ عاشُوراءِ قَضَی اللّهُ لَهُ حَوائِجَ الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ، وَ مَنْ کانَ یومَ عاشُوراءِ یومَ مُصِیبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُکائِهِ، یجْعَلُ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ یوْمُ الْقِیامَةِ یومَ فَرَحِهِ وَ سُرُورِهِ وَ قَرَّتْ بِنا فِی الْجَنانِ عَینَهُ، وَ مَنْ سَمَّی یوْمَ عاشُوراءِ یوْمَ بَرَکَةٍ وَادَّخَرَ لِمَنْزِلِهِ فِیهِ شَیئاً لَمْ یبارِک لَهُ فِیما أَدَّخَرَ، وَ حُشِرَ یومَ الْقِیامَةِ مَعَ یزِیدٍ وَ عُبَیدِاللّهِ بْنِ زِیادٍ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ لَعَنَهُمُ اللّهُ اِلی أَسْفَلِ دَرَکٍ مِنَ النّارِ.[1]

۱. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۷.

صلوات خدا بر گریه کننده بر حسین علیه‌السلام

از حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام است که فرمود: «آگاه باشید، خداوند متعال صلوات و رحمت می‌فرستد بر کسانی که از روی رحمت و شفقت در مصیبت حسین علیه‌السلام گریه می‌کنند، و صلوات و رحمت می‌فرستد بر کسانی که سینه‌شان از عداوت و غیظ دشمنان حسین علیه‌السلام پُر است و آنها را لعنت می‌کنند».

«وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى الْبَاكِينَ عَلَى الْحُسَينِ رَحْمَةً وَ شَفَقَةً وَ اللَّاعِنِينَ لِأَعْدَائِهِمْ وَ الْمُمْتَلِئِينَ عَلَيهِمْ غَيظاً وَ حَنَقا».[1]

امام زمان و عزاداری و گریه بر حسین علیه‌السلام

علامه مجلسی رحمه‌الله ضمن زیارت مفصلی که ظاهراً از ناحیه مقدسه صادر شده، چنین نقل کرده است:

وَ أُقِيمَتْ لَکَ الْمَأْتَمُ فِی أَعْلى عِلِّيينَ وَ لَطَمَتْ عَلَيکَ الْحُورُ الْعِينُ، وَ بَکَتِ السَّماءُ وَ سُکّانُها، وَ الْجِنانُ وَ خُزّانُها وَ الهِضابُ وَ أَقْطارُها، وَ الْبِحارُ وَ حِيتانُها، وَ الْجِنانُ وَ وِلْدانُها، وَ الْبَيتُ وَ الْمَقامُ وَ الْمَشْعَرُ الْحَرامُ وَ الْحِلُّ وَالْحَرامُ؛[2]

برای تو در أعلی علّیین (عالم ملکوت) مجالس ماتم بر پا شد. حوریان بهشتی در عزای تو بر سر و صورت زدند و آسمان و ساکنانش، و بهشت و نگهبانانش، کوه‌ها و دامنه‌هایش، و دریاها و

---

۱. بحارالأنوار ج ۴۴ ص ۳۰۴ ح ۱۷
۲. بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۳.

ماهیانش، و باغ‌های بهشتی و نوجوانانش، خانه کعبه و مقام ابراهیم، و مشعر الحرام و اطراف آن همگی در ماتم تو گریستند.

و در زیارت ناحیه مقدسه چنین آمده است:

اگر روزگار مرا به تأخیر انداخت و دست تقدیر مرا از یاری تو بازداشت، و نبودم که با کسانی که با تو کارزار کردند بستیزم، و با کسانی که با تو دشمنی داشتند به نبرد برخیزم، اینک هر صبح و شام برایت ناله می‌کنم، و به جای اشک برایت خون می‌گریم، از روی حسرت بر تو و اندوه و تأسف بر مصیبت‌هایی که بر تو وارد شد، تا این که در اثر سوز جان‌فرسای مصیبت‌ها و غصّه جان‌کاه و اندوه فراوان بمیرم؛

فَلَئِنْ أَخَّرَتْنِی الدُّهورُ وَ عاقَنِی عَنْ نَصْرِکَ الْمَقْدُورُ وَ لَمْ أَکُن لِمَنْ حارَبَکَ مُحارِبا وَ لِمَنْ نَصَبَ لَکَ الْعَداوَةَ مُناصِبا فَلَأَنْدُبَنَّکَ صَباحا وَ مَساءً وَ لَأَبْکِیَنَّ لَکَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَما، حَسْرَةً عَلَیکَ وَ تَأَسُّفا عَلی ما دَهاکَ وَ تَلَهُّفا حَتّی أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصابِ وَ غُصَّةِ الإِکْتِیابِ.[1]

روضه خوانی جبرئیل و گریه حضرت آدم

صاحب کتاب «الدّرّ الثّمین» در تفسیر آیه شریفه ﴿**فَتَلَقّیٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ**﴾ (بقره/ ۳۷) «پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت

۱. بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۰.

که آن کلمات باعث پذیرفته شدن توبه او گردید»، روایت کرده است که: حضرت آدم در پایه عرش، اسامی پیامبر و ائمه علیهم‌السلام را دید، پس جبرئیل به او تلقین کرد که بگو:

یا حَمِیدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ، یا عالِی بِحَقِّ عَلِی، یا فاطِرُ بِحَقِّ فاطِمَةَ، یا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ وَ مِنْکَ الْإِحْسانُ.

حضرت آدم چون نام حسین علیه‌السلام را بر زبان جاری کرد اشکش جاری شد و قلبش شکست، و فرمود: ای برادر جبرئیل! چرا در یاد کردن پنجمی، قلبم می‌شکند و اشکم جاری می‌شود؟ جبرئیل عرض کرد: این فرزند تو به مصیبتی مبتلا می‌شود که همه مصیبت‌ها در مقابل آن کوچک است. فرمود: ای برادر! آن چه مصیبتی است؟

جبرئیل پاسخ داد: با لب تشنه غریب و بی‌کس و تنها کشته می‌شود، و برای او هیچ یاور و معینی نباشد.

یقْتَلُ عَطْشانا غَرِیبا وَحِیدا فَرِیدا، لَیسَ لَهُ ناصِرٌ وَ لا مُعِینٌ.

ای آدم! چنانچه او را ببینی، مشاهده می‌کنی که می‌گوید:

داد از تشنگی، فریاد از کمی یاور، به نحوی که تشنگی بین او و آسمان حائل شود مانند دود (یعنی از شدّت تشنگی آسمان را چون دود ببیند) و هیچ کس او را اجابت نکند مگر به ضربه‌های شمشیر و چشانیدن مرگ؛

وا عَطَشاهُ، وا قِلَّةَ ناصِراهُ، حَتّی یحُول الْعَطَشُ بَینَهُ وَ بَینَ السَّماءِ کَالدُّخانِ، فَلَمْ یجِبْهُ أَحَدٌ إِلاّ بِالسُّیوفِ وَ شُرْبِ الْحُتُوفِ.

پس او را ذبح کنند چون گوسفندی که از قفا بکشند، و دشمنانش

وسائل او را به غارت ببرند، و سر او و یارانش را به همراه عیالاتش در شهرها بگردانند. این‌گونه در علم خداوند منّان گذشته است. پس آدم و جبرئیل چون مادر جوان مرده گریستند.[۱]

گریه ابراهیم خلیل علیه‌السلام بر امام حسین علیه‌السلام

فضل بن شاذان گوید: از امام رضا علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: چون خداوند متعال به ابراهیم خلیل علیه‌السلام امر کرد که به جای فرزندش اسماعیل، گوسفندی را که برای او فرستاده بود قربانی کند، حضرت ابراهیم آرزو کرد کاش مأمور می‌شد اسماعیل را در راه خداوند ذبح کند، و مأمور به کشتن گوسفند به جای آن نمی‌شد، تا آن که دل او به کشتن عزیزترین فرزندش به درد می‌آمد، و بدین وسیله به بالاترین درجات افراد مصیبت دیده و پاداش آنها دست می‌یافت.

خداوند به او وحی فرستاد: ای ابراهیم! محبوب‌ترین خلق من پیش تو کیست؟

پاسخ داد: خدایا! خلقی را نیافریدی که نزد من از حبیب تو محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله محبوب‌تر باشد.

فرمود: آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ ابراهیم پاسخ داد: او را بیشتر دوست دارم.

خداوند فرمود: آیا فرزند او را بیشتر دوست می‌داری یا فرزند خودت را؟ پاسخ داد: فرزند او را.

---

۱. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵.

خداوند فرمود: آیا کشته شدن فرزند او به دست دشمنانش دل تو را بیشتر به درد می‌آورد یا قربانی کردن فرزندت به دست خود؟ پاسخ داد: پروردگارا! کشته شدن او به دست دشمنانش بیشتر دل مرا به درد می‌آورد.

فرمود: ای ابراهیم! گروهی که ادّعا می‌کنند از امّت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند فرزندش حسین را از روی ظلم و دشمنی مانند گوسفند می‌کشند و با این عمل مستوجب سخط و خشم من می‌شوند.

حضرت ابراهیم [از آن‌چه شنید آزرده خاطر گشته و] به جزع آمد و قلبش رنجور شد و گریست.

خداوند به او وحی فرمود: ای ابراهیم! فدا کردم جزع تو را بر فرزندت اسماعیل اگر او را قربانی می‌کردی به جزع و گریه بر حسین علیه‌السلام، و بر تو ارزانی داشتم بالاترین درجات مصیبت دیدگان را، و این است معنای گفتار خداوند: فدیه بزرگی را فدای او کردیم.[1] ﴿وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ﴾ (صافّات/ ۱۰۷.)

گریه حضرت زکریا علیه‌السلام بر امام حسین علیه‌السلام

از جمله سؤال‌های سعد بن عبداللّه از حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف این بود که مرا از تأویل ﴿كٓهيعٓصٓ﴾ (مریم/۱) خبر دهید؟ حضرت فرمودند: این حروف از خبرهای غیبی است که خداوند بنده‌اش حضرت زکریا علیه‌السلام را بر آن مطّلع کرده و بعد از آن برای حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل فرموده است، و داستان از این قرار است:

---

۱. بحارالأنوار، ج ۴۴ ص ۲۲۵.

حضرت زکریا از خدا سؤال کرد: که اسماء خمسه طیبه را به او تعلیم کند، جبرئیل نازل شد و به او تعلیم کرد. هرگاه زکریا حضرت محمّد و علیّ و فاطمه و حسن علیهم‌السلام را یاد می‌کرد، اندوه او می‌رفت و ناراحتی‌اش برطرف می‌شد، و چون حضرت حسین علیه‌السلام را یاد می‌کرد، گریه او را می‌گرفت و اشکش جاری می‌شد و نفس او بند می‌آمد.

روزی عرض کرد: پروردگارا! چه می‌شود که چون آن چهار بزرگوار را یاد می‌کنم از همّ و غمّ می‌رهم، و چون حسین علیه‌السلام را یاد می‌کنم اشکم می‌ریزد و به هیجان می‌افتم؟ پس خداوند متعال او را از قضیه آن حضرت خبر داد و فرمود: «کهیعص»، «کاف» اشاره به کربلاست، و «هاء» هلاکت عترت طاهره، و «یاء» یزید که به حسین علیه‌السلام ظلم می‌کند [و او را می‌کشد] و «عین» عطش آن حضرت و «صاد» صبر آن جناب است.

چون زکریا این واقعه را شنید سه روز از مسجد بیرون نیامد، و مردم را از داخل شدن منع کرد، و پیوسته گریه و ناله کرد و عرضه داشت:

خدایا! آیا دل بهترین خلق خود را در مصیبت فرزندش به درد می‌آوری! الهی! آیا بر ساحت مقدّس او گرفتاری این مصیبت بزرگ را نازل می‌کنی؟ آیا لباس این مصیبت را بر تن علیّ و فاطمه علیهما‌السلام می‌پوشانی! و آیا سختی این مصیبت را بر حریم آنان روا می‌داری؟

آن‌گاه عرض کرد: خدایا! فرزندی به من عنایت فرما که در پیری چشم من به او روشن گردد، و محبّت او را در دل من زیاد کن، و سپس مرا به مصیبت او مبتلا کن، چنان‌که حبیب خود را مبتلا به مصیبت فرزندش خواهی کرد.

سرانجام خداوند یحیی علیه‌السلام را به زکریا عطا کرد، و او را به مصیبتش مبتلا کرد، حمل یحیی شش ماه بود چنان‌که حمل حضرت حسین علیه‌السلام نیز شش ماه بود.[۱]

ای در عـــزات آدم و حـــوا گـــریسته
بـــا ســـاکـــنان عـــالم بـــالا گـریسته
پـــــیغمبران مـــرسل و ذرات کـــائنات
از هـــفت ارض تـــا بـــه ثـریا گـریسته
این بس برای غربتت ای باعث نـجات
گـــبر و یـهود و قـوم نـصارا گـریسته
هم ساکـنان مـعبد و هـم واقـفان دیـر
هـــم جـــاثلیق، پـــیر کـــلیسا گـریسته
آن ظلم‌ها که شد به تو در دشت کـربلا
هم دوست گریه کرد و هم اعدا گریسته
حوران باغ خـلد، بـرای تـو ای شـهید
انـــدر جـــنان بـــه هـمره لعـیا گـریسته
بر کشته تو ای شه بی غسل و بی کفن
مـــجنون وار، زیـــنب و لیـلا گـریسته
مـــادام عـــمر، ســـید ســـجاد نـــاتوان
انـــدر عـــزات، ای شـــه والا گـریسته

***

۱. بحارالأنوار ج ۴۴، ص ۲۲۳.

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار
خورشید سر برهنه بر آمد ز کوهسار
موجی به جنبش آمد وبرخواست کوه‌کوه
ابری ببارش آمد و بگریست زار زار

***

اندر این غم نی همین ارض و سما بگریستند
اهل عالم از ثریا تا ثری بگریستند
در عزای آن لب محروم از آب فرات
ماهی اندر آب و مرغ اندر هوا بگریستند
آفتاب و ماه و عرش و کرسی و لوح و قلم
در غم شاه شهید کربلا بگریستند
اولیا گشتند بهر مرتضی زاری کنان
انبیا جمله برای مصطفی بگریستند

***

گریه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر مسلم بن عقیل

شیخ صدوق رحمه‌الله از ابن عباس روایت کرده است که: روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام خدمت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کرد: یا رسول اللّه! عقیل را دوست داری؟ پیامبر فرمود: بلی، به خدا سوگند! عقیل را به دو جهت دوست می‌دارم، یکی به جهت خودش و دیگری به جهت محبّت و مودّت پدرش ابوطالب که او را دوست می‌داشت. [سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

فرمود:](مسلم) فرزند عقیل در راه محبت فرزند تو کشته خواهد شد، دیده‌های مؤمنان بر او اشک خواهند ریخت و ملائکه مقرب بر او صلوات خواهند فرستاد.

بعد از این کلام آن حضرت گریست تا قطرات اشک بر محاسن مبارکش جاری شد، سپس فرمود: از آنچه بعد از من توسط دشمنان دین، به عترتم وارد خواهد شد، نزد خداوند عالمیان شکایت می‌کنم.[1]

مؤلف: از این روایت معلوم می‌شود، مؤمن باید بر مظلومیت و غربت و شهادت حضرت مسلم گریه کند، بعلاوه پیامبر ﷺ بر آن بزرگوار گریه کرد و تأسّی به پیامبر ﷺ نیز ایجاب می‌کند که بر مسلم گریه و عزاداری کنیم.

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْعَبْدُ الصّالِحُ اَلْمُطِیعُ لِلّٰهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِاَمِیرِالْمُؤمِنین وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ علیهم‌السلام».

ماذا تَقُولُونَ اِنْ قالَ النَّبِیُّ لَکُمْ — ماذا فَعَلْتُمْ و اَنْتُمْ آخِرُ الاُمَمِ
بِعِتْرَتی و بِاَهْلی بَعْدَ مُفْتَقَدی — مِنْهُم اُساری و مِنْهُم ضُرِّجوا بِدَمٍ
ما کانَ هٰذا جَزائی اِذْ نَصَحْتُ لَکُمْ — اَنْ تَخْلُفُونی بِسُوءٍ فی ذَوی رَحِمی

***

بازگویم از شه دنیا و دین — سرور و سرحلقهٔ اهل یقین
چونکه خود را یکه و تنها بدید — خویشتن را دور از آن تن‌ها بدید
پا نهاد از روی همت در رکاب — کرد با اسب از سر شفقت خطاب

---

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷ به نقل از امالی صدوق رحمه‌الله.

کی سبک پر، ذوالجناح تیز تک / گرد نعلت سرمهٔ چشم ملک
پس به چالاکی به پشت زین نشست / این بگفت و بُرد سوی تیغ دست
خواهرش بر سینه و بر سر زنان / رفت تا گیرد برادر را عنان
سیل اشکش بست بر شه راه را / دود آهش کرد حیران شاه را
در قفای شاه رفتی هر زمان / بانگ مهلاً مهلنش بر آسمان
کی سوار سر گران کم کن شتاب / جان من لَختی سبک‌تر زن رکاب
تا ببینم آن رُخ دلجوی تو / تا ببویم آن شکنج موی تو
شه سراپا گرم شوق و مست ناز / گوشهٔ چشمی بدان سو کرد باز
دید مشکین موئی از جنس زنان / بر فلک دستی و دستی بر عنان
زن مگو مردآفرین روزگار / زن مگو بنت الجلال، اُخت الوقار
زن مگو خاک رهش نقش جبین / زن مگو دست خدا در آستین
پس ز جان بر خواهر استقبال کرد / تا رُخش بوسد الف را دال کرد
کی عنان گیر من آیا زینبی؟ / یا که آه دردمندان در شبی؟
جان خواهر با تو هستم هم‌سفر / تو به پا این راه کوبی من به سر
جان خواهر در غمم زاری مکن / با صدا بهرم عزاداری مکن
معجر از سر، پرده از رخ وامکن / آفتاب و ماه را رسوا مکن

هر چه باشد تو علی را دختری
عصمت اللهی و زهراپروری

❊ ❊ ❊

بخش دوّم

شهادت سیدالشهداء علیه‌السلام و گریه بر آن حضرت در روایات اهل سنت[1]

۱ در کتاب (نهایة الطلب و غایة السؤال) از ابن عباس روایت شده است که گفت:

در خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودم، آن حضرت امام حسین علیه‌السلام را بر زانوی راست و فرزند خود ابراهیم را بر زانوی چپ نشانده بود و گاهی از روی حسین و گاهی از روی ابراهیم می‌بوسید که جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمّد! خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: این دو فرزند را برای تو جمع نخواهد کرد و یکی را از تو باز خواهد گرفت، اینک بیندیش و هر کدام را که خواهی انتخاب کن.

---

۱. برخی از این روایات قبلاً از کتب محدثان شیعه نقل شد و به لحاظ اهمیت آنها مجدّداً آنها را از کتب اهل سنت آوردم.

پیامبر بر چهرهٔ حسین و ابراهیم نگریست و گریه کرد و فرمود: اگر حسین فوت کند از فقدان او دل من و علی و فاطمه هر سه خواهد سوخت، ولی اگر ابراهیم وفات کند، تنها دل من خواهد سوخت، این بود که فقدان ابراهیم را قبول کرد و او را فدای حسین نمود و پس از سه روز ابراهیم مریض شد و وفات یافت. از آن به بعد هرگاه حسین نزد رسول خدا می‌آمد او را می‌بوسید و به سینهٔ خود می‌فشرد، و دندانهای او را می‌مکید، و می‌فرمود:

«فَدَیْتُ مَنْ فَدَیْتُهُ بِابْنِی اِبْرٰاهِیمَ»

فدای کسی شوم که پسرم ابراهیم فدای او شد.[۱]

صاحب کتاب فوق به اسناد خود به «سعید بن جبیر» از «ابن عباس» روایت کرده است که گفت: خدای عزوجل به محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی کرد که به خاطر قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر را کشتم و به خاطر پسر دختر تو دو برابر آن را خواهم کشت[۲].

۲ احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده که فرمود:

«اِنَّ مَنْ دَمَعَتْ عَیْناٰهُ لِقَتْلِ الْحُسَیْنَ دَمْعَةً اَوْ قَطَرَتْ قَطْرَةً بَوَّأَهُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ الْجَنَّةَ»[۳].

هرکس برای قتل حسین علیه‌السلام چشمانش گریان شود، یا قطره‌ای اشک بریزد، خداوند او را در بهشت جای خواهد داد.

---

۱. خطیب، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۰۴. ۲. خطیب، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۰۴.
۳. بنا به نقل ذخائر العقبیٰ، احمد بن حنبل، ص ۱۹.

۳ و از کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» در باب مناقب حسن و حسین علیهما السلام روایت کرده که گفت:

اِنَّ النَّبِیَّ رَأیٰ فِیْ الْمَنٰامِ وَ هُوَ یَبْکِی فَقِیلَ لَهُ: مٰا یُبْکِیکَ یٰا رَسوُلَ اللّٰه؟ قٰالَ: قُتِلَ الْحُسِیْنُ آنِفاً»[1].

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدند که گریه می‌کند، عرض شد، ای رسول خدا! چه چیز شما را می‌گریاند؟ فرمود: اندک زمانی پیش، حسین علیه السلام کشته شد.

۴ طبرانی در کتاب «المعجم الکبیر» در ترجمهٔ حسین علیه السلام از «احمد بن رشد» از «عمرو خالد حرانی» از «ابن لهیعة» از «ابی الاسود» از «عروة بن زبیر» از عایشه‌ام المؤمنین روایت کرده که گفت: حسین بن علی رضی اللّٰه عنه هنگامی که کودک نوپایی بود بر رسول خدا وارد شد در حالی که به پیامبر وحی می‌شد، او بر شانهٔ پیامبر نشست و در همان حال که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خم شده بود، بر پشت پیامبر مشغول بازی شد، جبرئیل به رسول خدا گفت: آیا او را دوست داری؟

پیامبر فرمود: چرا فرزندم را دوست نداشته باشم، جبرئیل گفت: امت تو او را بعد از تو خواهند کشت، جبرئیل آن‌گاه دست خود را دراز کرد و تربتی سرخ رنگ برای پیامبر آورد و گفت: در این سرزمین این پسر تو کشته می‌شود و اسم آن «طف» است (طف یعنی ساحل فرات) همین که جبرئیل از نزد رسول خدا رفت و آن تربت در دست پیامبر بود و

---

۱. ترمذی، صحیح، ج ۲، ص ۳۰۶؛ حاکم، مستدرک، ج ۴، ص ۱۹؛ ذخائر العقبیٰ، ص ۴۸.

می‌گریست، فرمود: ای عایشه! جبرئیل مرا خبر داد که پسرم حسین در سرزمین طف کنار فرات کشته می‌شود، و امت من بعد از من دچار فتنه و امتحان می‌گردد.

عایشه می‌گوید: سپس پیامبر در حالی که گریه می‌کرد از حجرهٔ من بیرون آمد و در جمع یارانش حاضر شد که در آن میان علی علیه‌السلام و ابوبکر و عمر و حذیفه و ابوذر رضی الله عنهم بودند.

پیامبر فرمود: جبرئیل اینک مرا خبر داد که این پسرم حسین بعد از من در سرزمین طف کشته می‌شود و این تربت را برای من آورده است و خبر داد مرا که آرامگاه او در این خاک است[1].

اهل تسنن در بارهٔ این که جبرئیل، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را از قتل حسین علیه‌السلام خبر داد و نمونه‌ای از تربت کربلا را به او داد هیجده حدیث آورده‌اند.

و درپیشگویی علی علیه‌السلام از شهادت امام حسین شش حدیث نقل کرده‌اند، و در بارهٔ فرمان رسول خدا به وجوب یاری حسین یک حدیث، و در این که رسول خدا قاتلان آن حضرت را لعن کرد هشت حدیث ذکر کرده‌اند، و در این که رسول خدا تربت حسین را به اُمّ سلمه داد و فرمود: هر وقت دیدی که مبدّل به خون شد، بدان که حسین مرا کشته‌اند و خواب امّ‌سلمه در ایام شهادت آن حضرت و خواب عبداللّه بن عباس، پنج حدیث نقل کرده‌اند.

---

۱. ماوردی، اعلام النبوة، ص ۸۳؛ در باب ۱۲ آن به همین اسناد و همین لفظ آورده، خوارزمی، مقتل ج ۱، ص ۱۵۹؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷ و ۱۸۸؛ صواعق، ص ۱۱۵؛ سیوطی، خصائص، ج ۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۳.

۵ مسلم در صحیح خود در تفسیر آیهٔ: ﴿**فَمٰا بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّمٰاءُ وَ الاَرْض**﴾[۱] گفت:

هنگامی که حسین بن علی به قتل رسید، آسمان بر او گریه کرد و گریه‌اش سرخی آن بود[۲].

۶ ثعلبی در تفسیر همین آیه گفته است: قبل از کشته شدن حسین علیه‌السلام سرخی شفق نبود و نیز ثعلبی روایت کرده و گفته است:

مَطَرنٰا دَماً بِاَیّامِ قَتْلِ الْحُسَیْنِ.[۳]

روز قتل حسین برای ما از آسمان خون بارید.

و در این که طائفهٔ جن در عزای حسین گریستند، پنج حدیث روایت کرده‌اند.

۷ بخاری به سند خود از «ابن ابی نعیم» روایت کرده که گفت: نزد پسر عمر بودم که مردی از او از خون مگس پرسید، عبدالله عمر پرسید تو اهل کجائی؟

گفت: اهل عراقم، عبدالله عمر رو کرد به حاضران مجلس و گفت: این مرد را بنگرید که از خون مگس می‌پرسد، در حالی که خون پسر پیغمبر را می‌ریزد، با این که من خودم از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم می‌فرمود حسن و حسین دو ریحانهٔ من از دنیایند.

---

۱. سوره دخان، آیهٔ ۲۹.

۲. سیوطی، در ذیل همین آیه و طبری در تفسیرش ج ۲۵، ص ۷۴ نقل کرده‌اند.

۳. ابن حجر، صواعق، ص ۱۱۶؛ ذخائر العقبیٰ، ص ۱۴۵؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۸۹.

بخاری این حدیث را به طریقی دیگر در کتاب (بدء الخلق) (باب مناقب حسن و حسین علیهماالسلام) آورده و در کتاب دیگرش «ادب المفرد ص ۱۴» نقل کرده است، ترمذی هم آن را در صحیح خود و دیگر صاحبان مسانید درکتابهای خود نقل کرده‌اند[۱].

۸ «ام فضل دختر حارث» روایت کرده است: حسین در آغوش من بود که بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شدم در حالی که حسین را با خود داشتم. پس او را در دامن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گذاشتم، سپس متوجه شدم که چشمان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از اشک لبریز شده‌اند. به آن حضرت گفتم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم فدای تو باد! تو را چه می‌شود؟

حضرت فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و مرا خبر داد که امتم این پسرم را خواهند کشت». ام فضل پریشان شد و عرض کرد: این کشته می‌شود؟ و به حسین اشاره نمود.

حضرت فرمود: آری. و جبرئیل تربتی سرخ رنگ از تربتش را برای من آورد[۲].

ام فضل به گریه پرداخت و غم و اندوهی فراوان بر او دست یافت.

---

۱. ترمذی، صحیح، ج ۲، ص ۳۰۶؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۸۵، ۹۳، ۲۲۴ و ۱۵۳؛ ابو داود طیالسی، مسند، ج ۸، ص ۱۶۰.

۲. حاکم، مستدرک، ج ۳، ص ۱۷۹ و ۱۷۶. و در روایت ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۶۲ از اُمّ فضل است که گفت: روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر من وارد شد در حالی که حسین نزد من بود. پس او را گرفت و مدتی وی را مشغول به بازی کرد، سپس چشمانش اشکبار شدند، به ایشان عرض کردم: چه چیزی تو را می‌گریاند؟ حضرت فرمود: «این جبرئیل است که مرا خبر می‌دهد که: امتم این پسرم را می‌کشند».

۹ «جناب ام سلمه» روایت کرده است: شبی رسول خدا به بستر رفت تا بخوابد، پس پریشان برخاست. باز به خواب رفت و پریشان بیدار شد، کمتر از آنچه بار اوّل از او دیده بودم، پس از آن خوابید و بیدار شد، در حالی که خاک سرخ رنگی در دست او بود و آن حضرت آن را می‌بوسید، به ایشان گفتم: ای رسول خدا! این خاک چیست؟

حضرت فرمود: «جبرئیل مرا خبر کرد که این (حسین) در سرزمین عراق کشته می‌شود. پس به جبرئیل گفتم: خاک زمینی را که در آن کشته می‌شود به من نشان ده، و این تربت اوست[1]».

۱۰ «ام سلمه» روایت کرده است: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه‌ام نشسته بود، پس فرمود: «کسی بر من وارد نشود». من منتظر ماندم، پس حسین داخل شد و من صدای گریهٔ پیامبر را شنیدم و دیدم که حسین در آغوش (یا در کنار وی) نشسته بود، و آن حضرت دست بر او می‌کشید و می‌گریست. به او گفتم: به خدا من متوجه نشدم تا این‌که وارد شد.

حضرت به من فرمود: «جبرئیل همراه ما در خانه بود و گفت: آیا او را دوست داری؟ گفتم: آری. گفت: امت تو او را در سرزمینی که به آن «کربلا» گفته می‌شود، خواهند کشت. پس جبرئیل مقداری از خاک آن را گرفت و به پیامبر نشان داد[2]».

---

۱. حاکم، مستدرک ج ۴، ص ۳۹۸؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۲۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۸۹؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۸.

۲. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۲۶؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۶.

۱۱ عایشه روایت کرده است: حسین بن علی بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شد در حالی که به آن حضرت وحی می‌شد، پس روی پیامبر جست در حالی که پیامبر به طرف زمین خم شده بود. جبرئیل گفت: ای محمد! آیا او را دوست داری؟ فرمود: «چرا پسرم را دوست نداشته باشم؟» گفت: امت تو او را پس از تو خواهند کشت. پس جبرئیل دست خود را دراز کرد و خاک سفید رنگی را برای آن حضرت آورد و گفت: در این سرزمین است که این پسر تو کشته می‌شود و نام آن «طف» است. هنگامی که جبرئیل از نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفت، در حالی که آن خاک در دست آن حضرت بود و می‌گریست، فرمود: «ای عایشه! جبرئیل به من خبر داد که پسرم حسین در سرزمین طف کشته می‌شود، و این‌که امت من پس از من دچار فتنه خواهند شد».

سپس به سوی اصحاب خود خارج شد که علی، ابوبکر، عمر، حذیفه، عمار و ابوذر در میان آنان بودند، در حالی که می‌گریست. آنان به سوی آن حضرت شتافتند و گفتند: «یا رسول الله! چه چیزی تو را می‌گریاند؟»

حضرت فرمود: «جبرئیل به من خبر داد که پسرم حسین پس از من در سرزمین طف کشته می‌شود، و این خاک را برای من آورد، و به من خبر داد که قبر وی در آن خواهد بود»[1].

---

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷؛ و در تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۰۹، آمده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خاکی که جبرئیل آن را آورده بود، گرفت و شروع به بوییدن آن کرد و می‌گفت «وای بر کرب و بلا!».

۱۲ «زینب دختر جحش» همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است: پیامبر نزد من خوابیده بود، در حالی که حسین در خانه، چهار دست و پا می‌رفت. پس، از او غفلت کردم تا این‌که نزد پیامبر رسید و بر شکم آن حضرت بالا رفت. سپس پیامبر به نماز برخاست و او را به آغوش کشید و هرگاه به رکوع و سجود می‌رفت، وی را بر زمین می‌گذاشت و چون برمی‌خاست او را بر می‌داشت. هنگامی که نشست، دستان خود را به دعا بلند کرد و گفت... پس چون نماز را به پایان رساند به آن حضرت گفتم: «یا رسول الله! امروز دیدم چیزی را انجام دادی که قبلاً ندیده‌ام انجام داده باشی».

حضرت فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد که پسرم کشته می‌شود».

گفتم: «پس در این صورت به من نشان بده، و او خاکی سرخ رنگ برایم آورد»[1].

۱۳ «ابن عباس» روایت کرده است: حسین در آغوش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، پس جبرئیل گفت: آیا او را دوست داری؟ فرمود: «چگونه او را دوست نداشته باشم، در حالی که وی میوهٔ دل من است؟». گفت: امت تو او را خواهند کشت، آیا می‌خواهی موضع قبر او را به تو نشان دهم؟ پس مشتی گرفت و ناگهان خاک سرخ رنگی بود[2].

---

۱. مجمع الزاوائد، ج ۹، ص ۱۸۹. ۲. همان، ص ۱۹۱.

۱۴ «ابو امامه» روایت کرده است: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به همسرانش فرمود: این کودک (یعنی حسین) را نگریانید، و آن روز، روز ام سلمه بود، پس جبرئیل فرود آمد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به درون خانه رفت و به ام سلمه فرمود: «نگذار کسی بر من وارد شود». پس حسین آمد و چون دید پیامبر در خانه است، خواست داخل شود، ولی ام سلمه او را به آغوش گرفت و او را لالایی می‌داد و آرام می‌کرد. هنگامی که گریه‌اش شدید شد، وی را رها کرد، پس داخل شد تا اینکه در آغوش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نشست. جبرئیل به پیامبر گفت: امت تو این پسرت را خواهند کشت.

حضرت فرمود: «او را می‌کشند در حالی که به من ایمان دارند؟!!».

جبرئیل گفت: آری، او را می‌کشند. و جبرئیل خاکی را گرفت و به آن حضرت گفت: در فلان مکان کشته می‌شود. پس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خارج شد در حالی که حسین را به آغوش گرفته، اندوهگین و افسرده بود. ام سلمه گمان کرد که آن حضرت از وارد شدن کودک بر او غمگین شده است، پس عرض کرد: ای پیامبر خدا! فدای تو گردم! فرمودی این کودک را نگریانید و به من دستور دادی که نگذارم کسی بر تو وارد شود و او آمد و من او را رها کردم. پیامبر پاسخی به وی نداد و به سوی اصحابش خارج شد در حالی که غرق در اندوه و غم بود، پس به آنان فرمود: «امت من این را می‌کشند (و به حسین اشاره فرمود).

ابوبکر و عمر روی به آن حضرت کردند و گفتند: ای پیامبر خدا! آیا در حالی که مسلمان باشند؟!!

فرمود: «آری، و این تربت اوست...[۱]».

۱۵ «انس بن حارث» از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که فرمود: «این پسرم (و به حسین اشاره نمود) در سرزمینی که به آن کربلا گفته می‌شود، کشته می‌شود، پس باید هر کس آن (حادثه) را شاهد باشد، او را یاری نماید».

هنگامی که حضرت حسین به سوی کربلا خارج شد، انس همراه آن حضرت رفت و در خدمت ایشان شهید شد.[۲]

۱۶ «ام سلمه» روایت کرده: حسن و حسین در حضور پیامبر در خانه‌ام بازی می‌کردند، پس جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمّد! امت تو این پسرت را پس از تو خواهند کشت (و به حسین اشاره نمود).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریست و او را به سینهٔ خود فشرد در حالی که تربتی در دست او بود، پس آن را می‌بویید و می‌گفت: «وای بر کرب و بلا!» و آن را به ام سلمه داد و به وی فرمود: «هر گاه این خاک به صورت خون در آمد، بدان که پسرم کشته شده است».

«ام سلمه» آن را در شیشه‌ای گذاشت و هر روز آن را وارسی می‌کرد و می‌گفت: «آن روز که به صورت خون در می‌آیی، روزی عظیم خواهد بود...»[۳].

۱۷ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که سگی سیاه و سفید، خونش را می‌لیسد، در تعبیر آن فرمود: شخصی، فرزندش حسین را می‌کشد»، پس

---

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۹.
۲. ابن الوردی، تاریخ ۱، ص ۲۳۳.
۳. طبرانی، المعجم الکبیر (در شرح حال امام حسین)، ج ۳، ص ۱۱۴.

شمر بن ذی الجوشن ابرص بود که امام حسین را کشت[۱].

۱۸ «ام سلمه» روایت کرده است که: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «حسین بن علی در پایان شصت (سال) از هجرتم کشته می‌شود»[۲].

۱۹ «معاذ بن جبل» روایت کرده است که: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر ما خارج شد و فرمود: «من محمد هستم که آغازها و پایان‌های سخن به من داده شده است، پس مرا اطاعت کنید تا زمانی که در میان شما هستم. و هرگاه از دنیا برده شوم، بر شما باد به کتاب خدای عزوجل که حلال آن را حلال بدارید و حرامش را حرام بشمارید، مرگ به سوی شما آمده است... فتنه‌ها همچون پاره‌های شب تاریک به طرف شما آمده است، هر چه رسولان بروند، رسولانی می‌آیند، نبوت تناسخ یافته و به صورت پادشاهی درآمده است، خداوند رحمت کند هر کس را که آن را به حقّش بگیرد و آن‌گونه که وارد آن شده باشد از آن خارج شود. ای معاذ! نگهدار و برشمار».

معاذ گفت: تا پنج شمردم (یعنی از خلفا) پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «یزید، خداوند یزید را برکت ندهد...».

سپس چشمان آن حضرت اشکبار شد. پس حضرت فرمود: «از قتل حسین به من خبر داده شد، و تربتش را برای من آوردند و از قاتلش باخبر گشتم. در میان قومی کشته نشود و آنان از او دفاع ننمایند مگر این‌که خداوند میان سینه‌ها و قلب‌هایشان جدایی بیفکند و بدانشان را بر آنان مسلط گرداند و آن‌ها را پراکنده سازد...».

---

۱. تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۹۹.
۲. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۰.

سپس آن حضرت فرمود: «آه! بر فرزندان آل محمد از خلیفه‌ای که او را بگمارند، ناز پرورده‌ای که جانشین مرا می‌کشد و جانشین جانشین را. ای معاذ! نگهدار».

پس وقتی که به ده رسیدم (یعنی ده نفر از کسانی که حکومت را پس از او عهده‌دار می‌شوند) فرمود: «ولید[1] نام، فرعونِ ویرانگر شرایع اسلام است که فردی از افراد خانواده‌اش، به خون او دست می‌یازد و خداوند شمشیرش را بر می‌کشد که غلاف نگردد و مردم با هم مختلف شوند و چنین گردند»، پس انگشتان خود را به هم پیچید.

سپس فرمود: «پس از سال یکصد و بیست، مرگی سریع و قتلی فراگیر خواهد بود که هلاکشان در آن باشد و مردی از فرزندان عباس بر آن‌ها حاکم خواهد شد[2]».

۲۰ «ابن عباس» روایت کرده است: هنگامی که دو سال از تولد حضرت حسین گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سفری رفت. پس وقتی که در میانهٔ راه بود، ایستاد و استرجاع نمود و چشمانش به اشک نشست. پس در مورد آن پرسیده شد. فرمود: «این جبرئیل است که مرا از سرزمینی در

---

۱. «ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان»، پادشاه فاسق که همهٔ حرمت‌های خدا را هتک نمود و به حج رفت تا بر بام کعبه شراب بنوشد و او بر این امت از فرعون بر امتش شدیدتر بود، آن‌گونه که در حدیث است. همو بود که مصحف را با تیر زد و مسلمانان به سبب اظهار الحاد و بدعتها و آشکار کردن فسق، بر او خشم گرفتند و بر ضد وی شوریدند و او را به قتل رساندند. این مطلب در تاریخ خلفاء ص ۲۵۰ـ ۲۵۲ آمده است.

۲. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۲۹، (در شرح حال حضرت امام حسین) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۰.

کنار فرات خبر می‌دهد که به آن کربلا گفته می‌شود، فرزند حسین بن فاطمه در آن‌جا کشته می‌شود».

جمعی از صحابه به آن حضرت روی کرده و عرض کردند: «یا رسول الله! چه کسی او را خواهد کشت؟

آن حضرت با کلماتی بریده و اندوه‌بار به آنان پاسخ داد: «مردی که او را یزید نامند. خداوند به وی برکت ندهد و گویی که به قتل‌گاه و آرامگاهش می‌نگرم در حالی که سر او را به هدیه می‌برند. به خدا هر کسی به سر فرزندم حسین بنگرد و شاد گردد، خداوند میان قلب و زبانش جدایی می‌افکند».

چون پیامبر از سفر بازگشت، در حالی که اندوهگین بود، پس به منبر رفت و مسلمانان را اندرز داد، در حالی که دو نوه و دو گل خود را همراه داشت و سر به سوی آسمان برداشت و گفت: «خداوندا! من محمد بنده و پیامبر تو هستم، و این دو بهترین عترت و نیکوترین ذریّه و ریشهٔ من و کسانی هستند که در امتم باقی می‌گذارم... خداوندا! جبرئیل مرا خبر داده که این فرزندم (و اشاره به حسین نمود) کشته می‌شود و فرو گذاشته می‌گردد، خداوندا! او را در قتلش برکت فرما، و وی را از سروران شهدا قرار ده که تو به هر چیزی توانا هستی. خداوندا! آن‌که او را بکشد و فروگذارد، برکت عطا مفرما...».

صحن مسجد یک پارچه فریادی خروشان از گریه و زاری شد. پس پیامبر به آن‌ها فرمود: «آیا گریه می‌کنید و او را یاری نمی‌دهید؟ خداوندا! تو ولیّ و یاور او باش!!».

ابن عباس گوید: پیامبر هم‌چنان رنگ برگشته و با چهره‌ای افروخته باقی ماند، پس بار دیگر به منبر رفت و برای مردم خطبهٔ شیوای مختصری ایراد فرمود، در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود، سپس فرمود: «ای مردم! من در میان شما دو چیز گرانبها بر جای گذاشته‌ام: کتاب خدا و عترت «اصل، ریشه، نهاد و ثمره‌ام» را، که از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. همانا من در مورد آن‌ها از شما درخواست نمی‌کنم جز آن‌چه را که پروردگارم مرا به آن فرمان داده است، مودت نسبت به خویشاوندانم؛ پس بنگرید که فردا کنار حوض در حالی با من روبرو نشوید که عترتم را به خشم آورده باشید.

همانا روز قیامت سه پرچم از این امت بر من وارد خواهد شد؛ پرچمی سیاه و تاریک که فرشتگان از آن در هراس می‌شوند، در برابر من می‌ایستند و از آن‌ها می‌پرسم کیستید؟ آن‌ها مرا از یاد می‌برند و می‌گویند: ما اهل توحید از عرب هستیم. پس می‌گویم: من احمد پیامبر عرب و عجم هستم. آن‌ها می‌گویند: ما از امّت تو هستیم ای احمد! به آن‌ها می‌گویم: پس از من با اهل و عترتم و با کتاب پروردگارم چگونه رفتار کردید؟ آنان می‌گویند: کتاب را ضایع و پاره پاره کردیم، و اما عترت تو را بر آن بودیم تا آن‌ها را از روی زمین برداریم. پس، روی خود را از آنان می‌گردانم و آنان تشنه‌کام و رو سیاه برمی‌گردند.

سپس پرچم دیگری بر من وارد می‌شود که از پرچم نخست سیاه‌تر باشد. به آن‌ها می‌گویم: شما کیستید؟ آن‌ها مانند گروه قبلی می‌گویند: ما از اهل توحید هستیم، ما امت تو هستیم. به آنان می‌گویم: پس از من با

ثقلین اصغر و اکبر، با کتاب خدا و با عترتم چگونه رفتار کردید؟ می‌گویند: با ثقل اکبر، مخالفت کردیم و ثقل اصغر را فروگذاشتیم و آنان را در همه حال تارومار کردیم. به آن‌ها می‌گویم: از نزد من دور شوید. آنان تشنه کام و رو سیاه می‌روند.

سپس پرچم دیگری بر من وارد می‌شود که نور افشانی می‌کند. به آنان می‌گویم: شما کیستید؟ می‌گویند: ما کلمهٔ توحید هستیم. ما امت محمّدیم و ما باقی‌ماندگان اهل حق می‌باشیم که کتاب پروردگارمان را برگرفتیم و حلال آن را حلال و حرامش را حرام دانستیم، و ذریّهٔ پیامبرمان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دوست داشتیم و آن‌ها را یاری کردیم به آن‌چه خودمان را یاری کردیم، همراه آنان جنگیدیم و با مخالفانشان نبرد کردیم. پس من به آن‌ها می‌گویم: مژده باد شما را که من پیامبرتان محمود هستم! شما در سرای دنیا آن‌گونه بودید که خود توصیف کردید. سپس به آنان از حوض خود می‌نوشانم و آن‌ها سیراب می‌روند. همانا جبرئیل مرا با خبر ساخته که امتم فرزندم حسین را در سرزمین کرب‌وبلا می‌کشند که لعنت خدا تا پایان روزگار برکشنده و فروگذارندهٔ او باد...».

***

مؤلف: فَقَدْ ظَهَرَ مِنْ هٰذِهِ الاَخْبٰارِ الَّتي هِيَ قَليلٌ مِنْ كَثيرٍ مِمّا وَرَدَ في بٰابِ مَحْبُوبِيَّةِ الْبُكاءِ وَالْعَويلِ عَلىٰ مَصٰائِبِ آلِ الرَّسُولِ صلی‌الله‌علیه‌وآله سيّما اَلْحُسَين علیه‌السلام اِبْنُ الْبَتُول علیهاالسلام اِنَّ اَعْظَمَ الْعِبٰاداتِ بَعْدَ اَداءِ الْواجِباتِ اِقامَةُ مَجْلِسِ عَزاءِ هٰؤُلاءِ السّاداتِ عَلَيْهِمْ اَفْضَلُ الصَلَواة وَالتَّحِيّاتِ.

شبهه

بعضی می‌گویند چگونه گناهان بزرگ و فراوان با گریه بر حسین علیه‌السلام عفو می‌شود و آیا می‌توان گفت یک نفر در تمام عمر گناه کرده است ولی اتفاقاً قطرهٔ اشکی در عزای حسین علیه‌السلام ریخته و در نتیجه گناهانش بخشیده می‌شود؟

پاسخ

نظیر روایات گریه بر امام حسین علیه‌السلام زیاد است و باید معنی آنها را فهمید تا شبهه برطرف شود و پاسخ اجمالی مستفاد از آیات و روایات این است که خداوند سبحان، برخی بندگانش را که عبادتی خاص یا کار خیری مخصوص انجام داده‌اند، از باب تفضّل به خاطر ترک بعضی از عبادات یا ارتکاب برخی گناهان مؤاخذه و عقوبت نمی‌کند و این منافات ندارد با وجوب قضای عبادات فوت شده و وجوب ادای حقوق مردم، یا وجوب اجرای حدّ برکسی که مرتکب گناه موجب حدّ شده است، و در عین حال برای روشن شدن بیشتر موضوع، از باب نمونه یک آیه و سه روایت نقل می‌کنم:

خداوند سبحان فرموده است:

□ ﴿**قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لاَ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً**﴾. (زمر / ۵۳)

[ای پیامبر] بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده‌روی

کردید، از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همهٔ گناهان را می‌آمرزد.

□ **قالَ رَسُولُ اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله : مَنْ كَفَّلَ يَتيماً وَ كَفَّلَ نَفَقَتَهُ كُنْتُ اَنَا وَ هُوَ فِي الْجَنَّةِ كَهاتَيْنِ وَ قَرَنَ اِصْبَعَيْهِ اَلْمُسَبِّحَةَ وَالْوُسطىٰ ؛** پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: کسی که یک یتیم را نگهداری کند و زندگی او را اداره نماید فاصله او با من در بهشت به اندازهٔ فاصله بین انگشت سبابه و انگشت وسط است.

□ **قالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله : اَلْكادُّ عَلىٰ عِيالِهِ كَالْمُجاهِدِ فِي سَبيلِ اللّهِ؛** و همان حضرت فرمود: کسی که ابزار کار خود را برداشته برای به دست آوردن مخارج زن و بچه‌اش به سراغ کار می‌رود مانند کسی است که شمشیر برداشته به جهاد در راه خدا می‌رود (یعنی این عمل ثواب جهاد را دارد).

□ **قالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله : اِنَّ الْمُعَلِّمَ اِذٰا قالَ لِلصَّبِي بِسْمِ اللّهِ كَتَبَ اللّهُ وَلِلصَّبِي وَلِوالِدَيْهِ بَرائَةً مِنَ النّارِ ؛** و فرمود: وقتی معلم به کودک بسم الله یاد داد، خداوند برای معلم و پدر و مادر کودک و خود کودک برات آزادی از جهنم می‌نویسد.

و امثال آیه و روایات فوق زیاد است. بنابراین باید این قبیل آیات و روایات را با آیات و روایات دیگر کنار هم گذاشته تا معنی آنها معلوم شود و به طور خلاصه مستفاد از آیات و روایات آن است که گناهان بر دو قسم‌اند: یک قسم قابل عفو است، مانند ظلم به نفس و اسراف در مال شخصی و یک قسم قابل عفو نیست مانند خوردن مال مردم و ظلم به زیردستان.

خداوند می‌فرماید: ﴿**وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا**

اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴾ (آل عمران / ۱۲۴)؛ «آنان که عمل زشت مرتکب شدند و یا به نفس خود ظلم کردند نا امید نباشند و خداوند را یاد نمایند و از بدی‌ها و گناهان توبه کنند و بدانند که تنها بخشنده، پروردگار است و بس. لکن پس از توبه دیگر از روی علم و عمد اعمال بد سابق را تکرار نکنند».

مؤلف: فاحشه، عمل قبیحی است که عقل و طبع انسانی از آن متنفر است و در آیهٔ دیگر کلمهٔ فاحشه آمده است: ﴿ **وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا** ﴾ (سورهٔ اعراف، آیهٔ ۲۸) که ظاهراً فاحشه یک نوع رفتار و کردار ناپسند است، مانند بی بندوبار بودن در برابر نامحرمان و بی‌حیایی و بی عفتی و فحش دادن، چون در جاهلیت، هنگام طواف کعبه، برهنه می‌شدند و فقط عورتین خود را با یک پارچه سه گوش مستور می‌نمودند و گرد کعبه می‌گشتند و عبادتشان کف زدن و سوت کشیدن بود.

﴿ **وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً** ﴾. (سورهٔ انفال، آیهٔ ۳۵)

وقتی سؤال می‌کردند که چرا برهنه می‌شوید؟ می‌گفتند: با این لباسها گناه کرده‌ایم و عبادت در چنین لباسی قبول نمی‌شود و نیز سؤال می‌شد که این چه عبادتی است؟ کف زدن و سوت کشیدن که عبادت نشد؟ می‌گفتند: پدرانمان اینگونه عبادت می‌کردند و خدا امر نموده است.

خداوند در مقام رد آنان این اعمال را فاحشه خوانده و فرموده است: ﴿ **وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً...** ﴾. پس از این آیه معنی فاحشه را که در آیه قبل بود فهمیدیم.

و ظلم به نفس عبارت است از اسراف در غذا و آنچه که به نفس انسانی ضرر زند.

اکنون توجه می‌فرمایید که خداوند وعده عفو گناهانی از قبیل فاحشه و ظلم به نفس را داده است، اما در خصوص ظلم به مردم و خوردن اموال دیگران وعدهٔ عفو نداده است.

در آیه‌ای که در ابتدا آوردم، آمده است: آنان که اقدام بر ضرر خود نمودند مأیوس از رحمت خدا نباشند و خداوند تمام گناهانی که از این قبیل باشد می‌بخشد و نفرمود: ستمگران و ظالمین به مردم ناامید نباشند.

راجع به اموال ایتام می‌فرماید: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْماً إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيراً**﴾[1]؛ کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و تعدی می‌خورند، به طور حتم بدانند که شکم‌های خود را مملو از آتش نموده‌اند و به زودی به سوی جهنم کشیده می‌شوند.

راجع به کم فروشان فرموده است: ﴿**وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَو وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ * أَلاَّ يَظُنُّ أُولٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ**﴾[2]؛ ویل (که یکی از چاه‌های سخت جهنم است) مخصوص عده‌ای است که هنگام خرید جنس پیمانه را سرریز می‌کنند ولی در وقت فروش پیمانه را پر نمی‌کنند و از وزن کم می‌گذارند، آیا اینان زنده شدن روز عظیم و سخت قیامت را باور نمی‌کنند.

---

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۱.
۲. سورهٔ مطففین، آیات ۱ تا ۵.

نیز مـی‌فرماید: ﴿**وَلاَ تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلاً عَمَّا يَـعْمَلُ الظَّـالِمُونَ إِنَّـمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ * مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ...**﴾[1] «و خدا را از آنچه ستمکاران انجام می‌دهند، بی‌خبر مپندار. مسـلماً آنـان را برای روزی که چشم‌ها در آن خیره می‌شود به تأخیر می‌اندازد.»

در بارهٔ ربا فرموده است: ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَـإِنْ لَـمْ تَـفْعَلُوا فَأْذَنُـوا بِـحَرْبٍ مِـنَ اللّـهِ وَرَسُولِهِ**﴾[2]؛ آنان که از رباخواری دست برنمی‌دارند اعلان جنگ با خدا و رسول بدهند.

در بارهٔ دزد مـی‌فرماید: ﴿**وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْـدِيَهُمَا**﴾. (مائده / ۳۸) «دست مرد و زن دزد را قطع کنید».

خلاصه از آیات معلوم می‌شود که خداوند ظلم و سـتم بـه مـردم را هرگز عفو نمی‌کند، بلکه دستور اکید می‌دهد که باید دست دزد قطع شود و خائن به ناموس باید سنگسار شود و آدم کش باید کشته شود.

امّا روایات

۱ حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: «**الظلم ثَلَاثَةٌ: ظُلْمٌ لا يُغْفَرُ و هو الشِّرْكُ بِاللّٰهِ و ظُلْمٌ لَا يُتْرَكُ، و هو ظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ بَعْضاً. وَظُلْمٌ يُرْجى لِصاحِبِهِ وَ هُوَ ظُلْمُ الْعِبادِ اَنْفُسَهُمْ**».[3]

---

۱. سورهٔ ابراهیم، آیات ۴۲ و ۴۳.
۲. سورهٔ بقره، آیه ۲۷۸ و ۲۷۹.
۳. سفینة البحار، ج ۵، ص ۳۷۷، «ظلم».

ظلم بر سه گونه است: ظلمی که قابل عفو نیست و آن شرک به خداوند است و ظلمی که مرتکبش رها نمی‌شود و بالاخره به پای میز حساب کشیده می‌شود و آن ظلم به مردم است و ظلمی که قابل بخشش است و آن ظلم به نفس می‌باشد.

{۲} جابر از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: ای جابر! آیا کسانی که خود را شیعه می‌دانند به همین اکتفا می‌کنند که بگویند ما اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را دوست می‌داریم؟ نه به خدا قسم شیعه ما نیست مگر کسی که خداترس و مطیع و فرمانبر او باشد و شیعه شناخته نمی‌شود مگر به تواضع و فروتنی و امانت و زیاد به یاد خدا بودن و به نماز و روزه گرفتن و به پدر و مادر نیکی کردن و با همسایگان خوشرفتاری نمودن و به فقرا و مستمندان کمک دادن و به یتیمان رسیدگی کردن و به راستی سخن گفتن و به قرآن خواندن و به جز خیر و خوبی چیزی پشت سر مردم نگفتن و در بین قبیله خود معروف به امین بود.

جابر گوید گفتم: یابن رسول الله! امروزه کسی را با این صفات که بیان فرمودید نمی‌شناسم، حضرت فرمود: ای جابر! فریب این حرفها را که می‌زنند مخور، آیا برای انسان کافی است که بگوید من علی را دوست می‌دارم ولیکن عمل نداشته باشد و اگر کسی بگوید من رسول الله را دوست دارم و او افضل از علی است و در عین حال از پیغمبر پیروی نکند به طور حتم و یقین بداند که دوستی تنها به او نفعی نمی‌دهد. پس از خدا بترسید و آنچه فرموده است عمل کنید، خداوند با کسی خویشی ندارد،

بهترین بنده‌ها نزد خدا، پرهیزکارترین و مطیع‌ترین افراد هستند.

ای جابر! سوگند به خدا، نزدیک به خدا نمی‌توان شد مگر به سبب اطاعت و بدانید که ما برات آزادی از آتش نداریم و احدی نمی‌تواند با خدا احتجاج کند و هر کس خدا را اطاعت کند دوست ما است و هر کس عصیان خدا نماید دشمن ما است و دوستی ما حاصل نمی‌شود مگر به عمل و ورع و پرهیزکاری.[۱]

مرحوم شیخ انصاری در مکاسب محرمه در باب غیبت، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هیمن که روز قیامت نامهٔ عمل افرادی را به دستشان می‌دهند، بعضی افراد در نامهٔ عمل خود نگاه می‌کنند، می‌بینند حسنات و اعمال نیک او در آن ثبت نشده است. عرضه می‌دارد:

---

۱. قال علیه السلام یا جابر! ایکفنی من ینتحل التشیع ان یقول بحبنا اهل البیت فو الله ما شیعتنا الا من اتقی الله و اطاعه وماکانوا یعرفون یا جابر الا بالتواضع والتخشع والامانة وکثرة ذکر اللّه والصوم والصلوة والبر بالوالدین والتعاهد للجیران من الفقراء واهل المسکنة والغارمین والایتام وصدق الحدیث وتلاوة القرآن وکف الالسن عن الناس الامن خیر وکانوا امناء عشائرهم فی الاشیاء. قال جابر فقلت یابن رسول الله ما نعرف الیوم احدا بهذه الصفة. فقال: یا جابر! لا تذهبن بک المذاهب حسب الرجل ان یقول احب علیا واتولاه ثم لم یکن مع ذلک فعالا فلو قال انی احب رسول الله فرسول الله خیر من علی ثم لا یتبع سیرته ولا یعمل بسنته مانفعه حبه ایاه شیئاً فاتقوا الله اعملوا لما عندالله لیس بین الله و بین احد قرابة احب العباد الی الله عزوجل اتقاهم و اعملهم بطاعته یا جابر! والله ما یتقرب الی الله تعالی الا بالطاعة وما معنا برائة من النار ولا علی اللّه لاحد من حجة من کان للّه مطیعاً فهو لنا ولی و من کان للّه عاصیاً فهو لنا عدو و ما تنال ولایتنا الا بالعمل والورع. (کافی، کافی، ج ۲، ابواب ایمان و کفر).

پروردگارا این نوشته مال من نیست، ندا می‌آید که در کار خدا اشتباه راه ندارد، تو غیبت فلان کس را کردی لذا حسناتت به او منتقل شد. پس از او دیگری می‌بیند که اعمال و حسنات زیادی در نامهٔ عملش ثبت شده است، ندا می‌آید که فلان کس غیبت تو را کرد و در عوض اعمال نیک او به تو منتقل شد.

در وسائل الشیعه، ابواب انفال، حدیث ۳، از محمد بن زید نقل می‌کند که چند نفر آمدند خدمت حضرت رضا علیه‌السلام و خواستند که حضرت خمس را به آنان ببخشد و بر آنان حلال کند که دیگر نخواهند خمس بدهند. حضرت فرمود: عجب دورویی و بهتان است که شما با زبان اظهار دوستی ما می‌کنید ولیکن حقی را که خدا برای ما قرار داده است از ما منع می‌کنید. بعد سه مرتبه فرمود: خمس را بر احدی از شما حلال نمی‌کنم.

قال علیه‌السلام : مٰا اَمْحَلَ هٰذِهِ تَمْحَضُونَ الْمَوَدَّةَ بِاَلْسِنَتِكُم وَ تَزْوُنَ عَنّا حَقّاً جَعَلَهُ اللّٰهُ لَنٰا وَ جَعَلَنا لَهُ وَ هُوَ الْخُمُسُ لاٰ نَجْعَل لاٰ نَجْعَل لاٰ نَجْعَل لِاَحَدٍ مِنْكُمْ فِی حِلٍّ.

در همان کتاب، روایت ۷، از اسدی نقل می‌کند که نامه‌ای از امام زمان علیه‌السلام توسط محمد بن عثمان عمری (یکی از نواب حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) به دست من رسید. عبارت این است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیم. لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلاٰئِكَةِ وَالنّٰاسِ اَجْمَعِینَ عَلی مَنِ اِسْتَحَلَّ مِنْ اَمْوٰالِنٰا دِرْهَماً حَراماً».

لعنت خدا و فرشته‌ها و تمامی مردم بر کسی که حتی یک درهم از مال ما را حلال بداند.

نتیجه

از مطالب گذشته معلوم شد که حقوق مردم در نزد خداوند بسیار محترم است. اموال و نفوس و ناموس مردم به هیچ وجه نباید به خطر افتد و معلوم شد که دست دزد عضو فاسد و بی‌ارزش است. همان دستی که محترم بود و قیمت داشت، و اگر کسی قطعش می‌کرد پانصد مثقال دیه بدهکار می‌شد، با یک خیانت، با یک دزدی از ارزش می‌افتد و بریده می‌شود تا عبرت دیگران گردد و امنیت عمومی محفوظ بماند.[1]

به هر حال، آیات صریحاً بیان فرمودند که ظلم به مردم قابل عفو نیست. ائمه اطهار علیهم‌السلام با صدای رسا فرمودند: محبت تنها کافی نیست و ما برای کسی که عمل ندارد برات آزادی نداریم.

روایات زیادی است که توبه از تصرف در اموال مردم، به رد کردن مال مردم است. فرمودند: کسی که مال مردم را به غصب خورده است، اگر

---

۱. یکی از اشکال‌تراشان به اسلام شعر ذیل را سروده و برای یکی از علما فرستاد:

ید بخمس مئین عسجد و دیت ما بالها قطعت فی ربع دینار

دستی که پانصد مثقال طلا دیه‌اش می‌شود چرا برای ربع دینار قطع شود؟

آن عالم شعر زیر را سروده برایش فرستاد:

عز الامانة اغلاها و ارخصها ذل الخیانة فاعلم حکمة الباری

عزت امانت آن دست را گران قیمت نمود، لکن ذلت و پستی خیانت او را از ارزش ساقط کرد. پس تو از حکمت احکام الهی آگاه شو.

خواست توبه کند، توبه او به این است که مال مردم را بدهد. توبه‌ای که حتّی شرک را جبران می‌کند، نمی‌تواند خوردن مال مردم را جبران کند مگر به پرداختن.

خلاصه همین که این دو دسته آیات و روایات را پهلوی هم قرار دادیم به این نتیجه می‌رسیم که اگر کسی ظلم به نفس خود نمود با گریه بر حسین علیه‌السلام بخشیده می‌شود، با تکفل یتیم عفو می‌شود. اگر کسی در شهوت‌رانی زیاده‌روی کرد و به جان خود رحم نکرد و به خود ضرر زد؛ اگر کسی در خوردن آب و نان اسراف کرد و به سلامت خود آسیب رساند، با سر پا نمودن عزای سرور شهیدان بخشیده شود.

گذشته از اینها معلوم است که حاضر شدن در مجلس عزای امام حسین علیه‌السلام و رقت قلب پیدا کردن و گریه نمودن، انسان را از بسیاری از کارهای زشت بازمی‌دارد و لا اقل در همان مجلس توجهی پیدا می‌کند، توبه می‌نماید. تصمیم میگیرد که پس از این ظلم نکند، بدگویی وسخن‌چینی و نمامی را رها کند ولو اینکه بعداً باز مرتکب شود، اما در آن جلسه مصداق آیهٔ شریفهٔ ﴿**إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ**﴾[1] واقع می‌شود. إن‌شاءالله.

* * *

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۷. «بی تردید توبه نزد خدا فقط برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب کار زشت می‌شوند، سپس به زودی توبه می‌کنند.»

بخش سوم

تأکید فراوان بر عزاداری و گریه بر امام حسین علیه‌السلام برای چیست؟

بعد از واقعه دلخراش کربلاو فداکاری سیدالشهدا علیه‌السلام، ائمه علیهم‌السلام در هر فرصت و به هر مناسبتی، حسین علیه‌السلام را یاد می‌کردند و مردم را به گریه و عزاداری برای آن حضرت ترغیب و تشویق می‌فرمودند. بلکه شخص پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پیش از شهادت حسین علیه‌السلام با توجه به آثار وبرکات و مقصد عالی سیدالشهدا علیه‌السلام برای آن حضرت گریه‌ها کرده و مسلمانان را نیز به گریه بر آن بزرگوار تشویق و برای زیارتش ثواب‌های فوق تصوّر، بیان فرمود.

امام صادق و امام رضا علیهماالسلام بر حسین علیه‌السلام گریه کردند و در خانه خود مجلس عزا برپا کردند و مرثیه خوانی را رونق بخشیدند.

اکنون سؤال این است که چرا این همه تأکید؟!

آیا برای این که امام حسین علیه‌السلام در آن روز گریه کننده نداشت، تشویق

کردند که مسلمانان امروز بر او بگریند؟ فکر اسلام، فکر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه علیهم‌السلام بالاتر از این است.

آیا برای این است که به دشمنان آن حضرت مرده باد بگویند تا آنان بمیرند؟ که چنین نیست و آنان مردند و به جهنم واصل شدند.

آیا برای این است که همه افراد، به طور دربست و بی چون و چرا، با گریه بر امام حسین علیه‌السلام به بهشت بروند و هیچ حساب و کتابی مطرح نباشد؟ که یقیناً چنین نیست و خدا اجازه نمی‌دهد، هر چند باب شفاعت باز است ولی ﴿**وَلاَ يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ**﴾ (انبیا/ ۲۸) «و آنها جز برای کسی که خدا راضی است شفاعت نمی‌کنند» و ﴿**مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ**﴾ (بقره/۲۵۵) «کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند.»

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «**اِنَّ شَفاعَتَنا لا تَنالُ مُسْتَخِفّاً بِالصَّلاةِ**».[1] شفاعت ما اهل‌بیت به کسی که نماز را سبک شمارد، نمی‌رسد.

بنابر این جهت تشویق به گریه و عزاداری، اینها نیست، بلکه از مضامین روایات و زیارات و دعاهای وارده بعد از زیارات استفاده می‌شود که تشویق و ترغیب به عزاداری و گریه، ایجاد ارتباط بین مسلمانان و امام حسین علیه‌السلام است. هدف این است که مسلمانان فکر و مسلک حسین علیه‌السلام را زنده نگهدارند. معرفت و محبت بیشتر نسبت به آن

---

۱. وسائل الشیعه، ابواب الفرائض، باب ۵، ح ۶.

حضرت پیدا کنند، روحیات و اخلاق و اعمال او را فرا گیرند و به یکدیگر بیاموزند. پای خود را جای پای او بگذارند، روش بنی امیه و یزید در جامعه ایجاد نشود، ظلم و ستم تکرار نشود، به جای روش و فکر یزیدی، روش و فکر پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین علیه السلام حاکم باشد.

خود امام حسین علیه السلام مقصد و هدفش را در وصیتی که به برادرش محمد حنفیه و در خطبه‌ای که در نزدیکی کربلا برای همراهان خود خواند بیان فرمود. (هر دو قسمت در صفحه ۱۴ و ۱۵ گذشت).

در زیارت آن بزرگوار می‌گوییم:

گواهی می‌دهم که نماز را بپا داشتی و زکات را پرداختی و امر به معروف و نهی از منکر کردی و خدا و رسولش را اطاعت کردی تا به شهادت رسیدی؛

اَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلاةَ وَ آتَیتَ الزَّکاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیتَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اَطَعْتَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ حَتّی اَتیکَ الْیقِینَ.

و در زیارت اربعین می‌خوانیم: «**وَ بَذَلَ مُهجَتَهُ فِیکَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الجَهالَهِ وَ حِیرَةَ الضَّلالَة**»؛ «و جانش را در راه تو فدا نمود تا بندگانت را از نادانی و حیرت و ضلالت و گمراهی نجات دهد.»

این بود گوشه‌ای از هدف والا و با ارزش و سعادت بخش سیدالشهدا علیه السلام.

امام صادق علیه السلام در ضمن روایتی که در ص ۷۱ نقل کردم ابتدا به یادآوری احادیث و احیای امر دین، تشویق فرموده و پس از آن تشویق به عزاداری و گریه کرده است، یعنی گریه و عزاداری پس از احیای دین و در

کنار ذکر احادیث، موجب آمرزش گناهان است.

از این مختصر، روشن شد که غرض از تشویق به عزاداری و گریه و تشکیل مجالس برای سیدالشهدا و حتی دیگر معصومین علیهم‌السلام، توجه پیدا کردن و توجه دادن به دین و اهداف آن بزرگواران و توجه دادن به احکام الهی و شناخت مسائل دین است.

از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل است که فرمود: «همانا بر جانب راست عرش نوشته شده است: «حسین چراغ پر فروغ هدایت و کشتی نجات است»؛ **«اِنَّهُ لَمَکْتُوبٌ مِنْ یمِینِ الْعَرْشِ اَلْحُسَین مِصْباحُ الْهُدی وَ سَفِینَةُ اَلنِّجاةِ».**[1]

پرسش و پاسخ در باره گریه بر امام حسین علیه‌السلام

جا دارد در ادامه این بحث، وجه سفارش به گریه و عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام را به صورت پرسش و پاسخ بیاورم:

سؤال: در ایام محرم چه می‌کنید؟

جواب: عزاداری می‌کنیم.

سؤال: برای چه کسی عزاداری می‌کنید؟

جواب: برای امام حسین علیه‌السلام .

سؤال: امام حسین علیه‌السلام کیست؟

جواب: پسر علی و فاطمه دختر پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین است.

---

۱. اکمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۴ و معالی السبطین، ص ۵۶.

سؤال: چرا برای او عزاداری می‌کنید؟

جواب: چون شهید شده است.

سؤال: آیا از جهت این‌که فرزند علی و فاطمه علیهما السلام است برایش عزاداری می‌کنید؟

جواب: خیر.

سؤال: آیا چون کشته شده است، برایش گریه و عزاداری می‌کنید؟

جواب: خیر، زیرا افراد بسیاری کشته شده‌اند و ما به این جهت که کشته شده برای او گریه و عزاداری نمی‌کنیم.

سؤال: پس برای چه جهت برای او گریه و عزاداری می‌کنید؟

جواب: گریه و عزاداری ما بر امام حسین علیه السلام جهاتی دارد، یکی از آنها این است که آن حضرت در برابر ظالمان و ستمگران که می‌خواستند دین خدا را از بین ببرند و روش خودخواهی و خودسری را پیش گیرند و خیر و مصلحت امت اسلام و مسلمانان را به باد فنا دهند، ایستاد و مبارزه و مقاومت کرد و در این راه گذشتی کرد که هیچ کس تا این اندازه گذشت نکرده است.

البته همیشه مردانی بوده و هستند که در راه حق، ایستادگی کرده و می‌کنند و تا حدّی هم فداکاری کرده و می‌کنند، از جان و مالشان گذشته‌اند، اما برای هیچ کس پیش نیامده که مثل امام حسین علیه السلام مقاومت و فداکاری را به این درجه برساند. امام حسین علیه السلام در این جهت بی نظیر و یگانه است. همانند پیدا نکرده و بر همه مقدم است و به همین جهت

سیدالشهدا خوانده شده است.[۱]

سؤال: آیا اکنون عزاداری می‌کنید که آن حضرت را زنده کنید یا دشمنانش را نابود کنید؟

جواب: خیر، برای زنده کردن او عزاداری نمی‌کنیم، برای نابودی دشمنانش نیز عزاداری نمی‌کنیم، چون حسین علیه‌السلام، را خدا زنده کرده و برای ابد زنده است. ﴿**وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ**﴾ (آل عمران/ ۱۶۹). دشمنان او را نیز خدا نابود کرد، چنانچه حضرت زینب علیهاالسلام به ابن زیاد علیه‌اللعنة والعذاب فرمود: به زودی تو از بین خواهی رفت و برادرم در پیشگاه خدا با تو مخاصمه خواهد کرد.

سؤال: پس برای چه گریه و عزاداری می‌کنید؟

جواب: گریه و عزاداری و مجلس گرفتن ما برای امام حسین علیه‌السلام علل و جهات متعددی دارد.

سؤال: آیا ممکن است برخی از آن جهات را بیان کنید؟

جواب: برخی از علل گریه و عزاداری بر آن حضرت آن است که؛ فکر و عقیده و مرام امام حسین علیه‌السلام را در جامعه و در خودمان زنده نگاه داریم، فکر و روح و روش و عمل سیدالشهدا را بازگو کرده و به آن پایبند شویم.

---

۱. سر سلسله مردم آزاد حسین است
آن کس که در این ره سر و جان داد حسین است
مردی که چو کوهی به بَرِ تیشه بیداد
دامن به کمر بر زد و اِستاد حسین است

گریه و عزاداری و اجتماعات ما برای این است که از آن حضرت سرمشق گرفته، پا جای پای او بگذاریم. برای این است که ما مسلمانان سربلند و سرفراز باشیم، نه این که ملتی زبون، ذلیل، تو سری خور و بدبخت و زیر دست ستمگران یزیدی صفت، بیچاره و عقب افتاده و از آزادی و حریت محروم باشیم.

عزاداران همه ساله، ایام محرم جمع می‌شوند و فداکاری سیدالشهدا و از خود گذشتگی آن حضرت را بازگو کرده و هدف و منظور مقدس آن بزرگوار را بیان می‌کنند. استقامت و صبر او را برای یکدیگر توضیح داده و روش ستمگران و ظالمان و یزیدیان زمان را تبیین و آشکار می‌کنند، تا حسینی شوند نه یزیدی، تا هوشیار باشند نه در خواب، تا زنده باشند، نه مردار.

زیرا ظلم و ستم اختصاص به یک زمان و یک مملکت و یک شهر و یک مکان ندارد، بلکه به صورت‌های مختلف، در همه زمان‌ها و مکان‌ها وجود دارد و هر انسان و هر مسلمانِ حسینی، باید ایستادگی و استقامت و در حدّ خودش فداکاری کند، هر مسلمانی در برابر ستم و ستمگر مکلف و مسؤول است، و این درس را باید از مرام و روش و از مجالس امام حسین علیه‌السلام فرا بگیریم.

آری، امام علیه‌السلام آن قیام و استقامت و مبارزه را فرمود تا این که اوّلاً: به تکلیف خود عمل کرده باشد، ثانیاً، سرمشق و الگوی مسلمانان باشد.

زیرا مبارزه آن بزرگوار بایزید، مبارزه شخصی نبود، یعنی شخص امام

حسین علیه‌السلام با شخص یزید رقابت و هم چشمی نداشت. برای ریاست و مال و جاه دنیا مبارزه نکرد، بلکه مبارزه عقیدتی بود. مقابله دو نوع فکر و روش بود.

توضیح این که: مبارزه دو نوع است: گاهی یک نفر با دیگری مبارزه می‌کند برای مال دنیا، برای منصب و مقام و ریاست بر مردم. که اگر این هم به مقام و منصب او برسد، کار او را می‌کند ولی می‌خواهد این به جای او در آن پست و مقام باشد. این را می‌گویند: مبارزه شخصی و با هدف و غرضی دنیوی.

گاهی مبارزه، مبارزه عقیدتی و فرهنگی است. یعنی فردی پیدا می‌شود که منصب و حکومت نمی‌خواهد و خواهان دنیا نیست، بلکه می‌بیند عده‌ای شیوه ناپسند و ضد دین وبشریت را پیش گرفته‌اند که مردم را در دنیا بدبخت و در آخرت اهل جهنم می‌کنند، او در برابر آن عده و آن روش می‌خواهد مردم را به راه و روشی هدایت کند که در دنیا و آخرت سعادتمند شوند، روی عقیده و به منظور نجات انسان‌ها مبارزه می‌کند، به قصد اطاعت پروردگار قیام و استقامت می‌کند. و مبارزهٔ همه انبیا و اولیا از این قبیل بوده است.

مبارزه امام حسین علیه‌السلام با یزید نیز، از این نوع مبارزه بود، بر سر همین عقیده و با همین هدف قیام کرد و در این راه به شهادت رسید.

❊ ❊ ❊

آداب عزاداری

پرهیز از گناه و دروغ: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدند: آیا جایز است ما به حکایاتی که نقل می‌کنند گوش دهیم؟ حضرت فرمود: «کسی که به کلام شخصی گوش دهد، مثل آن است که او را عبادت کرده باشد، پس اگر گوینده، سخن حق بگوید، شنونده خدا را عبادت نموده، و اگر سخن باطل بگوید، شنونده عبادت شیطان نموده است»؛ «**مَنْ أَصْغی إلی ناطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإنْ کانَ النّاطِقُ عَنِ اَللّهِ فَقَدْ عَبَدَاللّهَ، وَ اِنْ کانَ اَلنّاطِقُ عَنْ اِبْلِیسَ فَقَدْ عَبَدَ إبْلِیسَ**».[1]

و مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه‌الله، در منتهی‌الآمال[2] چند تذکر به عزاداران و ذاکرین و مرثیه خوان‌ها داده است که خلاصه آنها چنین است:

اقامه عزا و گریه بر سیدالشهدا علیه آلاف التحیة والسلام از عبادات است و شایسته می‌باشد که شیعیان و به ویژه ذاکرین و مرثیه خوان‌ها، ملتفت باشند، در این عبادت بزرگ که اعظم شعائراللّه است، از ریا، غنا، دروغ و سایر گناهان، که روح عبادت را می‌برد، پرهیز کنند.

در این عبادت و این سوگواری، طوری رفتار نکنند که زبان دشمنان باز شود، از استعمال محرمات، از نقل داستان‌های مظنون الکذب، اجتناب کنند، از خواندن اشعاری که مناسب با مقام مقدس امام حسین علیه‌السلام

---

۱. وسائل الشیعه، آل البیت، ج ۱۷، ص ۱۵۳ و کافی، ج ۶، ص ۴۳۴.

۲. باب پنجم، در تاریخ امام حسین علیه‌السلام: خاتمه.

و اهل‌بیت آن حضرت نیست، خودداری کنند، از کتاب‌هایی که اعتبار آنها ثابت نیست، نقل نکنند، شیطان را در این عبادت بزرگ راه ندهند.

سپس فرموده است:

و اما کذب، پس آیات و اخبار در مذمت آن و مفاسد آن در دنیا و آخرت، بی‌شمار است و حق تعالی لعنت خود را بر کاذبین قرار داده و فرموده است: ﴿**إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ**﴾ (نحل / ۱۰۵) «جز آنان که ایمان نیاوردند، کسی دروغ نبندد».

و اگر در مذمّت کذب جز همین آیه کریمه نبود، هر آینه کافی بود، تا چه رسد به آیات و روایات کثیره.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی طاب ثراه، در پایان، عبارت استادش حاجی نوری رحمه‌الله را از کتاب «لؤلؤ و مرجان» آورده که خلاصه مفاسد و آثار دروغ را که از آیات و روایات استفاده فرموده، به چهل عدد شماره نموده و آنها چنین است:

۱. دروغ فسق است، «**لا رَفَثَ وَلا فُسُوقَ**» و دروغگو فاسق، ﴿**إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بَنَبَأٍ**﴾ (حجرات / ۶).

۲. دروغ قول زور و با بت‌پرستی در یک جا ذکر شده: ﴿**فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ**﴾ (حج / ۳۰).

۳. دروغگو ایمان ندارد. ﴿**إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ**﴾ (نحل / ۱۰۵).

۴. دروغگو را إثْم می‌نامند، مانند خمر و قمار.

۵. دروغگو، مبغوض خداوند است.

۶. روی دروغگو سیاه است.

۷. دروغ از شراب بدتر است.

۸. دروغگو، بوی دهنش متعفّن و گندیده است.

۹. به اندازه یک میل فرشته از وی دوری کند.

۱۰. خدای تعالی او را لعنت کند. ﴿**أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ**﴾ (نور / ۷). ﴿**فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ**﴾ (آل عمران / ۶۱).

۱۱. بوی گند دهان دروغگو به عرش می‌رسد.

۱۲. حمله عرش، دروغگو را لعنت کنند.

۱۳. دروغ، مخرّب ایمان است.

۱۴. دروغ، مانع چشیدن طعم ایمان است.

۱۵. دروغگو، تخم عداوت و کینه در سینه‌ها بکارد.

۱۶. دروغگو، مروّتش از همه خلق کمتر است.

۱۷. به جهت یک دروغ، هفتاد هزار فرشته، دروغگو را لعن کنند.

۱۸. دروغ، علامت نفاق است.

۱۹. دروغ، کلید خانه‌ای است که تمام خبائث در اوست.

۲۰. دروغ، فجور و دروغگو، فاجر است.

۲۱. دروغگو، رأیش در مقام مشورت پسندیده نیست.

۲۲. دروغ، زشت‌ترین مرض‌های نفسانیه است.

۲۳. دروغ، انگشت پیچ شیطان است.

۲۴. دروغ، بدترین ریاها است.

۲۵. دروغ، مورث فقر است.

۲۶. دروغ، محسوب از خباثت است.

۲۷. دروغ، فراموشی آورد.

۲۸. دروغ، دری است از درهای نفاق .

۲۹. دروغگو، در قبر به عذابی مخصوص معذّب باشد.

۳۰. دروغ، محروم کند دروغگو را از نماز شب، پس محروم شود از روزی.

۳۱. دروغ، سبب خذلان الهی است.

۳۲. دروغ، سبب گرفتن صورت انسانی است از دروغگو.

۳۳. دروغ، بزرگترین خباثت است.

۳۴. دروغ، از کبائر است.

۳۵. دروغ، از ایمان دور و مجانب اوست.

۳۶. دروغگو، از بزرگترین گناهکاران است.

۳۷. دروغ، صاحبش را هلاک کند.

۳۸. دروغ، حسن و طراوت و بها را از صاحبش می‌برد.

۳۹. دروغگو، قابل برادری کسی با او نیست و از برادری و مصاحبت با او نهی کرده‌اند.

۴۰. خدای تعالی او را هدایت نکند و راه حق را به او نشان ندهد. ﴿**إِنَّ اللَّهَ لاَ يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ**﴾ (زمر / ۳)خداوند آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی‌کند. (سپس فرموده است:)

و چون مفاسد دروغ را دانستی، پس بدان جمله‌ای از فحول فقها، مطلق کذب را از گناهان کبیره شمرده‌اند، چه مفسده بر او مترتّب بشود

و چه نشود، و اگر مفسده بر او مترتّب شود خصوصاً اگر دینی باشد و سبب ضعف عقیده مسلمانی یا افترایی به امامی یا توهین به اهل‌بیت علیهم‌السلام شود، البته صد مرتبه بدتر، و گناهانش بیشتر است.

و اگر کذب بر خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّه علیهم‌السلام باشد که حالش معلوم است، مبطل روزه و موجب کفّاره است.

و در عقاب الأعمال از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده که فرمود: «**مَن قالَ عَلَیَّ ما لَمْ اَقُلْ فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّار**».[1]

هر کس چیزی را که من نگفته‌ام به من نسبت دهد، پس باید جایگاه خویش را در آتش مهیا کند.

و اطلاق این خبر مقتضی آن است که اگر یک کلمه هم باشد و مفید فایده نشود و مفسده بر او مترتّب نگردد، موجب دخول در آتش است.

و از این جهت از مرحوم فقیه زاهد، جناب حاج ملاّ محمّد ابراهیم کلباسی طاب ثراه نقل شده چنانچه در شفاءالصّدور است که: وقتی یکی از فضلای با دیانت اهل منبر در محضر آن جناب گفت در ذیل قصه‌ای که سیدالشهداء علیه‌السلام فرمود: یا زینب! یا زینب! آن فقیه پرهیزکار، بی محابا در ملأ عام به آواز بلند فرمود: خدا دهنت را بشکند، امام دو دفعه یا زینب نفرمود، بلکه یک دفعه فرمود.

اینک سلسله جلیله اهل منبر حال خود را در این باب ملاحظه کنند و

---

۱. بحارالأنوار، ج ۲، ص ۱۱۷.

از مفاسد کذب فی الجمله آگاه شوند و مطالب دروغ و روایات مجعوله را ترک کنند، و اختصار کنند بر مطالبی که ناقل آن ثقه باشد.

سید بن طاووس در کشف المحجّة از رسائل کلینی نقل کرده که آن بزرگوار به سند خود روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام و از جمله فقرات آن این است: «**وَ لا تُحَدِّثْ اِلاّ عَنْ ثِقَةٍ فَتَكُونَ كَذّاباً وَالْكِذْبُ ذُلٌّ**»؛ «حدیث مکن مگر از شخص ثقه وگرنه دروغگوی خواهی بود و دروغ ذلّت است».

و در نهج‌البلاغه است که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در طیّ مکتوب خود به حارث همدانی نوشته: «**وَ لا تُحَدِّثِ النّاسَ بِكُلِّ ما سَمِعْتَ فَكَفى بِذلِكَ كِذْباً**». نقل مکن از برای مردم هر چه را که شنیدی که همین بی‌مبالاتی در نقل برای دروغگویی کافی است.

و نیز از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت است که در ذیل خبری فرمود: «آیا نشنیدی که کفایت می‌کند در دروغگویی مرد، آن که نقل کند آنچه را که شنیده».

علامه مجلسی رحمه‌الله در بیان این خبر فرموده که: دلالت می‌کند بر این که سزاوار نیست نقل کلام کسی که اطمینان به نقل او نیست و به این مضامین روایات بسیار است. [سپس مرحوم محدّث قمی فرموده است]:

و باید دانست همچنان که دروغ گفتن مذموم و منهی است، گوش دادن به اخبار کاذبه و حکایات و قصص دروغ نیز مذموم است، حق تعالی در مذمّت یهودان و بیان صفات خبیثه ایشان می‌فرماید: ﴿**سَمّاعُونَ**

لِلْكَذِبِ سَمّاعُونَ لِقَوْمٍ اخرينَ ﴾ (مائده / ۴۱ و ۴۲). گروهی از یهود بسیار به سخنان دروغ، گوش می‌دهند [با اینکه می‌دانند دروغ است] و آنها را به گروه دیگری از یهود منتقل و آنان دروغ‌ها را بسیار و با دقت گوش می‌دهند و قبول و اطاعت می‌کنند.

و به فاصله یک آیه باز اهتمام کرده و فرموده: ﴿ **سَمّاعُونَ لِلْكَذِبِ... أَكّالُونَ لِلسُّحْتِ...** ﴾ (مائده / ۴۱ و ۴۲) «بسیار به سخنان دروغ گوش می‌دهند و فراوان حرام می‌خورند».

و این دو آیه کریمه، تهدیدبلیغی است بر شنیدن دروغ مطلقاً.

و نیز خداوند فرموده است: ﴿ **وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ** ﴾ (حج / ۳۰) از قول زور اجتناب کنید.

و قول زور به دروغ نیز تفسیر شده و اجتناب متحقّق نخواهد شد مگر به دوری کردن از دروغ به همه جهت، چه به گفتن باشد یا به نوشتن یا گوش دادن و نحو آن، نیز حق تعالی از جمله نعمت‌های بهشت، نشنیدن سخن لغو و پوچ و گوش نکردن کلام دروغ را قرار داده، پس به قاعده مقابله معلوم می‌شود که شنیدن کلام دروغ عذاب است و خاصّه دوزخیان می‌باشد.

و شیخ صدوق رحمه‌الله در کتاب عقاید روایت کرده که: از حضرت صادق علیه‌السلام از قصّه خوانان پرسیدند که آیا گوش دادن به ایشان حلال است؟

حضرت فرمود: حلال نیست، و فرمود: هر کس به کلام سخن‌گویی گوش دهد پس به تحقیق که او را پرستیده، پس اگر از جانب خدای تعالی سخن گوید، یعنی سخن راست و حق گوید، آن گوش کننده خدا [را]

پرستیده، و اگر از طرف ابلیس سخن گوید، یعنی سخنان دروغ و باطل بگوید، پس آن گوش کننده، ابلیس را پرستیده است.

و نیز در آن کتاب روایت است که از آن حضرت پرسیدند از آیه کریمه: ﴿ **يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ** ﴾ (شعراء / ۲۲۴) (گمراهان از آنان پیروی می‌کنند) فرمود: «هُمُ القُصّاصُ» ایشان قصه خوانانند.

و در تفسیر آیه کریمه ﴿ **وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ** ﴾ (انعام / ۶۸) «هرگاه کسانی را دیدی که در آیات ما شبهه ایجاد می‌کنند (و در آنها به بحث و جدل می‌پردازند و سرانجام) استهزا می‌کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند». از حضرت محمد باقر علیه‌السلام مروی است که فرمودند: از جمله آنان قصه‌خوانان هستند، یعنی آنان نیز از کسانی‌اند که باید از مجالسشان اعراض کرد و سخنانشان را گوش نکرد، و کلام در این مقام طویل‌الذیل است و این مختصر گنجایش بسط ندارد.

پرهیز از ریا

مرحوم محدّث قمی در رابطه با ریا فرموده است:

در کتاب و سنّت، آیات و اخبار بسیار وارد شده بر مذمّت و وعید بر آن، و در حدیث نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله است که: **«أدنی ریاء شرک است»**.

و نیز از آن حضرت مروی است که: آتش و اهل آتش صیحه و فغان می‌کشند از اهل ریا. عرضه داشتند: یا رسول‌الله! آتش نیز به فغان می‌آید؟ فرمود: بلی از حرارت آتشی که ریاکاران به آن معذّب باشند.

و نیز فرمود که: ریاکار را روز قیامت به چهار نام ندا می‌کنند، می‌گویند: ای کافر! ای فاجر! ای غادر! ای خاسر! گمراه شد کوشش تو و باطل شد اجر تو و تو را نصیبی نیست، مزد خود را از کسی که از برای او عمل می‌کردی بطلب، ای خدعه کننده!

و نیز فرموده که: بهشت تکلّم کرد وگفت: به درستی که من حرامم بر هر که بخیل و ریاکار است، و نیز فرموده: به درستی که آنچه من بیشتر از همه چیز بر شما می‌ترسم شرک اصغر است، گفتند: یا رسول‌اللّه! شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریا.

و احادیث در این باب بسیار است و ریا در هر عملی داخل شود، به فتوای فقها، آن عمل باطل و از درجه قبول هابط است.

و از برای ریا اقسام خفیه است و علما در محلّش ذکر کرده‌اند. و در معنی تباکی اشاره کردیم بر ردّ کسانی که از روی بی ادراکی ریا را در عزای سیدالشهدا علیه السلام جایز و شرط اخلاص را برداشته‌اند و این را از فضایل مخصوصه آن حضرت شمرده‌اند.

سبحان‌اللّه! تحمّل آن حضرت تمام این مصائب را به جهت اساس توحید ذات مقدّس باری تعالی و مبانی دین و حفظ آن از بدعت‌های ملحدین بوده، چگونه ذی‌شعوری احتمال دهد که آن حضرت سبب شود برای جواز اعظم معاصی و اکبر موبقات که آن ریا و شرک اصغر است؟ ﴿إِنْ هٰذَا إِلَّا اخْتِلاَقٌ﴾ (ص / ۷)؛ نیست این مگر یک آئین ساختگی.[۱]

---

۱. منتهی الآمال، باب پنجم، تاریخ امام حسین علیه السلام در مفاسد دروغ و ریا.

چرا خدا یزید را آفرید؟

در جریان کربلا، این پرسش پیش آمده که اصلاً چرا خدا افرادی مانند یزید و شمر را آفرید؟

البته نظیر این پرسش را فرشته‌ها از خدا نمودند: ﴿**وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِیهَا مَنْ یفْسِدُ فِیهَا وَ یسْفِکُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ**﴾ (بقره/۳۰)؛ «و [ای محمد! یاد کن] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشین قرار خواهم داد، فرشته‌ها گفتند: آیا در روی زمین کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد، حال اینکه ما با ستایش تو، به تسبیح و تقدیس تو می‌پردازیم؟ [خدا] پاسخ داد: من چیزها و حقایقی می‌دانم که شما نمی‌دانید».

خدا پاسخ سربسته داده، که شما از حقیقت و مصالح آینده اطلاع ندارید، و فقط یک جانب قضیه را ملاحظه می‌کنید، ولی خدا تمام جوانب را مدّ نظر قرار می‌دهد. فرشته‌ها فکر می‌کردند هدف از خلقت آدم تنها عبادت است، و حال اینکه خود را مصداق کامل این هدف می‌دانستند، لذا گفتند: ما تسبیح و حمد و تقدیس تو را بجا می‌آوریم. ﴿**وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ**﴾، ولی آنها خبر نداشتند که از نسل همین آدم، انسانهایی مانند پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله و انبیای دیگر و معصومین بزرگوار مثل امیرالمؤمنین وفاطمه زهرا و ائمه علیهم‌السلام، پای به عرصه وجود خواهند گذاشت.

آری فرشتگان آگاه نبودند که تنها یک ضربت امیرالمؤمنین علیه السلام افضل از عبادت همه عبادت کنندگان است، ولی خداوند در مراحل بعد، آنها را آزمایش کرد و حقیقت امر را بر آنها روشن ساخت، تا آنکه به نادانی خود اعتراف کردند. ﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لاَ عِلْمَ لَنَا﴾؛ «گفتند: پروردگارا! تو منزهی، ما از اسرار آفرینش آگاهی نداریم».

چرا شیطان آفریده شد؟

شبیه پرسش قبل، پرسش از این است که چرا خدا شیطان را آفرید؟

و پاسخ اینکه: اوّلاً شرّ و بدی، هر چند به نظر ابتدایی ما بزرگ جلوه کند، ولی مانع خیر فراوان نمی‌شود، و چه بسا موجودی سبب شرّ باشد، اما همان موجود، خیر فراوانی در پی دارد، چه بسا هواپیمایی سقوط کند و یکجا، صدها نفر کشته شوند، اما از همین صنعت، خیر فراوان هم عاید می‌شود. هزاران نفر به راحتی جابجا می‌شوند، باران و برف، چه بسا تلفات و خساراتی به بار آورد، اما فواید و برکاتش به مراتب بیش از عوارضش می‌باشد، و خلاصه، شرّ قلیل، مانع خیر کثیر نمی‌شود.

ثانیاً: خداوند رحمان، شیطان را، شیطان نیافرید، بلکه او هم مخلوقی مانند سایر مخلوقین خدا بود، لذا سالها دوشادوش فرشته‌ها خدا را عبادت کرد، تا آنجا که فرشته‌ها او را از جنس خود پنداشتند، ولی همین شیطان با آن همه سابقه، از اختیار خود سوء استفاده کرد، و در اثر حسادت و تکبّر، سر به طغیان نهاد، و رانده درگاه الهی شد، پس خدا شیطان را شیطان نیافرید، بلکه او بعدها به اختیار خود

منحرف گردید و شیطان شد.

ثالثاً: شیطان وسیله تکامل است، چون انسان در میان تضادها و کشمکش‌ها رشد می‌کند، هنگامی که انسان دشمنی نیرومند در برابر خود می‌بیند، به فکر دفاع می‌افتد و ترقی می‌کند، و تا دشمنی سرسخت نباشد، استعدادها به کار نمی‌افتد، بر این اساس باید گفت: حکمت الهی اقتضا کرده که شیطان را بیافریند، و مصالحی در خلقت او نهفته است که بشر توان درک آنها را ندارد، و شاید یکی از مصالح، آن باشد که شیطان یکی از دو طرف اختیار انسان است، به این معنا که خدا دعوت به نیکی و خیر و بهشت می‌کند، و شیطان، در مقابل، دعوت به شر و گناه و آتش جهنم می‌کند، و این انسان است که اگر بخواهد می‌تواند ندای خدا را لبیک گوید، و اگر بخواهد ندای شیطان را، و این همان امر بین‌الامرین است که ائمه علیهم‌السلام بیان فرمودند.

و برخی از بزرگان نیز فرموده‌اند: شیطان به منزله سگ نگهبان خانه است که مانع ورود نااهل به خانه می‌شود.[1]

---

۱. ضمناً از امام جعفر صادق علیه‌السلام است که فرمود: «استکبار اولین معصیت است که با آن، خدا نافرمانی شد، شیطان گفت: پروردگارا! مرا از سجده آدم معاف دار، و در ازاء آن من تو را عبادتی می‌کنم که هیچ فرشته مقرّب، و هیچ پیامبر مرسل، تو را آن گونه عبادت نکند، خداوند متعال فرمود: من نیاز به عبادت تو ندارم، و تنها عبادت من به صورتی است که خود می‌خواهم، نه آن گونه که تو می‌خواهی». **«فَقالَ اِبلیس: رَبِّ اُعْفُنِی مِنَ اَلسُّجُودِ لِاٰدَمَ وَ اَنَا اَعْبُدُکَ عِبادَةً لَمْ یَعْبُدْکَها مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ، فَقالَ جَلَّ جَلالُهُ: لا حاجَةَ لِی فِی عِبادَتِکَ، وَ اِنَّما عِبادَتِی مِنْ حَیْثُ اُرِیدُ لا مِنْ حَیْثُ تُرِیدُ»**. مواهب الرحمن، ج ۱، ص ۱۹۴، و ←

از آنچه به طور خلاصه در پاسخ دو شبهه نقل شد، پاسخِ این پرسش که «چرا خدا یزید و همکارانش را آفرید؟» روشن می‌شود، زیرا همان گونه که خدا در پاسخ فرشتگان فرمود: «من حقایق و مصالحی می‌دانم که شما نمی‌دانید»؛ **«إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ»**، در باره آفرینش یزید و همکارانش نیز همین پاسخ جاری است، که **«إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ»**. و همان برکاتی که از نسل آدم به عرصه وجود آمدند و آن همه برکات حاصل شد، از واقعه جانسوز کربلا نیز همان برکات و بلکه به مراتب افزون‌تر، حاصل گردید و تا قیامت ادامه خواهد داشت.

و نیز همان پاسخی که در باره آفرینش شیطان داده شد، در باره یزید و همدستانش داده می‌شود، و گفته می‌شود، اوّلاً شرّ و بدیِ محدود، مانع خیر و برکات نامحدود نمی‌شود. و برکات شهادت امام حسین علیه‌السلام تا قیام قیامت فراگیر و بر همه آشکار است.

به علاوه: خدا یزید و همراهانش را یزید و یزیدی نیافرید، بلکه همچون شیطان، آنها خودشان با اختیار خود، یزید و یزیدی شدند، ریاست‌طلبی و پست و مقام، آنها را منحرف و یزید و یزیدی کرد، اشعار

← المیزان، ج ۱، ص ۱۲۶.

یادآوری: از این روایت استفاده می‌شود که عبادات توقیفی است و باید آنگونه انجام شود که خدا امر فرموده، و عبادت خودساخته و سلیقه‌ای عبادت نیست و باطل است، بلکه اگر به عنوان عبادت خدا انجام شود، دروغ و گناه و بدعت و موجب مؤاخذه و عذاب است، بلکه اگر عملی معلوم نباشد که عبادت و مأموربه است یا نیست، جایز نیست به قصد ورود انجام دهند، مگر به قصد رجاء و امید ثواب.

عمر سعد، پیش از پذیرفتن مأموریتش برای کربلا معروف است، حتی شمر در جنگ صفین در خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. و اینها اولین و آخرین نبودند که منحرف شدند، پسر نوح نیز با بدان نشست و بد شد، «بلعم بن باعورا» کسی بود که خدا اسم اعظم را به او اعطا فرمود، و مستجاب الدعوه بود، ولی با اختیار خود، به فرعون تمایل پیدا کرد و منحرف گردید و سرانجام، او آن شد که خدا در باره‌اش فرمود: ﴿**فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ**﴾ (اعراف / ۱۷۶)؛ «مثل او همچون مثل سگ است».[1] و خلاصه خدا بلعم را به فطرت پاک آفرید، همچنین خدا طلحه و زبیر را از ابتدا دشمن امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیافرید، بلکه آنها، به فطرت پاک آفریده شدند، و لذا سالها در خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و بعد با حضرت امیر علیه‌السلام بودند، ولی حبّ ریاست و مقام آنها را به آن سو کشاند و کردند آنچه را نبایستی می‌کردند، و در یک کلام: ﴿**إِنَّ اللَّهَ لاَ يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَلٰكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ**﴾ (یونس /۴۴)؛ «به راستی خدا به مردم هیچ ستمی روا نمی‌دارد، ولی این مردمند که به خودشان ستم می‌کنند».

❊ ❊ ❊

۱. به سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۸۲ مراجعه شود.

بخش چهارم

سیاست حسینی

چرا سیدالشهداعليه‌السلام خانواده‌اش را همراه برد؟

از علامه کبیر، حضرت آیت الله کاشف‌الغطاءرحمه‌الله[1] سؤال شده که:

هرگاه قبول کنیم که حضرت سیدالشهداعليه‌السلام به کشته شدن خود و اسیری اهل و عیالش آگاه بود، چطور راضی شد عائله‌اش را همراه بیاورد که مورد هتک و اسارت قرار گیرند و چه فایده عقلایی بر اسارت آنها مترتب بود که بتواند با بی‌حرمتی‌هایی که بنی امیه نسبت به آنها روا داشتند، برابری کند...؟

ابتدا فرزندش مرحوم عبدالحلیم آل کاشف‌الغطاء پاسخ داده است، ولی آیت‌اللّه کاشف الغطاء آن پاسخ را کامل ندانسته و خودش پاسخ داده و آن چنین است.

---

۱. آیة اللّه کاشف الغطاءرحمه‌الله از مراجع مشهور شیعه بوده که در سال ۱۲۲۶ هـ.ق در نجف اشرف متولد شده و در سال ۱۲۸۹ هـ.ق وفات نموده است. (زندگانی شیخ انصاری، ص ۴۶۹).

این‌گونه سؤال‌ها در مذهب ما جای بحث و نظر نیست، زیرا اعمال ائمه علیهم‌السلام در دوره زندگانی، مانند عمل مردی است که پادشاهی، تمام لیاقت و کفایت او را شناخته و صدق اطاعت او را دانسته و برای تبلیغ و راهنمایی به سوی قومی فرستاده است، و راه مخصوص به او نشان داده و فرموده است به قدر مویی از راه منحرف نشود، هر یک از پیامبران و ائمّه را از ابتدای نمایندگی و دعوت، تا زمان شهادت‌شان بنا به اقتضای موقع و مصالح دوران، طومار مخصوص است که همه مأموریت‌ها و سرگذشتهای آنها از کشته شدن و زهر خوردن و قربانی دادن در راه خدا نوشته و قید شده است.

و چون ما ائمّه را معصوم و منصوص از جانب‌اللّه می‌دانیم، لذا زحمت سؤال و بحث از این حکمت‌ها و اسرار از ما برداشته شده است.

حتی گاهی خود نماینده نیز از مضمون طومار بی‌خبر است، گاهی می‌بیند در طومار نوشته شده است. بر تو لازم است که در فلان وقت جان خود را با کشته شدن در راه خدا بذل کنی، او هم بی چون و چرا قبول می‌کند، و حق سؤال و چون‌وچرا از حکمت و مصلحت خدا ندارد، و مانند آفتاب بر او روشن و یقین است که قضایای این حکم، از عالی‌ترین حکمت و مصلحت سرچشمه گرفته است.

و همه این نظریات، یک سلسله عقایدی است که دلیل و برهان محکم دارد و به یکدیگر مربوط و وابسته است، و فروعات یک اصل و شاخه‌های یک ریشه است، و آن اصل عبارت است از ثابت کردن عنایت ازلی و قوه قاهر و باشعور است. و همین قوه است که این عوالم را اداره می‌کند، پس

از اینکه این عنایت را ثابت کردیم و به آن اعتقاد داشتیم ثابت کردن فروعات این نظر آسان است.

زیرا از خارج می‌دانیم که از لوازم این عنایت، برانگیختن رهبران و راهنمایانی است که در اقصی مراتب کمال بشری هستند، و برای هدایت ناقصین از ابنای جنس خود مأموریت پیدا می‌کنند، و راهنمایی ممکن نیست مگر با گردن نهادن و یقین داشتن به معصومیت راهنمایان از خطا و لغزش، و همچنین مؤید بودن رهبران به این عنایت است. و پس از اینکه این مبادی و مقدمه را با دلیل قبول کردیم مجال شک و ریب و انتقاد و اعتراض نماند، گرچه یکی از مأموریتها و کارهای معصومین به نظر ناقص و عقل کوتاه ما خالی از فایده و حکمت دیده شود و بیهوده جلوه کند.

﴿**فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً**﴾ (نساء/۶۵)؛ به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.

این مختصر را برای آن گفتیم که به سؤال ناقد از جنبه دینی محض، جواب داده باشم وگرنه می‌دانیم که سؤال کننده، به این حدیثها اعتماد نکند. خصوصا اگر از کسانی باشد که حضرت حسین‌علیه‌السلام را آنچنان که علمای شیعه و خواص آنها معصوم می‌شناسند و قائلند که امام کار بیهوده و عبث نکند «تا چه رسد به کار غلط و اشتباه» نشناسد، بلکه، تنها چیزی که درباره حسین‌علیه‌السلام گوید این است که او را یکی از رجال بزرگ حساب می‌کند.

اکنون حضرت امام حسین علیه‌السلام را همان‌طوری که معترض فرض می‌کند ما هم فرض کنیم که یکی از نوابغ و زعما است که خود را از جهت شرف و نسب از یزید بالاتر می‌داند، و برای خلافت أولی و أحق می‌شناسد، و به ناچار کوشش می‌کند که حق غصب شده را بگیرد، و حداقل با یزید بیعت نکند و رعیت وی نشود، زیرا او می‌داند که یزید تا چه اندازه رذل و پست و متجاهر به فسق و دشمن فضل و ادب است، و هرگاه به این گفته‌ها ماهیت یزید را هم اضافه کنیم مدعی و ناقد منصف را قانع و مجاب می‌کند. پس می‌گوییم: هرگاه حسین علیه‌السلام می‌خواست پستی و پلیدی و ناپاکی یزید بد سیرت را به جز از راه شرع و دین، طوری به اهل دنیا نمایش دهد که همه را متأثر سازد و اثرش را برای ابد در دلها بگذارد، چه راهی بهتر از این بود که با بردن اهل و عیال و عترت خود، ثابت کند که آن پست فطرت، حرمت خانواده نبوت را نگه ندارد و آنها را از شهری به شهری و از بیابانی به بیابان دیگر اسیر برد و انتقام مردان را از زنان و اطفال معصوم و خردسال بگیرد؟

اکنون می‌پرسم کدام قهر و غلبه بر یزید پلید بالاتر و برتر از نمایاندن این جنایات شرم‌آور است؟ اما کشته شدن پیش عرب آسان‌ترین و عادی‌ترین اعمال بود که هیچ نوع بدی و تعجب نداشت، و حضرت حسین علیه‌السلام می‌دانست که یزید و ابن‌زیاد دارای همچو خباثت و دنائت‌اند و خواست که پست فطرتی آنها را به مردم نشان دهد تا دلیل محسوسی در دست آنها باشد تا در آینده غالب آنها مغلوب و پیروزمندشان شکست یابد.

آری در ظاهر یزید حسین‌علیه‌السلام و انصارش را کشت، اما در باطن، حسین‌علیه‌السلام یزید و همه بنی‌امیه را بدتر از هزار مرتبه کشتن، کشت! یزید آنها را یک روز کشت و امام حسین‌علیه‌السلام او را و قومش را تا ابد و هر روز کشت.

از تو می‌پرسم! کدام غلبه و پیروزی برتر و کدام کشتن بزرگ‌تر است؟ این فلسفه را حتی دیگران از ملل غیراسلامی نیز درک کرده‌اند و مستشرق آلمانی (مسیو ماربین)[1] نیز به این نکته اشاره کرده است.

چنان که گوید:

چون حسین‌علیه‌السلام دشمنی بنی‌امیه را با بنی‌هاشم می‌دانست و هم یقین داشت که پس از کشته شدنش عیال و اطفال او را اسیر می‌برند و این کار ناشایست آنها به مقصود او یاری خواهد کرد و اثر بزرگی در دلهای مسلمانان خصوصا عرب خواهد گذاشت چنانکه می‌بینیم از این جهت اهل و عیال خود را برداشت آنها را از مدینه برد [تا اینکه مستشرق گوید:] چون نظریه آنهایی که از بردن اهل و عیال مانع می‌شدند، محدود و افکارشان کوتاه بود و مقاصد عالی حضرت حسین‌علیه‌السلام را درک نمی‌کردند، این بود که آخر چیزی که به آنها جواب داد این بود که گفت:

«خدا چنین خواسته و جدم چنین امر کرده است».

گفتند: هرگاه می‌خواهی به طرف مرگ رهسپار شوی علت بردن اطفال و زنان چیست؟ گفت: «خدا خواسته که آنها را اسیر بیند...».

---

۱. مسیو ماربین یکی از فلاسفه و دانشمندان معروف آلمانی است.

می‌گویم: این جواب چنان نیست که مستشرق آلمانی آن را جواب اقناعی پنداشته و دفاع موقتی گمان کرده است. بلکه در حقیقت امر چنین بوده است و خداوند سخن او را بدین کار امر کرده بود تا یزید را رسوا سازد و ناپاکی درونیش را به مردم نشان دهد.

ما نمی‌گوییم که طریق رسوایی یزید منحصر بود به قبول هتک حرمت عیال، اما می‌گوییم: این هم یکی از راههایی بود که تأثیر بزرگی در مقصود داشت. و اگر کسی بگوید: در دین ما جایز نیست که شخصی زنان را در معرض هتک حرمت بگذارد، خصوصا که کار آسان و ساده باشد.

گوییم: آری، چنین است هرچه دین به آن اجازه ندهد، غیرت نیز به آن راضی نشود، و آن این است که انسان هرگز عِرض خود را در محلی که معرض هتک حرمت واقع باشد نگذارد که سبب لکه‌دار شدنِ شرافت و خراب شدن ایوان عفت و شکست تالار نجابت باشد، اما در محل هتک حرمت ظاهری که بندهای قدس و پاکیزگی و عزت و مناعت، به آن محکم شود، جای ایراد و انتقاد نیست و این پاک سیرتان (رحمت خدا به آنها باشد) هر وقت سفر کردند پرده‌پوش و مخدره بودند.

«بِحَیثِ النَّجمُ مِن یدِالمُتَنَاوِلِ»، یعنی «مانند ستارگانی بودند که کسی قدرت دسترسی به آنها را نداشت».

یشَعُ عَلی وَجْهِ البَراقِع نُورُها فَحَسِبَ راءٌ أَنَّهُنَّ سَوافِرُ

«نور چهره‌شان بر روبند و نقاب، روشنی می‌انداخت و بیننده می‌پنداشت آنان روبازند».

غرض این است که این جواب محکم و متین است و از حقیقت نیز

بهره‌ای دارد و هرگاه ناقد، به آن قانع نباشد **وجه دومی** دارد و آن این است که:

حضرت حسین‌علیه‌السلام همواره از اوان رشد تا جوانی بلکه تا آخرین نفس زندگانی، عادتش شهامت و عزت نفس و مناعت طبع و کرامت بود که از جمیع حرکات و سکنات و احوال، ملکاتش نمایان می‌شد.

و اگر بخواهیم شواهدی برای این گفته بیاوریم، کتاب جداگانه‌ای لازم و آنگاه مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

به نظرم می‌رسد که حضرت امام حسن‌علیه‌السلام هنگامی که با معاویه صلح کرد شروطی پیشنهاد کرد که معاویه به هیچ کدام از آنها وفا نکرد، حضرت حسین‌علیه‌السلام و یارانش نیز در آنجا بودند. پس از اینکه حاضران بیعت کردند، معاویه از حضرت حسین‌علیه‌السلام نیز بیعت خواست حضرت امام حسن‌علیه‌السلام فرمود: او را رها کن زیرا او بیعت نکند، اما متعرض تو نخواهد شد. معاویه گفت: ما از وی به همین قدر خرسندیم.

پس از آنکه کارها به سود معاویه تمام شد، حسین‌علیه‌السلام هر موقع که در مجالس شام یا حجاز میان جمعی حاضر می‌شد با معاویه مجادله و مناظره می‌کرد. و حرف‌های درشت به سوی او می‌افکند. و با ریشخند و سخن‌های برنده‌تر از شمشیر بر پیشانی معاویه می‌زد، از این‌جا است که گفته‌اند: «**رُبَّ قولٍ أنفذُ مِن صول**»؛ «ای بسا حرف است که از حمله نافذتر است». معاویه همه این‌ها را می‌دید و از وی تحمل می‌کرد. زیرا عزت‌نفس و مناعت‌طبع امام حسین‌علیه‌السلام را می‌دانست.

در دوره بیست ساله خلافت معاویه، حضرت حسین‌علیه‌السلام طعم خضوع

و خواری را نچشید، تا معاویه به درک واصل شد.

حضرت حسین علیه‌السلام از بیعت یزید نیز خودداری کرد و چنین صلاح دانست که از مدینه هجرت کند تا تمام عالم اسلامی را از بیعت نکردن خود با یزید باخبر سازد، از این جهت از مدینه با اهل و عیال خود به قصد مکه بیرون آمد.

و راه اصلی را پیش گرفت. به او گفتند: هرگاه از این راه نروی چنانکه «ابن‌زبیر» نرفت بهتر است، فرمود: قسم به خدا هرگز از این راه جدا نشوم و بیراهه نروم و خدا هرچه خواهد کند.

آری، حضرت حسین علیه‌السلام در خود همچو روح بزرگی را پرورش داده بود و زمانی که خواست از مکه به عراق برود نفس کریم و همت بلند او مانع شد که خود و اولاد و غلامانش مانند آدم‌های ترسو و خوار، پنهان و پراکنده بیرون روند. و حاضر شد که با بالاترین مظاهر جلال و بزرگی و هیبت و حشمت و فرّ سلطنت مسافرت کند.

و معلوم است که مسافرت با حرم و عائله، لازمه فخامت و عظمت و شوکت و جلالت است که بدون آن بدست نیاید، و اگر حضرت حسین علیه‌السلام از وطنش خارج می‌شد و خانواده‌اش را در خانه می‌گذاشت، مسافرت او بیشتر به مسافرت اشخاص پست و اهل غارت و دزدان و راهزنان شبیه می‌گردید، و حاشا که حضرت این نوع مسافرت را بر خود روا می‌دانست.

این بود که با کمال وقر و متانت و آرامی و سنگینی مانند مسافرت بزرگترین شاهان جهان از جنبه قدرت و سلطنت به راه افتاد.

در طی راه چه گذشت؟

زینهار مپنداری که من در این گفته مبالغه می‌کنم، هرگز؛ زیرا اگر به بعضی خصوصیات سفر حضرت دقت کنی شواهد محکمی به این ادعای ما پیدا می‌کنی، از جمله:

کمی در قضیه حرّ نگاه کن که در همه کتاب‌های مقتل و معتمدترین تاریخ‌ها متفقاً نوشته‌اند که هنگامی که حضرت حسین علیه‌السلام در بیابان بی‌آب و علف با حرّ ملاقات کرد در حالی که او و یارانش از تشنگی بی‌حال و بی‌جان شده بودند و عدهٔ آنها به هزار سوار و هزار اسب می‌رسید، حضرت حسین علیه‌السلام به جوانانش فرمود: «قوم او را سیراب کنید و آبها را پایین بیاورید و اسبها را آب بپاشید».

یاران حسین علیه‌السلام جامها و کاسه‌ها را از آب پر می‌کردند و جلو اسبی می‌گرفتند و همین که سه چهار نفس می‌خورد و سیر می‌شد، برمی‌داشتند و جلو اسبی دیگر می‌گذاشتند تا اینکه همه اسبها تا رأس آخر سیراب شدند.

اکنون با دقت و هوش بیندیش و بر تعجب بیفزای، و بدان که مراتب رحم و مهر و شفقت و دلسوزی و عاطفه و نازک دلی حضرت حسین علیه‌السلام تا چه اندازه بود، در حالی این قوم را سیراب کرد که از دشمنان وی بشمار می‌رفتند و از طرف ابن‌زیاد آمده بودند که او را بگیرند...[1]

حتی در میان اینان شخصی بود بنام «علی‌بن طعان المحاربی عراقی»

---

۱. آب خود با دشمنان تشنه قسمت می‌کند عزت و آزادگی بین تا کجا دارد حسین

که طرز آب خوردن از آبخوری ندانست و نفهمید که دهانه آبخوری را چسان کج کند که نریزد، و هنگامی که آب می‌خورد آب از گوشه لبها به لباسش می‌ریخت. حضرت با آن همه جلالت از اسب پیاده شد و آبخوری را با دست مبارک کج نگاه داشت تا اینکه وی را سیراب کرد.

و دیگر بیندیش در صحرای بی‌آب و علف و خشک و بایر و ریگزاری که آب به قیمت طلا، بلکه به قیمت جان بدست نیاید، و گاهی دو سه روز یا بیشتر اصلا آب پیدا نشود. این چه سخاوت و این چه روح بزرگ و این چه آقایی است که دشمن نیز از آن برخوردار می‌شود؟

و باز فکر کن که موکب حضرت حسین علیه‌السلام چه دستگاه سلطنتی و چه اندازه وسیع بود که از آب همراه خود لشکر حرّ را سیراب نمود.

و هرگاه آنچه «طریحی» در «مجمع‌البحرین» نقل کرده است که: حضرت امام حسین علیه‌السلام وقتی به کربلا رسید زمین «نینوی» و «غاضریه» را از بنی‌اسد به شصت هزار درهم خرید و با آنها شرط کرد که زوارش را به قبرش راهنمائی کنند و آنها را مهمانی دهند و در قبال این شرط، زمین را دوباره پس از آنکه پولش را پرداخت نمود، به آنها واگذاشت. از این خبر معلوم می‌شود که با حضرت حسین علیه‌السلام چقدر اموال و پول همراه بود که مازاد آن بالغ بر شصت هزار درهم می‌شد.

اکنون ای ناقد! باز آیا می‌پنداری که حسین علیه‌السلام آدم کوچکی از قبیله عرب و آدم خسیس ولئیمی بود، چنانکه زبیر شایسته این صفات بود؟

گویند: زبیر به سپاهیان خود گفته بود: «**اَکَلْتُمْ تَمْرِی وَ عَصَیتُمْ اَمْرِی**» خرمای مرا خوردید و امر مرا اطاعت نکردید.

خیر، این حسین‌علیه‌السلام بزرگتر از آن است که به گمان آید، حسین‌علیه‌السلام بزرگتر از آن است که برای رهایی جان خود، حرمت حرم خدا را ببرد، چنانکه ابن زبیر چنین کرد. حسین‌علیه‌السلام بزرگتر از آن است که برای خلاصی خود، خانواده‌اش را بی‌خبر گذارد تا خبر او را از مسافران بپرسند...

اما آنچه پنداشتی که قبول هتک حرمت به خانواده چیزی است که آدم غیور به آن اقدام نکند. این پندار غلط است. زیرا چنانکه گفتیم هتک حرمت هنگامی بد است که دامن عفت را آلوده سازد، اما آنچه حلقه عفت و پرده عصمت را محکم کند مانعی ندارد.

اکنون ای ناقد، آیا پس از این همه توضیح، قانع شدی و دانستی که حضرت حسین‌علیه‌السلام صاحب چه مقام و منزلت عظیم و منیع بود؟

وجه سوم: در اینجا وجه سومی نیز هست، و آن اینکه: عرب‌ها هرگاه می‌خواستند مرگ را استقبال کنند و از جنگ فرار نکنند، به عبارت دیگر، یا بمیرند و سعادت شهادت یابند و یا فاتح و شاهد پیروزی را در بر گیرند، عیال و اولاد خود را با خود می‌بردند که به طعن و ضرب دشمن صبر کنند، خانواده را پشت سر خود قرار می‌دادند و دشمن را روبرو، بخاطر این که فرار نکنند و تسلیم نشوند و حرم و اهل خود را به دست خواری و اسارت نسپارند و این کار، ننگ بزرگ و عاری سترک به شمار می‌رفت، و در تاریخ شواهد بسیاری برای این می‌یابیم.

وجه چهارم: وجه چهارم که از همه وجوه بهتر و به حقیقت نزدیک‌تر است این است: پس از آنکه قبول کردیم حضرت حسین‌علیه‌السلام به خواست و امر خدا گردن نهاد و فرمانبرداری کرد، گوییم: این وجه هرچند تفصیل

زیاد دارد، و اینجا مجال بحث نیست، اما به اختصار بیان می‌کنم.

ما هم مانند ناقد قبول داریم که حضرت حسین علیه‌السلام می‌دانست که شهید خواهد شد، بلکه می‌دانست همه آنهایی که با او بودند از مردان و حتی بسیاری از بچه‌ها نیز جز پسرش زین‌العابدین علیه‌السلام که بیمار بود کشته می‌شوند، و این مطلب را هم از خارج می‌دانیم که بنی‌امیه و پیروانش به دروغ تبلیغ می‌کردند که حسین علیه‌السلام به امام زمان خود یزید! نافرمانی کرده است، و حضرت با قیام و نافرمانی خود ظالم و یاغی است، و ظالم نیز محکوم به مرگ است.

﴿فَقَاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّىٰ تَفِیءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ...﴾ (حجرات/۹) و این فتوا و دروغگویی بر حسین علیه‌السلام بدتر از کشته شدن بود، و این مس زراندود و نقد قلب را گرچه هر عارف و صراف می‌شناخت، اما مردم به حکم ناچاری، سلطنت یزید را گردن نهاده و قبول کرده بودند، و ذلت و خواری سراپای آنها را فراگرفته بود، و خوف و هراس و تقیه در دلشان رخنه کرده بود، مخصوصا بعد از آنکه از کار حضرت حسین علیه‌السلام فراغت یافتند، بر هیچ کس ذره‌ای رحم نکردند، و چنانکه حضرت حسین علیه‌السلام روز شهادت فرمود، و امروز نیز می‌بینیم که مردم بنده دینار و دنیا هستند و ادعای دین زبانی است. بنابراین چه کسی می‌توانست و قدرت این را داشت که در این زمان از حقیقت طرفداری کند یا آن را آشکار سازد؟ خصوصا که شمشیرهای یزید و ابن‌زیاد بالای سرشان برق می‌زد، اموالشان در معرض تاراج بود، و می‌دانیم که خوف و هراس چه اثری در دلها دارد. و هرگاه حسین علیه‌السلام کشته نمی‌شد و خانواده شریف و نزدیکان محترمش

اسیر نمی‌گردیدند و نطق‌های غرای امام سجاد علیه‌السلام و بعضی خانم‌ها حقیقت را به مردم آشکار و روشن نمی‌کرد، شاید دو سال از واقعه کربلا نمی‌گذشت که دشمنانش شایع و ثابت می‌کردند که (استغفرالله) حضرت حسین علیه‌السلام ظالم و سرکش بود، و به حکم شریعت جدش کشته شد. و همین طور نیز در تاریخ می‌نوشتند و همه می‌خواندند و باور می‌کردند!.

پس گفتن این حرف که حضرت حسین علیه‌السلام نیز بهتر بود مثل برادرش امام حسن علیه‌السلام بیعت کند تا خود کشته و عیال و بستگانش اسیر نمی‌شدند خطای بزرگ است، چون این کار محال بود. زیرا چنانکه می‌دانیم بعضی نواصب در قرون وسطی گفته‌اند: حضرت به شمشیر جدش کشته گردید. این را نیز حضرت می‌دانست. آری اینها در نزد حسین علیه‌السلام معلوم بود.

زیرا او نشانه حق، نور هدایت، مجسمه شهامت، روح غیرت و مناعت بود. و این حرفها درباره او مصیبتی است که بالاتر آن متصور نیست.

حال بر ما است که بیندیشیم با این وضع، برای دفع این افترا و دروغ و رهایی مسلمانان از گمراهی و هلاکت، باید از چه کسی یاری جُست؟ آیا از مردانی که می‌دانستند کشته می‌شوند؟ یا از زین‌العابدین علیه‌السلام اسیر و گرفتار؟ و کیست که پس از کشته شدن حسین علیه‌السلام حق را آشکار و دلیل را روشن سازد و راه دین را از چاه بی‌دینی نشان دهد و قضیه را دنبال کند؟ آیا غیر از زین العابدین بیمار علیه‌السلام کسی بود که این مرام و تصمیم را از پیش ببرد و در مجامع و مجالس عمومی، خطبه بخواند؟ آن هم خطبه‌هایی با آن بلاغت و رسایی و با آن دلائل و براهین محکم؟ و باز آن زمان را کمی پیش چشم بیاوریم و اوضاع آن دوره را فکر کنیم که آیا

قویترین و تواناترین پهلوانان و مردان دنیا می‌توانست این کار را بکند؟ و بر فرض محال اگر کسی پیدا می‌شد که خود را فدای راه حق و حقانیت کند، مگر به او مهلت می‌دادند که به مقصود و مرام خود برسد؟

آیا نشنیده‌ای یا نخوانده‌ای که عبداللّه‌بن عفیف عضدی، آن نابینای بصیر که یک چشم او در جنگ جمل و دیگری در صفین از بین رفته و نابینا شده بود، اما خدا ده چشم در دل او باز کرد و جهاد با دست را از او برداشت، گرچه با زبانش کار ده شمشیر کرد، تا در این راه نیز جام شهادت نوشید. عبداللّه هنگامی که خطبه ابن‌زیاد ملعون را از بالای منبر کوفه شنید که پس از کشتن حضرت حسین علیه‌السلام می‌گفت: «ستایش خدای را سزاست که امیرالمؤمنین (امیرالفاسقین!) یزید و یارانش را یاری کرد و دروغگو پسر دروغگو را هلاک گردانید».

غیرت عبدالله بجوش آمد و به حمایت حق برخاست و در این کار خطیر و ترسناک خود را فدا کرد. و جانش را از دست داد. برپا خواست و خطبه او را برید و گفت: دروغگو پسر دروغگو تو هستی و پدرت هست. و آنکه ترا مأموریت داده است. ای دشمن خدا! ... فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌کشید و در منابر مسلمانان حرفها می‌زنید؟

ابن‌زیاد خشمگین شد و پرسید: کیست حرف می‌زند؟! عبداللّه جواب داد: منم! ... ای دشمن خدا! آیا فرزندان و ذریه پاک پیامبر را که خدا پلیدی را از آنان برداشته می‌کشی، و گمان می‌کنی مسلمان هستی؟

آه. کجایند اولاد مهاجر و انصار تا انتقام کشتگان را از تو ملعون‌بن ملعون بگیرند؟ در این وقت غضب ابن‌زیاد بیشتر شد چنانکه رگهای

گردنش ورم کرد، و گفت: او را پیش من بیاورید! جلادان برپا خاستند که او را بگیرند، اما اشراف قبایل نگذاشتند و او را نجات دادند و به منزلش بردند.

دریغا که از دست این ظالم، برای همیشه رهایی نیافت و بالأخره احضارش کردند و گردنش را با آزار و شکنجه بسیار زدند و بدنش را در ریگزار یا خرابه‌ای بدار آویختند. و ابن زیاد به این کار موفق نشد مگر پس از جنگهای زیاد و تحریک و تفرقه انداختن میان قبایل.

آری، در آن وقت جز عبداللّه عفیف رضوان‌اللّه علیه، کسی به ابن‌زیاد اعتراض نکرد گرچه زیدبن ارقم نیز زمانی که سر حضرت حسین علیه‌السلام را در پیش ابن‌زیاد دید که با چوب‌دستی خود می‌زند گفت: چوبت را از این دو لب بردار، قسم به خدا دیده‌ام که رسول خدا آنها را می‌بوسید، سپس زیدبن ارقم گریه کرد.

ابن‌زیاد خبیث به او گفت: آیا به این فتحی که خدا نصیب امیر کرده است گریه می‌کنی؟ اگر تو مرد پیر و خرفت و بی‌عقل نبودی سرت را بر باد می‌دادم.

زید، در این حال بیرون آمده و با صدای بلند می‌گفت: ای مردم! بنده و غلام، اکنون پادشاه شده، ای جماعت عرب! شما بعد از این در شمار بندگان خواهید بود، زیرا پسر دختر رسول خدا را کشتید و ابن مرجانه را بر خود امیر کردید.

جز از این دو نفر مرد بزرگ و با همت، کسی دیگر را که به ابن‌زیاد اعتراض کند اطلاع ندارم، گرچه این دو اعتراض در دو مورد و در آن زمان تعصب و ترس بسیار با ارزش بود، اما چه تأثیری داشت و چه اثری

در آن موقع کرد؟ آیا غیر از کلماتی که از دهان برآمد و در هوا پخش شد و فراموش گردید نتیجه‌ای داد؟ و آیا به ایجاد انقلاب و شورش بر ضد بنی‌امیه و آزادی مردم و جوشش افکار و شعله‌ور ساختن آتش عصیان، برای خونخواهی کفایت کرد؟ ... نه .. هرگز ... بلکه کار به کوشش و فداکاری و اقدام بیشتر احتیاج داشت، آری کار، به مبارزه و پافشاری زیاد و ادامه خطبه‌های آتشین و سخنان مهیج و شمردن بدی‌ها و گناهان و انتقاد عملیات این دولت ستمکار و حکومت غدّار نیازمند بود، زیرا تنها بدین وسیله، می‌توان در مردم روح شورش و قیام بوجود آورد، تا ظلم و ظالم ریشه‌کن شود و ریشه جور و ستم و استبداد از بیخ‌وبُن بریده و قطع گردد.

مجلس ابن زیاد

اکنون ای ناقد! به من بگو کدام مردان آن دوره می‌توانستند بر ضد این جور و ستم قیام کنند؟ آیا نتیجه این گفتنی‌ها جز این بود که اگر یک مرد انقلابی در آن زمان حرفی می‌زد، فوری او را می‌گرفتند و می‌کشتند و در زیر حرارت آفتاب به دار می‌زدند؟ آیا ابن‌زیاد ملعون حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام را با آن همه بیماری و اسارتش «با اینکه در قانون عرب، اسیر کشته نمی‌شود» به جهت جزئی جواب، به کشتن امر نکرد؟

هنگامی که از مجادله و مباحثه علیا مخدره زینب سلام‌اللّه علیها عاجز شد و از میدان معارضه با آن زن شیردل با ذلت و خواری به در رفت، به امام زین‌العابدین علیه‌السلام رو نهاد، و پرسید: این جوان کیست...؟ گفتند: علی‌بن الحسین علیه‌السلام است... گفت: آیا علی در کربلا کشته نشد؟.. امام فرمود:

برادری داشتم علی نام، مردم او را کشتند. ابن‌زیاد گفت: خدا او را کشت. امام فرمود: «**اللهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهَا**» ابن‌زیاد گفت: ای پسر! هنوز به رد جواب من جرأت دارید؟... بگیریدش و گردنش را بزنید!..

در این حال زینب علیها السلام امام را در بر گرفت و به ابن‌زیاد گفت: آیا آن همه خونها که از ما ریختی تو را کفایت نکرد؟.. هرگاه عزم کشتن او را دارید مرا هم با او بکشید. آن ستمگر طاغی گفت: عجبا به رحم و خویشی! قسم به خدا گمان می‌کنم می‌خواهد پیش از برادرزاده‌اش بمیرد؟.. رهایش کنید!.. و این رهایی نه از جهت رحم و دلسوزی بود، بلکه دید که ناخوشی و اسیری و زخم زنجیر کار امام را یکسره کرده و احتیاج به کشتن او نیست.

آری! امام، بیمار بود و سالم و زنده ماندن او از خارق العاده و به خلاف مجاری اسباب بشمار می‌رود و خواست خدا و قضای او این بود که امام زنده بماند، گرچه ظاهرا زینب علیها السلام در نگهداری او سبب بود، اما باطناً خواست خدا او را نگه داشت.

وجه پنجم: شاید حضرت امام حسین علیه السلام می‌دانست که بیماری پسرش او را از مرگ یا کشتن رها نسازد و دشمنان به بیماری او رحم نکنند و بکشند، لذا خواهر گرامی‌اش علیامخدره زینب علیها السلام را برای دفاع و اظهار حق لازم می‌دانست و از این جهت او و سایر اهل حرم را با خود برد.

منظور ما از اطاله کلام در این مقام، برای این است که پیش خواننده کیفیت حال معلوم گردد. که عموماً زبان‌ها بسته شده و لرز و ترس بر دلها افتاده بود، چنانکه با مختصر حرفی گردنها زده می‌شد و خون‌ها به هدر

می‌رفت، در این حال چه کسی می‌توانست این امانت حق و صدق را به جایش رساند و حق را یاری و باطل را محو کند؟

آری! آزاد مردان وحی و رسالت و شیرزنان حریت به بهترین وجه و کاملترین شکل به این وظیفه قیام کردند، و این بار سنگین را که پهلوانان نیرومند از برداشتن آن ناتوان و قهرمانان شیرصفت از حمل آن عاجز بودند برداشتند و به منزل رسانیدند.

حضرت حسین علیه‌السلام می‌دانست که او و جمیع یاران و خانواده‌اش کشته می‌شوند و مردی زنده نمی‌ماند که شدت بدی این جنایت بزرگ را برای عموم مردم گمراه کشف کند. و اگر این قسمت مهم مهمل بماند کشته شدن او بیهوده خواهد شد. و غرض و غایت از این فداکاری به هدر خواهد رفت.

لذا از بردن این مخدرات و پرده‌نشینان عفت چاره نداشت تا این مقصود عالی و شرعی را تکمیل کند. و می‌دانست که بنی‌امیه هرچه هم در کشتن قوانین و ارتکاب حرام و اعتنا نکردن به عادات و رسوم عرب و شرایع اسلامی بی‌پروا باشند، اما از کشتن زنان عاجزند و نتوانند زن مصیبت‌زده‌ای را که برای خاموش کردن آتش درونی و تسکین دادن آلام خود حرفی زده، بکشند. و روز عاشورا گرچه بنی‌امیه عده‌ای از زنان را مانند اطفال نیز کشتند، اما زمان جنگ اختصاصاتی دارد که در سایر مواقع نمی‌توان به آن عمل کرد.

آری، ابن‌زیاد هرچه هم طغیان می‌کرد و بی‌شرمی و بی‌احتیاطی نشان می‌داد، نمی‌توانست و قدرت نداشت و محال بود در موقع صلح و آرامش زنی را که اسلحه‌ای جز دلِ دردناک و زبان پاک ندارد بکشد. نه!

هرگز! ابن‌زیاد این جرأت و جسارت را نداشت و نمی‌توانست شیرزنی مانند علیا مخدره زینب کبری علیها السلام را بکشد. حتی قادر نبود دست ناپاکش را به نیت زدن، به سوی او دراز کند، چنانکه می‌دانیم هنگامی که زینب علیها السلام با جواب دندان‌شکن، دهان او را شکست و خرد کرد و روی سیاهش را سیاه‌تر گردانید و با سیلی این نفرین و تحکم «**ثَکَلَتْکَ أُمُّکَ یا اِبْنَ مَرْجانَة**» : (مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه) صورت او را کبود نمود، دنیا در نظر بی‌بصیرت او سیاه گردید. به طوری که همه حاضرین مجلس متوجه بغض و خفگی وی شدند.

حتی ابن‌زیاد به قدری خود را باخت که دیوانه‌وار خواست بکاری خلاف عادت عرب نیز دست زده و علیا مخدره زینب کبری علیها السلام را بزند. اما «عمروبن حریث» که از بزرگترین پیشوایان سپاهی ابن سعد بود و امیر پیاده نظام بشمار می‌رفت و در جنگ صفین نیز از خواص حضرت امیر علیه السلام بود به ابن زیاد اعتراض کرد و دلیل آورد که زینب کبری علیها السلام زن است! و ابن‌زیاد ناچار شد زدن حضرت زینب را ندیدهِ انگارد، ولی نفس پلیدش او را واداشت که به علیاحضرت خانم شماتت کند، جلال و جبروت سلطنت و سیطره‌اش را به او نشان دهد. حتی به خانم بی‌حرمتی روا داشت و پرسید: این که خود را از اغیار پوشیده است کیست؟

گفته شد: زینب دختر علی علیه السلام است.

شماتت‌کنان به خانم گفت: دیدی که خدا با برادرت حسین علیه السلام و خانواده متکبرش چه کرد؟ زینب با یک دل محکم و ثابت که از یقین و ایمان زره پوشیده بود با تحقیر و توهین به مال و سلطنش پاسخ داد:

«مادرت در عزایت بنشیند!.. ندیدم از طرف خدا مگر زیبایی و خوشی. زیرا برادرم و یارانش قومی بودند که خدا بر ایشان سعادت را مقدر کرده بود، قیام و مبارزه کردند و به آرامگاه و آسایشگاه ابدی خود رفتند. و چه زود است که خدای بزرگ تو را نیز با آنها در یک‌جا جمع کند، محاکمه و محاجه شروع شود، آنگاه خواهی دید که پیروز چه کسی خواهد بود. و اکنون آن زمان را بیندیش که فتح و پیروزی با که خواهد بود؟ و ذلت و خواری نصیب چه کسی خواهد بود؟»

صورت زشت ابن‌زیاد با سیلی و تازیانه این جواب بقدری سیاه و دردمند شد که راهی برای انتقام و تشفی خاطر نیافت جز اینکه با فحش و دشنام خود را رسوای خاص و عام کرد و چنین گفت: ستایش خدای را که مردان شما را کشت و رسوا نمود و اخبار شما را تکذیب کرد!.

خانم بی‌ترس و بی‌پروا جواب داد: «فاسق، رسوا گردد و فاجر دروغ گوید، و او جز ما است، حضرت حسین علیه‌السلام و یارانش ظهر عاشورا روی اسبان نجیب خود با شمشیرهای بُرنده و سفید و نیزه‌های درخشان و برق مانند، با یک دل آهنین و پابرجا ایستاده در حالی که با بهترین و فاخرترین لباسهای عزت ملبس و با تاج شرف و فخر متوّج بودند. هیچیک از ایشان شهید نمی‌شد مگر اینکه چند نفر از دشمنان را به خاک مذلت و رسوایی می‌افکند. همه شادان و خندان بودند. زیرا می‌دانستند که پس از مدت کمی در منزلهای بهشت و در بالاترین قصرهای آن جا خواهند گرفت. این بود جایگاه حسین علیه‌السلام و یارانش در روز عاشورا...»

اما زینب دختر علی علیه‌السلام و مخدرات خانواده‌اش در مجلس ابن‌زیاد در

زنجیر اسارت مقید بودند، پیش چشمان آنان جز دشمن شماتت‌کننده و جز قاتل کسی نبود. حامی نداشتند، یتیمان و کنیزگان و خدمتکاران دور و برش بودند. فکر این اوضاع دلها را آب و جگرها را کباب و عقلها را حیران می‌کند.

آری اندیشه این داستان، پرده هوش را می‌کُشد و خِردها را خُرد و زبانها را لال می‌کند و زرنگ‌ترین مردم در این موقع نمی‌تواند کلمه‌ای حرف زند.

آیا ترس داری بگویی موقعیت علیا حضرت زینب کبری علیها السلام با این وصف در پیش ابن‌زیاد بزرگتر و خطرناکتر از جایگاه حسین علیه السلام و یارانش در روز عاشورا پیش ابن سعد بود؟ بلی!.. بگو و مترس. من گفته تو را ثابت خواهم کرد.

آیا در این ساعت وحشتناک شنیده‌ای که زبان حضرت زینب پیش دشمن شماتتگر گرفته شود یا دلش از ترس بلرزه درآید؟ یا ذره‌ای خواری و مسکنت و تواضع از خود نشان دهد؟ یا از ایراد خطبه‌های بلیغ ناتوان شود؟ آن هم خطبه‌هایی که تواناترین خطبا با دل آرام و قلبی خرسند و خاطر جمع و فارغ، از آوردن و گفتن آن عاجز است ...

بلی!... هرگاه یکی از خطبه‌های حضرت زینب را خطیبی ماهر پس از چند روز و شب مطالعه و تمرین در جای امن و آرامش بیاورد حتما آن را یکی از آیات بلاغت و اعجاز فصاحت و رمز قدرت و توانایی گوینده‌اش حساب کنند. و حال آنکه زینب کبری آن خطبه‌های غرا و معجزه‌آسا را میان جمع مردان و بداهتا و بدون زحمت فکر، بیان فرموده است. آن هم چنانکه دانستی جایی که در مثل گویند: «میان دست و پنجه شیر غضبناک».

در برابر زینب کبری علیهاالسلام

باری، همین که ابن‌زیاد ملعون علیا حضرت را چنان سخت و صلب و شجاع و مبارز دید و دانست که ترس به دل فولادین او راه ندارد و از هیچ شماتتی نهراسد و از میدان نرود، ترسید که یک دفعه مردم را به ضد او برانگیزد، و او را رسوای عالم و عالمیان سازد، و پرده نخوت و سلطنت او را چنان بدرد که با صد بار رفو مرمت نپذیرد، و از اوج عزت به قعر جهنم واژگون اندازد، ناچار شد که سر ذلت و خواری در پیشگاه جلالت علیا حضرت زینب علیهاالسلام خم کند و آتش خشم خود را با آب حلم فرو نشاند.

زبان نحس و نجسش را به مدح علیا مخدره بر گشود و گفت: به جان و عمرم قسم که این خانم بی‌اندازه فصیح و بلیغ و شجاع و سخن‌آراست!.. اما پدرش از وی شجاع‌تر و دلیرتر بود.

من می‌گویم: نه، ای پسر مرجانه!... این خانم تنها شجاع نیست، بلکه نمونه و مثل اعلای صبر و بردباری و رمز غلبه حق بر باطل است. او با زبان برنده‌تر از شمشیر و دل محکم‌تر از فولاد می‌خواهد اساس سلطنت مکر و حیله و دروغ و تزویر را از روی زمین برکند و به روی آن، شالوده حکومت انصاف و عدالت را برقرار سازد...

ای پسر مرجانه!.. این زن شیردل دختر رادمرد خطیبی است که فصاحت و شجاعت را به مردم آموخت.. این زینب کبری دختر بتول زهرا است، نه مانند مرجانه و سمیه بی‌آبرو و رسوا! که پرچمهای فسق و ترددامنی در جاهلیت بالای پشت‌بام آنها می‌لرزید و آبروی برباد رفته آنها را دوباره

بباد می‌داد. این زینب دختر طاهره عذرا است، نه مانند هند بی‌شرم و حیا!...

ای خواننده گرامی! زینهار گمان کنی که شجاعت زینب سلام‌اللّه علیها یکی دو مرتبه بود، بلکه هرگاه که کارش به دشواری می‌رسید و غم و اندوه بیشتر می‌گردید و تماشاچیان ازدحام می‌کردند و انبوه و زیاد می‌شدند (در موقع ورود به کوفه و خروج از آن و در قصر و دارالاماره و مجلس ابن‌زیاد) خانم با یک دل فولادین مجادله می‌کرد، و دلایلی برای اثبات حقانیت خود می‌آورد و خطبه می‌خواند و مردم را به حیرت وامی‌داشت.

خطبه‌هایی می‌خواند که از یک نفر خطیب فصیح و نابغه، نظیر آنها دیده نشده و چنان با وقر و متانت خطبه انشا می‌کرد که گویی ذره‌ای خوف و هراس و ناراحتی در دل او نیست. و حال آنکه اسیر بود و به کوفه طوری اسیر آمد که دل سنگ به حال او از رقت آب می‌شد و خود اهل کوفه با آن همه شقاوت به حال او گریه می‌کردند.

اکنون وقت آن است که وضع و حال بیمار کربلا را نیز در نظر مجسم کنیم در حالی که بیماری لاغر و ناتوانش کرده بود، خطاب به مردم فرمود: مردان شما ما را می‌کشند و زنانتان بر ما گریه می‌کنند، میان ما و شما قیامت حکمیت و داوری با خدا است.

در نتیجه این نطق‌های مؤثر و دلسوز بود که مردان و زنان باهم گریه کردند. سپس امام فرمود: آیا به خاطر ما گریه می‌کنید؟.. نوحه‌سرایی می‌کنید؟ پس چه کسانی بودند که مردان ما را کشتند!

باز هم نطق زینب کبری علیهاالسلام، شیر زن کربلا

بشربن حزیم الاسدی گوید: که به زینب دختر علی نگاه کردم، زن عفیفه‌ای فصیح‌تر و شیواتر از آن ندیدم. گویا از زبان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام حرف می‌زد. هنگامی که به مردم اشاره کرد که خاموش و ساکت باشید! نفسها برگشت و زنگها از صدا افتاد!. بعد گفت:

حمد و ستایش خدا را و رحمت بر پدرم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و فرزندنش باد. اما بعد، ای اهل کوفه! ای اهل حیله و مکر!. آیا گریه می‌کنید؟ هنوز اشک چشمها خشک نشده و صداها ساکت و خاموش نگردیده است. مَثَلِ شما مَثَلِ زنی است که رشته خود را تاب داده پس از تاب‌خوردن و محکم شدن دوباره باز کند.

تا اینکه فرمود: آیا گریه و ندبه می‌کنید؟.. آری!.. قسم به خدا زیاد گریه کنید و کم بخندید، زیرا این ننگ و عار برای شما بس است؟ وای بر شما! آیا می‌دانید که جگر رسول خدا را پاره کرده‌اید و بانوان او را میان مردم گردانیده‌اید و خون او را ریخته‌اید؟ آیا تعجب می‌کنید که آسمان خون ببارد؟ بدانید که عذاب آخرت دردناکتر و خوارکننده‌تر است. در آنجا کسی به شما یاری نخواهد کرد. اینها کودکان و اطفالند که دستهایشان را با طناب بهم بسته‌اند و پیش یزید می‌برند. و یزید از نشئه انس و طرب تحریک شده است، و آرزو می‌کند که پیران و بزرگان و کشتگان بدر مانند عتبه، شبیه و ولید حاضر بودند و می‌دیدند که چطور یزید انتقام آنها را گرفت و گذشته از اینکه مردان را به عوض آنها کشت، زنان را نیز اسیر کرد.

این صدای یزید پلید است که می‌گوید: لَیتَ اَشْیاخِی بِبَدْرٍ شَهِدُوا. و

آن خانم که برپا ایستاده علیا حضرت زینب کبری علیها السلام است. گویی خطبه می‌خواند!...

گوش بده چه می‌گوید؟ خدایا آن خانم، آیا از ازدحام و انبوه جمعیت و همهمه مردم و هیبت سلطنت نمی‌ترسد؟

وه، چقدر شجاع و پردل است! گویی ذره‌ای ترس و لرز در دل او آفریده نشده است.

خطبه را گوش کن که چه اندازه فصیح است. بلی، همین خطبه‌ها بود که کمر و ستون فقرات دستگاه سلطنت یزید پلید را شکست و خرد کرد. و از شمشیر بُرّنده پهلوانان بر او کارگرتر افتاد، و او را از یک تکه کهنه زنان و از ریزه‌های ناخن، پست‌تر و بی‌ارزش‌تر و رسواتر کرد.

نطق شیرزن کربلا در مجلس یزید

زینب علیها السلام برپا ایستاد و چنین فرمود: ﴿**ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ**﴾ (روم/۱۰) «سپس سرانجامِ کسانی که اعمال زشت مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند».

ای یزیدِ پلید! آیا گمان کردی که چون اقطار زمین و آفاق آسمانها را گرفتی و ما را مانند اسیران پیش خود آوردی از این‌رو ما را نزد خدا خوار و خود را عزیز گردانیدی؟ و این توانایی و چیرگی تو بر ما از جهت منزلت و قرب تو به خدا است؟ حاشا... بینی خود را پرباد و غرور کردی. شانه‌ها را بالا انداختی چون روزگار بر وفق مراد خود یافتی شاد و مسرور

و مست و مخمور شدی و ملک و سلطنت ما را به قهر گرفتی. ای یزید، آرام [آرام باش] قدری بپا [مراقب خود باش] آیا سخن خدا را فراموش کردی که می‌فرماید: ﴿**وَلاَ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْماً وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ**﴾ (آل عمران/۱۷۸) «تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سودشان است! ما به آنان مهلت می‌دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند و برای آنها عذاب خوارکننده‌ای است».

«ای پسر آزاد شده! ای غلام‌زاده! آیا از عدالت است که زنان و فرزندان و کنیزان خود را پشت پرده نگهداری و دختران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از پس پرده عصمت و خُدُرات بیرون آری؟ و از جایی به جایی اسیر بری و بی‌پرده میان مردم بگذاری؟

بلی!.. از پسر کسی که جگر بزرگان و پاکان را به دندان جویده و گوشتش از خون شهیدان مایه و قوت گرفته است امثال این کارها عجیب نیست. آیا گمان کردی که به پرده‌نشین کردن خانواده خود و کنیزانت و اسیر نمودن دختران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آنان را خوار کردی و آرزوی تو برآورده خواهد شد که می‌گویی «**لَأَهَلُّوا وَ اسْتَهَلُّوا فَرَحا**» و آنها جواب خواهند داد.

حاشا، زود باشد که تو نیز به آنها ملحق شوی و جزای اعمال بد خود را ببینی؟

ای یزید! کاش لال می‌شدی و نمی‌گفتی آنهایی را که گفتی، و شَل می‌شدی و نمی‌کردی آنهایی را که کردی. برای محاکمه تو، خدا و جدّ بزرگوارم محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله کافی است. و به زودی تو و یاران تو پاداش جنایات

و ستمهای خود را خواهید دید».

اکنون ای خواننده گرامی! از شما می‌پرسم از روی انصاف و حقیقت به من بگو، آیا بزرگترین نقاشان جهان و زبردست‌ترین بازیگران دنیا می‌توانند کاریکاتور و حال یزید پلید مغرور و متکبر و غفلت و شادی او را از فتح و پیروزی بهتر از این تصویر و مجسم کند؟ چه کسی می‌تواند دشمن را با دلیل و منطق و برهان سرکوب و ذلیل و خوار کند، و در آن حال با بیانی رسا و کلماتی شیوا و جمله‌هایی در حد اعلای فصاحت به مردم تبلیغ کند؟...

و به این هم قانع نشده و بخواهد در حضور جمع و پیش مردم، بدی و خواری باطل و عزت و شرف حق را بی‌پروا ثابت کند؟ و از هیچ قدرت و سلطنت نترسد؟ و از این حد نیز بگذرد و بخواهد پستی منزلت و بی‌ارزشی مقدار و بدی کار و ناپاکی گوهر و تبار دشمن را روبرو به مردم بشناساند؟ و خود را بالاتر نشان دهد و بگوید که از گفتگو با تو عار دارم؟ زیرا تو پست‌تر از آنی که طرف گفتگوی من شوی و قدر و ارزش تو پیش من بسیار کم و کوچک است و سرکوبی و مذمت تو بسیار بزرگ و با ارزش.

اما افسوس چشم‌ها با اشک آلوده شد و سینه‌ها با آه سوزنده و گرم همراه. و عجب این است که حزب نجیب خدای رحمن، با دست آزاد شده شیطان کشته شود. سپس خواست که صبر و اراده و متانت و استقامت خود را بشناساند، فرمود: «خوبی و بدی کارها در آخر معلوم گردد و شرف و خواری در آینده دانسته شود و مردم همیشه به عاقبت کار توجه دارند» و برای اینکه شرافت پدر و مادر خود را برساند، فرمود:

«کشته شدن و شهادت بر پدران من غیر از شرافت و افتخار نتیجه نداد، و بر دشمنان ما جز عار و ننگ بار نیاورد».

ای یزیدِ پلید!... هرچه توانی حیله کن و هرچه دانی کوشش نما. قسم به خدا! هرگز نام ما از دلها محو و از یادها فراموش نشود و به اصطلاح ما:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است در جریده عالم دوام ما

ای یزید! عار و ننگ کارهایت از دامن آلوده تو و روزگار، سترده نشود، زیرا فکر تو جز دروغ و حیله نیست. و از ایام عزت و نخوت تو بیش از چند روز نمانده است. جمعیت تو به زودی پراکنده شود، آنگاه ببینی روزی را که منادی نداکند: ﴿**أَلاَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ**﴾. نفرین و لعنت خدا بر ستمگران. و سپاس خدا را که اولِ ما را با سعادت و آخرِ ما را با رحمت و شهادت قرین ساخته. «**وَ هُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ**».

این بود قسمتی از خطبه‌ای که بهترین نمونه بلاغت و فصاحت و معجزه‌ای از معجزات بیان است؛ و آیا باور نداری که هر سطر و جمله آن از هزاران زخم دردناک بر یزید سخت‌تر و جان فرساتر بود؟

شک داری که همین خطبه و نظایرش ضربت کوبنده‌ای بود که به سلطنت یزید و معاویه وارد شد؟

و باز تردید داری که مقام علیا حضرت زینب و ام‌کلثوم و فاطمه صغری و رباب و سکینه در کوفه و شام و جاهای دیگر هرگاه از مقام حامیان آنان در روز عاشورا بالاتر نباشد پائین‌تر نیست؟...

و باز قبول نداری که هرگاه حضرت حسین علیه‌السلام در خانه پیش فرزندان

خود کشته می‌شد و مقصد و مرام او را ایـن آزادگـان و شـیرزنان دنـبال نمی‌کردند خونش هدر می‌رفت و نتیجه غایی بدست نمی‌آمد و کسی هم انـتقامش را نـمی‌گرفت؟ و کشـته شـدن او عـینا مـانند کشـته شـدن عبداللّه بن زبیر و برادرش مصعب و دیگران می‌شد که یادشان بکلی از خاطرها فراموش شده و مرامشان بی‌اثر مانده است.

آری، برای هر هوشمند عارفی پوشیده نیست که علت بزرگ انقلاب و تحریک ملتها و شوراندن مـردم بـرضد یـزید هـمانا ایـن خـطبه‌های سِحرآمیز بود که در اعماق دل شنوندگان نفوذ می‌کرد، و عاطفه و حس انسانیت آنها را برمی‌انگیخت. هرگاه از واقعه فجیع کربلا و کارهای بعد آن باخبر شدی تصدیق خواهی کرد که افکار مردم را به زیان بنی‌سفیان آماده نکرد و تخت و دستگاه سلطنت یزید را در اندک مـدتی واژگـون نساخت مگر کسی که این خطبه‌های بلیغ را انشاء کرد.

نتیجه اسارت و خطبه‌های پس از واقعه کربلا

بعد از واقعه کربلا شورشها بر ضد یزید پلید پی‌درپی به وقوع پیوست تا اینکه یزید به درک رفت. و جمعیت توبه‌کنندگان «تـوابـین» تشکـیل نیافت و مختار علیه‌الرحمه برای گرفتن خون شهیدان قیام نکرد مگر در سایه این خـطبه‌های زیـنب و خـواهـرانش، زیـرا حـضرت حسـین علیه‌السلام می‌دانست که به این عمل خطرناک اقدام نکند مگر این شیرزنان. این بود که بر خود واجب دانست آنها را با خـود بـبرد. امـا نـه‌تنها بـرای اظـهار مظلومیت، بلکه از نقطه نظر سیاسی و فکـر عـمیق، و ایـن عـمل بـرای

تکمیل مقصود و رسیدن به نهایت مرام و آرزو که عبارت از واژگون کردن دولت یزید و خاتمه دادن به اوج قدرت او بود لازم دیده می‌شد. زیرا در دوره یزید، دین معنی اصلی خود را از دست داده و عبارت شده بود از: میمون‌بازی و سگ‌بازی، می‌گساری، شراب‌خواری، فسق و فجور، ساز و طنبور. و نزدیک بود که بوی دین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را، این گِردبادهای بی‌اعتنایی و بی‌دینی، بکلی از جهان ببرد.

خدا به این شیرزنان و آزادگان و قهرمانان جزای خیر دهد، و بر هر مسلمان که حس اسلامیت دارد واجب است که از اعمال آنان و حضرت حسین علیه‌السلام قدردانی کند. و جا دارد که خواهران مسلمان به وجود این بانوان شجاع و ناطق و شیردل بر دیگران افتخار کنند.

بنا بر مقدمات مذکور ثابت شد کارهایی از خانمها ساخته است که از مردان، نظیر آنها برنیاید، گرچه تمام جدیت و کوشش خود را بکار برند. زیرا کارهای زنان در دل دولتها و کشورها و آزادی اندیشه‌ها و انقلاب افکار تأثیر بزرگ و بسزائی دارد.

و این رمزی از رموز دولت امام و نکته‌ای از نکات سیاست حسینی بود.

هرگاه از علم امامت حضرت حسین علیه‌السلام قطع نظر کنیم، این قدر باید قبول داشته باشیم که او هم بشر بود و می‌خواست مانند دیگران حق خود را بگیرد و از یزید انتقام بکشد و او را از بالای تخت سلطنت به تخته مرگ و ذلت فرود آورد، و از قصر بلند و عالی به گودال قبر بیندازد، و از آقایی به غلامی برگرداند. و می‌خواست به دولت و قدرت پدر و پسر خاتمه دهد، و برای یزید پلید در اداره مملکت بهره و نصیبی نگذارد.

حضرت حسین علیه‌السلام با تدابیر فلسفی و سیاست دقیق و قربانیها و فداکاریها توانست بنیان و ارکان سلطنتی را که معاویه در مدت بیست سال محکم کرده بود ظرف چند روز از بیخ برکند و بر سر پدر و پسر کوبد.

کوشش معاویه درباره یزید پلید جز عار و ننگ و خواری و لعنت دائمی فایده نداد، حتی خود نیز در نتیجه این عمل نمونه اعلای مکر و حیله و ستم و جور و رمز هر پستی و دشمن هر فضیلت به شمار می‌رفت. و همه اینها در سایه سیاست حضرت حسین علیه‌السلام و فداکاری و جانبازی او در راه حق و اهل‌بیتش که ضرب‌المثل هر رحمت و نعمت و برکت شدند، حقا چه اشخاص بزرگ بودند و چه بزرگواریها از خود نشان دادند.

و پس از این گفتگو درباره از خودگذشتگی حضرت حسین علیه‌السلام باز نکاتی بسیار و رموز بی‌شمار و اسرار زیاد ماند که مجال نوشتن نشد.

پایان سیاسة الحسینیه

مؤلف: عصر تاسوعا تکلیف یک سره شد و امام حسین علیه‌السلام در شب عاشورا به اصحاب خود اطلاع داد که فردا به شهادت می‌رسند، و آنان را آزاد گذاشت که از تاریکی شب استفاده کنند و بروند، ولی چرا امر نکرد بروند؟ چرا اجازه داد بمانند؟ بلکه آنان را تشویق به شهادت فرمود. چرا نفرمود اهل بیتش بروند؟

پاسخ روشن است، زیرا شهادت اصحاب و حضور و اسارت اهل بیت آن حضرت، به قیام مقدس امام علیه‌السلام شکوه و جلال و عظمت بخشید، اگر اینها ضمیمه نشده بود، شهادت امام علیه‌السلام اهمیت لازم را پیدا نمی‌کرد.

خلاصه بایستی سیدالشهدا علیه‌السلام از آب ممنوع شود، علی اصغر برای

جرعهٔ آبی شهید گردد، قاسم و عبدالله و سایر شهدا با وضع دلخراشی به شهادت برسند، لازم است زینب باشد و کنار قتلگاه، دشمن را بگریاند، اطفال مورد هجوم دشمن قرار گیرند، و صحنه‌های دلخراش بـه وجـود آید، باید صبر و استقامت زنان و کودکان هنگام اسارت نمایان گردد، و خطبه‌هایشان مردم کوفه و شام را بگریاند، همچنین می‌بایست رقیه باشد و در خرابه شام جان دهد و صدها حادثهٔ دیگر به وجود آید تا حسین علیه‌السلام مصباح‌الهدی و سفینةالنجاة ابدی و همگانی شود، گویندگان و شـعرا و مرثیه‌سرایان، میدان سخن داشته و مردم با جوش و خروش گرد هم آیند و هدف مقدس امام علیه‌السلام را به ثمر برسانند.

آری، برنامه امام حساب شده بود، همان گونه که برای ساکت کـردن برخی کوته‌نظران فرمود: «**اِنَّ اللّهَ شٰاءَ اَنْ یَرٰاهُنَّ سَبٰایٰا**» صـلوات اللـه و سلامه علیهم اجمعین.

* * *

زینب آمد شام را یکباره ویران کرد و رفت
اهل عالم را ز کار خویش حیران کرد و رفت
بر فراز نـی سـر قـرآن نـاطق را چـو دیـد
باعمل آن بی قرین تفسیر قرآن کـرد و رفت
خـطبهٔ غـرّا بـیان فـرمود در کـاخ یـزید
کاخ استبداد را از ریشه ویران کـرد و رفت
شام غرق عیش و عشرت بود هـنگام ورود
وقت رفتن شام را شام غریبان کـرد و رفت

مرقد مطهر حضرت رقیه در شام

در منتخب التواریخ (ص ۳۸۳) است که: سید ابراهیم دمشقی سه دختر داشت، دختران او سه شب پی‌درپی خواب دیدند که حضرت رقیه فرمود: به پدرتان بگویید قبر مرا آب گرفته است آن را تعمیر کنید.

شب چهارم خود سید آن حضرت را در خواب دید که به او عتاب کرد، چرا قبر مرا تعمیر نمی‌کنید؟ سید به اتفاق چند نفر مرد صالح خاک قبر راکنار زدند، دیدند در لحد آب جمع شده است، بدن شریف راکه در پارچه‌ای پیچیده بود درآوردند و سه روز روی دست نگهداشتند، و قبر را تعمیر و آماده نمودند و جسد مطهر را در قبر گذاشتند.

هنگامی که سید جسد مطهر را در قبر گذاشت دعا کرد و از خدا خواست به برکت حضرت رقیه فرزند پسری به او عطا کند، و خداوند سبحان به احترام دختر مظلومه، رنجدیده شهیده سیدالشهدا علیه‌السلام پسری به سید عطا فرمود، و این کرامت از آن مخدره شایع و موجب توجه بیشتر مردم گردید.

ما جام جهان نمای ذاتیم — ما مظهر جمله صفاتیم
گو مرده بیا که ما حیاتیم — گو تشنه بیا که ما فراتیم

اهل‌بیت سیدالشهدا علیهم‌السلام، صغیر و کبیر، دختر و پسر ندارند و خداوند به احترامشان حاجات را برآورده می‌کند.

افرادی که شام رفته‌اند توجه مردم حتی اهل سنت را به آن بزرگوار دیده‌اند، دعا و توسّل و عبادات خالصانه زائران آن حضرت را در حرم مطهرش مشاهده کرده و مقام و منزلت رفیع و مجلّلش را ملاحظه کرده‌اند، از سویی آثار یزید و معاویه را با بیست سال حکومت و کاخ‌نشینی و سلطنت شنیده و دیده‌اند، ولعن و نفرین و نفرت از آنان را ملاحظه کرده و می‌کنند و همین است

حقیقت: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (شعرا / ۲۲۷)؛ «و به زودی آنها که ستم کردند می‌دانند که بازگشت‌شان (سرانجام و پایان کارشان) کجا است». این سرنوشت ذلت‌بار در همین دنیا آشکار می‌گردد، و آن عزّت و جلال نیز در همین دنیا دیده می‌شود. به دیوار حرم مقدّس حضرت رقیه این اشعار نوشته است:

زائرین قبر من، این شام عبرتخانه است
مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است
دختری بودم سه ساله اسیر قوم دون
مرغ بی بال و پری را این قفس کاشانه است
بود سلطانی ستمگر صاحب قدرت یزید
فخر می‌کرد او که مستم در کفم پیمانه است
داشت او کاخی مجلل دستگاهی با شکوه
خود چه مردی کز غرور سلطنت دیوانه است
داشتم من بستری از خاک و بالینی ز خشت
همچو مرغی کو بسا محروم آب و دانه است
تکیه می‌زد او به تخت سلطنت با کبر و جد
این تکبر ظالمان را عادت روزانه است
محو شد آثار او پاینده شد آثار من
ذلت او، عزت من، هر دو جاویدانه است

❊ ❊ ❊

بخش پنجم

مداح و مرثیه خوان لایق

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذی جَعَلَ فِی النّاسِ مَنْ یَفِدُ اِلَیْنا وَ یَمْدَحُنا وَ یَرثی لَنا.»

حمد خدا را که در میان مردم، کسانی را قرار داده که به سوی ما می‌آیند و ما را مدح می‌کنند و برای ما مرثیه می‌خوانند.[1]

* * *

همه می‌دانیم که حسین علیه‌السلام در راه حق و در راه مبارزه با باطل کشته شد. ائمه علیهم‌السلام خواستند مکتب حسین علیه‌السلام در دنیا جاوید بماند. شهادت او به صورت یک مکتب عالی، مکتب مبارزه حق با باطل برای همیشه باقی بماند. خواستند قیام مقدّس آن حضرت به صورت یک مشعل فروزان، دنیا را روشن و زنده کند. قیام حسین علیه‌السلام ندای حق دوستی و حق‌طلبی بود، ندای حریت و آزادی بود، ندای مبارزه با ظلم و ستم بود. ائمه علیهم‌السلام خواستند این ندا به وسیلهٔ مرثیه خوانان لایق و شاعران با کفایت به گوش

---

۱. وسائل‌الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۱۰۵، ص ۴۶۸، ذیل ح ۷.

جهانیان برسد. در زمان خودشان افرادی را تربیت کردند به نام مرثیه خوان، تأکید کردند، تشویق نمودند، جایزه دادند، وعده‌های اخروی دادند و در نتیجه چه شعرایی به وجود آوردند، چه افراد لایقی تحویل جامعه اسلامی دادند. دعبل خزاعی پیدا شد؛ کمیت اسدی به وجود آمد.

این دو نفر مرثیه خوان بودند. اما نه مثل بعضی از مرثیه‌خوانهای زمانِ ما. اشعار دعبل را مطالعه کنید. مرثیه‌های کمیت را ببینید. اشعار ابن الرومی و ابوفراس را بخوانید که همه عربی است.

آری این مرثیه خوان‌ها با اشعار خود مکتب حسین علیه‌السلام را نشان می‌دادند. کمیت اسدی با اشعارش از یک سپاه مجهز برای بنی‌الامیة بیشتر ضرر داشت. این مرد برای پول مرثیه نمی‌خواند، بلکه برای خدا، برای زنده نگه داشتن هدف و مکتب حسین علیه‌السلام شعر می‌خواند. دنیا را تکان می‌داد. دستگاه ظلم و استبداد را متزلزل می‌ساخت.

عبداللّه بن حسن بن علی علیهماالسلام تحت تأثیر اشعار کمیت قرار گرفت. یک مزرعه داشت، سند آن را به کمیت داد؛ کمیت گفت محال است قبول کنم. من مرثیه خوان سیدالشهدا هستم. برای خدا شعر خواندم. بالاخره با اصرار تمام سند را به او داد. پس از مدتی سند را آورد و گفت: من از شما تقاضایی دارم، آیا پذیرفته است؟ عبداللّه گفت: البته که پذیرفته است، بفرما. همین که از او قول گرفت که خواهش او را بپذیرد، سند را تحویل داد. باز بنی‌هاشم برایش پول جمع کرده فرستادند، قبول نکرد ولی این مرد به خاطر اشعارش چه رنج‌ها کشید. چه روزگارها بدید و سرانجام در خانهٔ یوسف بن عمرو ثقفی حاکم کوفه هشت نفر بر سرش ریختند و با

شمشیر به بدنش زدند و در زیر ضربهٔ شمشیرها به یاد اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و آخرین سخنش این بود: **اللهم آل محمد اللهم آل محمد،** و به درجه شهادت رسید.

دعبل شاعر دیگر می‌گفت: من پنجاه سال است که دار خود را روی دوش گرفته، به این سو و آن سو می‌روم.

به هر حال، اینان مرثیه خوانانی بودند که ائمه علیهم‌السلام تربیت کرده و آنان مرثیه خواندند، حماسه‌ها آفریدند و از بنی‌الامیه و بنی‌العباس انتقاد کردند و سرانجام آنها را مفتضح و رسوا نموده و نابودشان ساختند.

شما شنیده‌اید که متوکل دستور داد قبر امام حسین علیه‌السلام را خراب کنند، زوار را منع نمایند، نام حسین علیه‌السلام را نبرند و شاید هم فکر کنید که متوکل با امام حسین علیه‌السلام خصومت شخصی داشته است، در صورتی که چنین نبوده، بلکه آن روز نام حسین علیه‌السلام در اثر توصیه و تأکید ائمه علیهم‌السلام به عزاداری و در اثر به وجود آمدن مثل کمیت‌ها و دعبل‌ها پدر متوکل را درمی‌آورد.

متوکل دید با وجود نام حسین علیه‌السلام و این مرثیه‌خوان‌ها دیگر نمی‌تواند متوکل باشد. می‌دید حسین شهید و از دنیا رفته، از خود حسین زنده بیشتر برایش مزاحمت دارد. لذا در صدد میراندن نام حسین علیه‌السلام برآمد. اما آن توصیه‌ها نگذاشت حسین علیه‌السلام بمیرد، نامش بمیرد، مرامش بمیرد، مکتبش بمیرد.

حسین علیه‌السلام را به صورت شعر و مرثیه زنده نگهداشتند. خلاصه مرثیه‌های زمان ائمه علیهم‌السلام تا وقتی که از تعلیمات ائمه علیهم‌السلام پیروی

می‌کردند نقش مؤثر و فوق العاده‌ای داشت.

بد نیست در اینجا یکی از مرثیه‌خوانان آن زمان را بشناسیم و چگونگی زندگی او را بدانیم و در ضمن گوشه‌ای از تاریخ را هم متذکر شویم.

داستان سدیف و سفاح و بنی‌امیه

در تاریخ آمده است که چون عبداللّه سفاح، اوّل خلیفهٔ عباسی به خلافت رسید، از راه حیله بنای دوستی با بنی‌امیه نهاد و به آنها احسان‌ها می‌کرد. روزی از روزها مجلسش آراسته و عدهٔ زیادی از بنی‌امیه در مجلس حاضر بودند. غلام سفاح وارد شد و گفت: ای خلیفه، شخص سخنور و فصیحی با لباس ژولیده و گردآلود می‌خواهد با شما ملاقات کند. سفاح گفت: این مرد دوست قدیمی ما سدیف است، اجازه بده وارد شود.

بنی‌امیه همین که نام سدیف را شنیدند بیمناک شدند و تعجب کردند که چگونه زنده است. چون در زمان بنی‌امیه و دوران خلافتشان روزی در موسم حج در مسجدالحرام همین سدیف با صدای بلند مدح بنی‌هاشم و مذمت بنی‌امیه می‌نمود. بنی‌امیه او را زدند و به قدری اذیت کردند که گمان بردند کشته شد. لذا او را در گودی انداختند و رفتند. زن خیرخواهی، سدیف را برداشت و معالجه کرد و سدیف از ترس بنی‌امیه در بیابان‌ها و دره‌ها منزل گرفته و همیشه مخفی بود.

سدیف وارد مجلس سفاح شد. سفاح از او احترام کرد و به او خلعت بخشید. بنی‌امیه از این پیش آمد مضطرب و ناراحت شدند.

سدیف در خلوت با سفاح ملاقات کرد و گفت: چه شده که اینگونه با

بنی‌امیه گرم گرفته‌ای؟

سفاح گفت: این دوستی حیله‌ای است که بعد معلوم می‌شود.

سفاح روزی از روزها به غلامان خود دستور داد جشن مفصلی سر پا کنند و گفت: می‌خواهم خلعت عمومی بدهم.

تمام بنی‌امیّه را دعوت کردند و لشکریان را دستور داد مسلح باشند و در پس پرده مهیای کشتار شوند و تمام بنی‌امیه را به قتل برسانند.

مجلس آراسته شد. بنی‌امیه همه بر کرسی‌های مخصوص به خود قرار گرفتند. سفاح به غلامش دستور داد که نام یک یک از بزرگان را ببرد تا بیایند و خلعت خود را بگیرند.

غلام شروع به بنی‌هاشم کرد که اشرف طوائف هستند و با صدای بلند گفت: کجاست عبیدة بن الحارث بن عبدالمطلب بیاید و خلعت خود را بگیرد.

سدیف با صدای بلند گفت: ای خلیفه، ابوعبیده در جنگ بدر به دست شیبه که از طائفهٔ بنی‌امیه است کشته شد. سفاح گفت نام او را از دفتر قلم بزن و نام دیگری را بخوان.

غلام گفت: حمزة بن عبدالمطلب کجا است بیاید خلعت خود را بگیرد! سدیف گفت: در جنگ بدر وحشی به دستور هند جگرخوار حمزه را کشت و هند جگر او را بیرون آورد و در دهان گذاشت تا بجود و از این جهت او را آکلة الاکباد گویند. سپس انگشتان او را قطع کرد و به ریسمان کشید و به گردن آویخت.

سفاح گفت: نمی‌دانستم، نام او را هم قلم بزن و دیگری را بخوان.

غلام ندا در داد: عقیل بن ابی‌طالب کجاست؟ بیاید جایزه خود را بگیرد. سدیف با صدای بلند جواب داد که وقتی عقیل از شام به مدینه می‌رفت، همین طایفه او را در بین راه کشتند. سفاح گفت: نمی‌دانستم، دیگری را بخوان.

غلام صدا زد که مسلم بن عقیل کجا است؟ بیاید خلعت خویش را بگیرد! سدیف ندا در داد که همین طایفهٔ بنی‌امیه که اینجا نشسته‌اند مسلم را در کوفه کشتند و بدنش را از بالای دارالاماره به زیر انداختند و ریسمان به پایش بستند و در بازارها کشیدند.

سفاح گفت: از او بگذر و نام دیگری را بخوان.

غلام صدا زد که شخص اول اسلام علی بن ابی‌طالب کجاست، بیاید خلعت خود را بگیرد! سدیف گفت: ابن ملجم آن حضرت را شهید کرد و معاویه شادی‌ها نمود و شام را چراغانی کرد.

سفاح گفت: از او بگذر و دیگری را بخوان.

غلام گفت: حسن بن علی آن سبط اکبر کجا است، بیاید خلعت خویش را بگیرد! سدیف گفت: معاویه زهری فرستاد و جعده ملعونه همسر آن حضرت، به وعده‌های دروغین معاویه او را مسموم کرد.

سفاح گفت: از او هم بگذر و نام دیگران را ببر.

غلام گفت: کجاست حسین بن علی، سید جوانان اهل بهشت، بیاید و خلعت خود را بگیرد!

سدیف گفت: آه آه، از حسین نپرس که همین طایفه به دستور یزید در کربلا کنار فرات آن حضرت را با لب تشنه کشتند. اصحاب و یاران و

جوانانش را شهید کردند، سر او را بالای نیزه با اهل بیتش به کوفه و شام بردند و یزید شادی‌ها کرد.

سفاح گفت: آه آه، من نمی‌دانستم از حسین هم بگذر و دیگران را بخوان.

غلام گفت: کجاست عباس بن علی بن ابی‌طالب بیاید خلعت خود را بگیرد!

سدیف گفت: همین طایفه او را در زمین کربلا با لب تشنه شهید کردند. سفاح گفت: از او نیز بگذر.

غلام ندا داد: کجاست زید بن علی بن الحسین بیاید جایزهٔ خود را بگیرد.

سدیف گفت: به دستور هشام بن عبدالملک او را کشتند و بدنش را به دار آویختند و به قدری بالای دار ماند که پرنده‌ها در شکم او آشیانه درست کردند و پس از چند سال استخوانهای او را سوزاندند و خاکسترش را به باد دادند و پس از او فرزندش یحیی را نیز کشتند.

سفاح گفت: دیگری را صدا بزن.

غلام گفت: ابراهیم بن محمد بن علی بن عبداللّه بن عباس کجاست، بیاید جایزه خود را بگیرد.

سدیف هیچ نگفت و سکوت کرده، سر به زیر انداخت.

سفاح صدا زد: ای سدیف، حالات موالی و دوستان خود را گفتی و اکنون که نوبت به حال برادر من رسید سکوت نمودی؟ تو را قسم می‌دهم به خدا که سرگذشت او را نیز بیان کن.

سدیف گفت: خجالت می‌کشم ولیکن چون قسم دادی می‌گویم. مروان که از این طایفه است او را گرفت و سرش را در انبانی از پوست گاو نمود و پس از رسوایی‌ها که به سر او آورد آنقدر به او تازیانه زد تا جان سپرد.

در این هنگامه که خون سفاح به جوش آمده بود و تمام بنی‌الامیه که نشسته بودند سخت مضطرب شده، هر لحظه احساس خطر می‌کردند. یکی از آنها به نام یزید بن عبدالملک از میان جمعیت فریاد زد که: ای سدیف! وای بر تو! با اینگونه عبارات می‌خواهی خلیفه را بر ما غضبناک کنی؟

سدیف گفت: آری، مقصود من همین است و بس.

سفاح صدا به گریه بلند کرد و اشعاری بدین مضمون انشاد کرد.

بنی‌امیه گمان کردند که بنی‌هاشم از ایشان راضی می‌شوند.

با اینکه حسین علیه‌السلام و زید را کشتند، گمان دروغ بردند، و پس از آن صیحه زد و صدا به گریه بلند کرد و کلاه از سر برگرفت و به تخت خود کوبید و ندا در داد: **یَا لَثٰاراتِ الْحُسَیْن** علیه‌السلام **یَا لَثٰاراتِ بَنِی عَبْدِالْمُطَّلِب.** یعنی ای خونخواهان حسین علیه‌السلام، ای خونخواهان فرزندان عبدالمطلب.

همین که لشکریانش چنین شنیدند طبق قرارداد قبلی، از پشت پرده در مجلس ریختند و با شمشیرهای کشیده به بنی‌امیه حمله کردند و تمام آنان را از دم شمشیر گذراندند و اطراف قصر را محاصره کرده حتی یک نفر از آنان جان در نبردند. خون عمارت را فرا گرفته اجساد آنها روی هم انباشته شد. بعد سفاح بلافاصله دستور داد سفره آوردند و روی اجساد

نیمه جان آنان فرش انداخته و با سدیف و عده‌ای از بنی‌هاشم مشغول غذا خوردن شدند. تا آخر.[۱]

آری این سدیف به جرم اینکه در شأن و مقام بنی‌هاشم شعر می‌گفت و مردم را از فجایع بنی‌امیه آگاه می‌ساخت سالهای سال در کوه‌ها و بیابان‌ها زندگی کرد تا وقتی شنید که سفاح سر کار آمده، خوشنود شد و روح تازه‌ای در کالبدش دمیده شد و در مجلس سفاح نیز اشعار عجیبی انشاد کرد.

خلاصه اینکه مرثیه خوان اگر خواست به آن ثواب‌های موعود برسد باید با نیتی خالص هدف مقدس حسینی علیه‌السلام را در لباس اشعار صحیح در برابر جمعیت مجسم کند و منظور ائمه علیهم‌السلام همین بود و انتظارشان از شیعه همین است.

مداح دیگر این خاندان را بشناسید

ابن حجر سنی در صواعق محرقه[۲] نقل کرده که سالی هشام بن عبدالملک در زمان خلافت پدرش به حج رفت، در حالی که طواف می‌کرد، خواست دست به حجرالاسود بکشد، اما از بس جمعیت زیاد بود نتوانست و با اینکه وی پسر خلیفه بود، مردم به او اعتنا نکرده برایش راه باز نکردند، دستور داد منبری برای او نصب کردند و بر منبر نشست و اطرافیان او و عدّه‌ای از اهل شام دور او نشسته بودند، در این هنگام

۱. تاریخ ابی مخنف، ج ۷، ص ۲۲۳ و مجمع البلدان، ج ۲، ص ۳۳۵. (داستان مزبور مفصل بود، خلاصه کردم).
۲. صواعق، ص ۱۲۳، ط مصر.

حضرت سیدالسّاجدین، امام زین العابدین علیه‌السلام وارد شد، در حالی که لباس احرام پوشیده بود و صورتش از زیبایی می‌درخشید و در پیشانی مبارکش اثر سجده نمایان بود، و شروع به طواف فرمود، همین که مقابل حجر الأسود رسید، مردم به ملاحظهٔ هیبت و جلالت و عظمت آن حضرت، از اطراف حجر الاسود کنار رفتند تا امام سجاد علیه‌السلام حجرالاسود را بوسید، هشام که این منظره را تماشا می‌کرد در غیظ و غضب شد، مردی از اهل شام چون این عزت و عظمت را مشاهده کرد، از هشام سؤال کرد که این شخص کیست که مردم به این مرتبه از او هیبت می‌برند و برایش احترام قائلند؟

هشام برای این‌که اهل شام آن جناب را نشناسند، گفت: او را نمی‌شناسم، فرزدق شاعر که در آن‌جا حاضر بود، گفت: اگر هشام او را نمی‌شناسد، من آن حضرت را خوب می‌شناسم؛

گفت من می‌شناسمش نیکو زو چه پرسی به سوی من کن رو

آن مرد شامی گفت: او کیست؟ فرزدق گفت:

هذا الّذی تَعْرِفُ البَطحاءُ وَطأَتَهُ وَالبَیتُ یَعْرِفُه وَ الْحِلُّ وَالحَرَمُ

این مرد کسی است که سنگریزه‌های مکه جای پای او را می‌شناسد، خانهٔ خدا کعبه و بیابانها از حِلّ و حَرَم او را می‌شناسند.

هذا ابْنُ خَیْرِ عِبادِاللّهِ کُلِّهِمُ هٰذا التّقیُ النَّقیُ الطّاهِرُ العَلَمُ

این فرزند بهترین همهٔ بندگان خدا است، این همان مرد پرهیزکار و پاکیزه و پاکی است که پرچم و نشانهٔ (خدا در روی زمین) است.

إذا رَآتْهُ قُرَیشٌ قـالَ قـائِلُها اِلیٰ مَکارِمِ هذا یَنْتَهِی الکَرَمُ

هرگاه قریش او را دیدار کنند گویندهٔ ایشان گوید: به جوان‌مردی‌ها و بزرگواری‌های این مرد، کَرَم و جوان‌مردی پایان پذیرد.

یَکادُ یُمسِکُها عِـرْفانَ راحـتِهِ رُکْنُ الحَطیمِ إذا مٰا جٰاء یَسْتَلِمُ

هنگامی که برای دست کشیدن وبوسیدن حجرالاسود می‌آید نزدیک است رکن حطیم (حطیم آن قسمت از دیوار میان حجرالاسود و درب کعبه است) به خاطر شناخت و معرفت نسبت به آن حضرت، دست آن جناب را نگهدارد.

وَ لَیْسَ قَولُکَ مَنْ هٰذا بِضائِرِهِ اَلعُرْبُ تَعْرِفُ مَن أنْکَرتَ وَالعَجَمُ

ای هشام! اینکه گفتی او را نمی‌شناسم و منکر شدی، به او لطمه نمی‌زند، زیرا عرب و عجم آن حضرت را می‌شناسند.

هذا ابنُ فٰاطِمَةَ إن کُنْتَ جٰاهِلَهُ بِجَدِّهِ انبیاءُ اللّٰـهِ قَـدْ خُـتِموا

اگر آن جناب را نمی‌شناسی، او پسر فاطمه علیها السلام است و جدش خاتم انبیا است.

مُقَدَّمٌ بَعْدَ ذِکْرِ اللّٰهِ ذِکْـرُهُم فِی کُلِّ بِرٍّ وَ مَخْتُومٌ بِهِ الکَلِمُ

بعد از ذکر خدا، ذکر اینها بر هر ذکری مقدم است، و در هر نیکی اول و آخر، اینها هستند.

مٰا قٰالَ لاقَطُّ اِلّٰا فِـی تَشَـهُّدِهِ لَولاٰ التَّشَهُّدُ کانَتْ لائُهُ نَعَمُ...

هرگز «نه» نگفت؛ مگر در شهادتش به توحید و نبوت (یعنی اَشْهَدُ

أَنْ لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللّٰه و أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله که اگر شهادتش (به توحید و نبوت) نبود «نه» آن بزرگوار «آری» بود (و هرگز دست رد به سینه کسی نزد).

ابن حجر می‌گوید: همین که فرزدق این اشعار را خواند هشام غضب کرد و مقرّری فرزدق را قطع نمود و گفت: چرا مثل این اشعار را دربارهٔ ما نگفتی؟

فرزدق گفت: جدّی مثل جدّ علی بن الحسین علیهماالسلام و پدری مثل پدر او و مادری مثل مادر او بیاور تا مثل همین اشعار را دربارهٔ تو بگویم.

هشام فرزدق را زندانی کرد.

امام سجاد علیه‌السلام دوازده هزار درهم برای فرزدق فرستاد و پیام داد که اگر بیش از این داشتم می‌فرستادم.

فرزدق پول‌ها را برگرداند و گفت: من برای خدا شما را مدح و معرفی کردم نه برای عطا و بخشش، حضرت سجاد علیه‌السلام مجدداً پول را برگرداند و پیام داد که ما چیزی را که هبه کردیم، پس نمی‌گیریم.[1]

مؤلف: این نیز یکی از مداحان اهل بیت بود و آنگونه که دیدید در برابر دشمن سرسخت آن خاندان، با آن اشعار بسیار جالب و حساس، امام را ستود و دشمن آن حضرت را مفتضح و رسوا نمود و گفت: برای خدا مدحش کردم، یعنی قصدم للّه بود.

---

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۴.

حاجی نوری و مرثیه خوان‌های نالایق

مرحوم حاجی نوری اعلی اللّه مقام استاد حاج شیخ عباس قمی رحمه‌الله در کتاب لؤلؤ و مرجان که راجع به مرثیه خوانی و مرثیه‌خوانان است و در خصوص مرثیه نوشته است دو موضوع را شرط اول مرثیه‌خوانی ذکر کرده: اول خلوص نیّت، دوم راستی و راستگویی. و در اطراف این دو مطلب بحث می‌کند و می‌فرماید:

یکی از علمای بزرگ هند به من نامه‌ای نوشت و از وضع مرثیه‌خوانی در هند شکایت کرد که مرثیه خوانان اینجا زیاد دروغ می‌گویند و از من خواسته که کتابی در این باره بنویسم شاید جلو دروغ‌ها گرفته شود، لکن این عالم هندی گمان کرده است که فقط در هند مرثیه خوان‌ها دروغ می‌گویند و در ایران و سایر بلاد اسلامی همه مرثیه‌خوانان راست‌گو و مرثیه‌های صحیح تحویل می‌دهند. دیگر نمی‌داند که مرکز پخش روضهٔ دروغ اینجاهاست. (بعد می‌فرماید:) و این تقصیر علما است که جلوگیری نمی‌کنند. تقصیر اهل علم است که مراقب نیستند، اگر اهل علم از این دروغ‌ها جلوگیری می‌کردند کار به این خرابی نمی‌رسید و مرثیه خوانان به این درجه بی‌باک و متجری نمی‌شدند و مذهب حقهٔ امامیه و اهلش به این درجه مورد مسخره قرار نمی‌گرفتند و این مجالس شریفه به این اندازه بی‌رونق و بی‌برکت نمی‌شد.

پایان کلام حاجی نوری رحمه‌الله.

مؤلف: بعضی گمان می‌کنند که منظور و هدف تنها گریاندن است، لذا تمام فکرشان این است که مردم را بگریانند ولو با دروغ‌های شاخ‌دار، و با تهمت و حرفهای خلاف شأن ائمه علیهم‌السلام. در صورتی که این فکر غلط و خطای محض است و اگر بنا بود که هدف تنها گریاندن باشد دیگر نیازی به مرثیه خواندن و اسم حسین علیه‌السلام بردن نبود، می‌گفتند مردم را بگریانید ولو به وسیلهٔ آلات ساز و نواز.[1]

ای اشک ماتمت به رخ ملت آبرو
وی از طفیل خون تو اسلام سرخ رو
اسلام زنده کردی و خود کشته گشته‌ای
وی یافته ز فیض تو دین نبی علو

❊ ❊ ❊

۱. معروف است که روزی سیف الدوله با گروهی از رجال و درباریان نشسته بود، ناگاه ابونصر فارابی با لباس محلی مخصوصی به طور ناشناس وارد مجلس شد و در صدر مجلس برای خود جا باز کرد و بلافاصله از کیسهٔ خود چند عدد نی بیرون آورد و آنها را مرتب کرد و شروع به نواختن و دمیدن در آنها نمود و تمام حاضرین را خنداند. بعد ترتیب نی‌ها را عوض کرد و طوری نی زد که تمام حاضرین گریان شدند، سپس ترتیب نی‌ها را عوض کرد و به گونه‌ای نواخت که همه حاضران و حتی دربانان خوابشان برد و همینکه خواب رفتند از مجلس خارج شد و دربانان هم از رفتن او آگاه نشدند.
خلاصه اگر صرف گریاندن و اشک ریختن اثر داشت با آلات ساز و نواز هم به خوبی ممکن بود مردم را گریاند. پس معلوم می‌شود که هدف چیز دیگری است و آن اجرها و ثوابها در صورتی است که انسان به قصد قربت و برای خدا مرثیه بخواند و آنگونه که ائمه علیهم‌السلام خواسته‌اند مشی نماید.

بخش ششم

برخی اشعار و مراثی

سلام ما سلام ما به خاک کربلای تو
سلام ما سلام ما به صحن و بارگاه تو
سلام ما سلام ما به زینب و سکینه‌ات
سلام ما سلام ما به تلّ زینبیه‌ات
سلام ما سلام ما به همّت و به صبر تو
سلام ما سلام ما به زائران قبر تو
سلام ما سلام ما به اکبر و به اصغرت
سلام ما سلام ما به نازنین برادرت
سلام ما سلام ما به آه جان گداز تو
سلام ما سلام ما به آخرین نماز تو
سلام ما سلام ما به جسم پاره پاره‌ات
سلام ما سلام ما به ناله‌های خواهرت
سلام ما سلام ما به جسم پاک و اطهرت

□ ■ □

الهی سنگرم آماده کن، جنگیدنش با من
تو توفیق شهادت ده، به میدان رفتنش با من
بهای خون من باشد شفاعت از گنه‌کاران
عنایت کن تو این منصب، بخون غلطیدنش با من
جوانان را به میدان شهادت رهبری باید
تو اکبر را مهیا کن، کفن پوشاندنش با من
دو گل از مجتبی باقی است ای محبوب بی همتا
پذیرا شو تو از او، زحمت گل چیدنش با من
عَلَم کردم قد مردی که قدقامت، علم گردد
علم را دست عباسم بده کوبیدنش با من
بشوق دیدن شش ماهه‌ای، شش ماهه می‌گوید
که ای تیر سه شعبه گریه کن، خندیدنش با من
چو زینب این سخنها را شنید از پور زهرا گفت
اگر خنجر ببرد حنجرت، بوسیدنش با من

□ ■ □

طُوبیٰ لِاَرْضٍ حَلَّ فی أَکْنافِها
جَسَدُ الْحُسَیْنِ فَطابَ ذاکَ الْمَوْضِعُ
قَدْ قُدِّسَتْ أَرْضُ الطُّفوُفِ وَ بوُرِکَتْ
لَمَّا اعْتَدیٰ لَکَ فیٰ ثَراهاٰ مَضْجَعُ
لَکَ تُرْبَةٌ فیهاَ الشَّفاءُ، وَ قُبَّةٌ
فیهاَ الدُّعاءُ اِلَی الْمُهَیْمِنِ یُرْفَعُ

□ ■ □

ندا آمد که دریای محبت در تلاطم‌ها است
بگفتا کشتی بی بادبان را لنگری دارم
ندا آمد که صیاد قضا را صید در کار است
بگفتا قاسم و عباس و عون و جعفری دارم
ندا آمد که نیکوتر از این‌ها صید می‌خواهد
بگفتا هیجده ساله علیّ اکبری دارم
ندا آمد که شمشیر از تو دارد چشم انعامی
بگفتا بار الها بهر خنجر حنجری دارم
ندا آمد غل و زنجیر دشمن را چه خواهی کرد
بگفتا عابد بیمار زار لاغری دارم
ندا آمد که سیلی صورت گل برگ می‌خواهد
بگفتا چون سکینه یک پریشان دختری دارم
ندا آمد چه داری مایهٔ بازار محنت را
بگفتا بارالها همچو زینب یک مهینه خواهری دارم
ندا آمد که در ویرانه باشد جای ناموست
بگفتا نیست باکم چون‌که گنج محشری دارم

□ ■ □

آن اباالفضل که خوانند مه انجمنش
ای فدای نفس قدسی او جان منش

آیت صولت و شرمندگی و عزّ و وقار
روشن از چهرهٔ تابنده وجه حسنش
به جوان مردی و سقایی و پرچم داری
جامه‌ای دوخته خیاط ازل بر بدنش
به سخن لب چو گل باغ و لایت بگشود
خم فلک گشت که تا بوسه زند بر دهنش
آن چنان تاخت به میدان شهادت که فلک
آفرین گفت بر آن بازوی لشکر شکنش
خواست دستش چو رسد زود به دامان وصال
شد جدا زودتر از سایر اعضاز تنش

□ ■ □

آمد به خیمه‌گاه و وداع حرم نمود
در اهل بیت شور قیامت به پا نمود
این را نشاند در بر و بر رخ فشاند اشک
آن را گذاشت بر دل و از دل کشید آه
بر کودکان نمود به حسرت همی نگاه
وز خیمه‌گاه، گشت روان سوی حرب‌گاه
او سوی رزمگاه شد و در قفای او
فریاد وا اخاه شد و بانگ وا آباه

□ ■ □

لبـــاس کـــهنه بـــپوشید زیـــر پـــیرهنش
که تا برون نکند خصم بـد مـنش ز تـنش
لباس کهنه چه حاجت که زیـر سـمّ سـتور
تـنی نـماند کـه پـوشند جـامه یـا کـفنش
نه جسم یوسف زهرا چنان لگدکوب است
کـزو تـوان بـه پـدر بُـرد بـوی پـیرهنش

□ ■ □

به مـرکز بـاز شـد سُـلطان ابـرار
که آسـاید دمـی از زخـم پـیکار
فلک سنگی فکند از دست دشمن
بـــه پـــیشانی وجـــه‌الله اَحســـن
چو زد از کینه آن سـنگ جـفا را
شکست آیـــــینهٔ ایـــزد نـــما را
که‌گلگون‌گشت روی عشق سرمد
چـــو در روز اُحُـد روی مـحمّد
به دامان کرامت خواست آن شـاه
که خون از چهره بزداید به ناگاه
دلی روشن‌تر از خورشید روشـن
نمایان شد ز زیـر چـرخ جـوشن
یکی الماس وش تـیری ز لشکـر
گرفت اندر دل شه جـای تـا پـر
به شکـر وصـل فـخر نسـل آدم
به رو اُفتاد و می‌گفت اندر آن دم
تـرکت الخـلق طـرّاً فـی هَـواکـا
و اَیْـتَمْتُ العـیالَ لِکَـیْ اَراکـا
ولو قـطعتنی فـی الحب اربـاً
لَـما حَـنَّ الْـفُؤادُ اِلی سِـواکـا

□ ■ □

شب یازدهم محرم

اگر صبح قیامت را شبی هست، آن شب است امشب
طبیب از من ملول و جان ز حسرت بر لب است امشب
برادر جان یکی سر بر کن از خواب و تماشا کن
که زینب بی تو چون در ذکر یارب یارب است امشب
جهان پر انقلاب و من غریب، این دشت پر وحشت
تو در خواب خوش و بیمار در تاب و تب است امشب
سرت مهمان خولی و تنت با ساربان همدم
مرا با هر دو اندر دل، هزاران مطلب است امشب
صبا از من به زهرا گو بیا شام غریبان بین
که گریان دیدهٔ دشمن، به حال زینب است امشب

□ ■ □

خیمه‌ها می‌سوزد و شمع شب تارم شده
در شب بیماریم آتش پرستارم شده
پیش از این سقای ما بودی علمدار حسین
امشب امّا جای او، آتش علمدارم شده
بس که اشک آمد به چشمم خواب شب را راه نیست
درد آتش از چه در چشمان خونبارم شده

□ ■ □

ای بانوی بهشت بیا حال ما ببین — ما را به صد هزار بلا مبتلا ببین
بنگر به حال زار جوانان هاشمی — مردانشان شهیدو زنان درعزاببین

در زیارت ناحیه مقدسه است که:

وَ أَسْرَعَ فَرَسُکَ شارِداً الی خِیامِکَ قاصِداً مُحَمْحِماً (مُهَمْهِماً) باکِیاً، فَلَمّا رَأَیْنَ النِّساءُ جَوادَکَ مَخْزِیّاً، وَ نَظَرْنَ سَرْجَکَ عَلَیْهِ مَلْوِیّاً، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ، ناشِراتِ الشُّعُورِ، علی الْخُدُودِ لاطِماتٍ، الْوُجُوهَ سافِراتٍ، وَ بِالْعَوِیلِ داعِیاتٍ، وَ بَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلاتٍ وَ إِلی مَصْرَعِکَ مُبادِراتٍ.

وَ الشِّمْرُ جالِسٌ عَلی صَدْرِکَ، مُولِغٌ سَیْفَهُ عَلی نَحْرِکَ، قابِضٌ عَلی شَیْبَتِکَ بِیَدِهِ، ذابِحٌ لَکَ بِمُهَنَّدِهِ، قَدْ سَکَنَتْ حَواسُّکَ، وَخَفِیَتْ أَنْفاسُکَ، وَ رُفِعَ عَلَی الْقَناةِ رَأْسُکَ، وَ سُبِیَ أَهْلُکَ کَالْعَبِیدِ، وَ صُفِّدُوا فِي الْحَدِیدِ، فَوْقَ أَقْتابِ الْمَطِیّاتِ، تَلْفَحُ وُجُوهَهُمْ حَرُّ الْهاجِراتِ، یُساقُونَ فِي الْبَرارِي وَ الْفَلَواتِ، أَیْدِیهِمْ مَغْلُولَةٌ إِلَی الْأَعْناقِ، یُطافُ بِهِمْ فِي الْأَسْواقِ...

(بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۲).

□ ■ □

زینب دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام با جدّ بزرگوار خود صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین درد دل می‌کند:

«یا مُحَمَّداهُ صَلّیٰ عَلَیْکَ مَلیکُ السَّماءِ، هٰذا حُسَیْنٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّماءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضاءِ، مَحْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفا، مَسْلوبُ الْعِمامَةِ وَ الرِّداءِ، بِأَبی مَنْ أَضْحیٰ عَسْکَرُهُ یَوْمَ الْاِثْنَیْنِ نَهْباً، بِأَبی مَنْ لا غائِبُ فَیُرْتَجیٰ، وَ لا جَریحٌ فَیُداوی، وَ بَناتُکَ سَبایا، إِلَی اللّٰهِ الْمُشْتَکی».

□ ■ □

پس بـا زبـان پـر گـله آن بـضعهٔ بـتول
رو در مـدینه کـرد کـه یـا ایـها الرسـول
ایـن کشـتهٔ فـتاده بـه هـامون حسـین تـوست
وین صید دست و پازده در خون حسین توست
این مـاهی فـتاده بـه دریـای خـون کـه هست
زخم از ستاره بر تنش افـزون حسـین تـوست

□ ■ □

پس روی در بقیع و به زهرا خطاب کـرد
مـرغ هـوا و مـاهی دریـا کـباب کـرد
کای مونس شکسته دلان حـال مـا بـبین
ما را غریب و بی کس و بی اقـربا بـبین
اولاد خـویش را کـه شـفیعان مـحشرند
در ورطـهٔ عـقوبت اهـل دغـا بـبین

□ ■ □

خاموش محتشم کـه دل سـنگ آب شـد
بـنیاد صـبر و خـانهٔ طـاقت خـراب شـد
خاموش محتشم که از این شعر جـانگداز
مـرغ هـوا و مـاهی دریـا کـباب شـد

□ ■ □

بازگشت زینب علیها السلام به مدینه

برخیز حال زینب خونین جگر بپرس
از دختر ستم زده حال پسر بپرس
با کشتگان به دست بلا گر نبوده‌ای
من بوده‌ام حکایتشان سر به سر بپرس
از ماجرای کوفه و از سرگذشت شام
یک قصّه ناشنیده حدیث دگر بپرس
از کودکانت از سفر کوفه و دمشق
پیمودن منازل و رنج سفر بپرس
دارد سکینه از تن صد پاره‌اش خبر
حال گُل شکفته ز مرغ سحر بپرس
از چشم اشکبار و دل بیقرار ما
کردیم چون به سوی شهیدان گذر بپرس
بال و پرم ز سنگ حوادث به هم شکست
برخیز حال طایر بشکسته پر بپرس

□ ■ □

ای شه آزاده حسین شهید — مثل قیام تو دگر کس ندید
دین بود ارزنده ز آثار تو — عقل بود زنده ز پیکار تو
عدل و فضیلت شرف و افتخار — از تو بود در همه جا یادگار
خون تو بخشید به قرآن حیات — داد قیام تو جهان را نجات
رفت سرت بر سر نی لیک سر — خم ننمودی به بَرِ زور و زر

ننگ مذلّت ننمودی قبول — خیره شد از کار تو چشم عقول
کرب‌وبلای تو یکی گلشن است — چشم دل از دیدن آن روشن است
هر طرفش تازه گلی غرق خون — گشته بشر را به خدا رهنمون
آید از آن گلشن خوش رنگ آب — نغمهٔ سر باختن و انقلاب
خیزد از آن نفحهٔ فرزانگی — رائحهٔ همّت و مردانگی
آید از آن باغ، نسیم وفا — عالم جان را همه بخشد صفا
کرب‌وبلا مکتب آزادگی است — مکتب جانبازی و دلدادگی است
رسم شده این سخن آن‌جا بخون — کی بشر افسرده مباش و زبون
خیز بر افراد ستمگر به جوش — رعد شو و سخت برآور خروش
خیز بینداز به ره، سیل خون — کاخ ستم را بنما واژگون
خیز چو مردان مجاهد بکوش — چند کشی ذلّت و مانی خموش

□ ■ □

درس آزادی به دنیا داد، رفتار حسین علیه‌السلام
بذر همّت در جهان افشاند، افکار حسین علیه‌السلام
جان خود را در ره صدق و صفا از دست داد
زین سبب تا حشر باشد گرم، بازار حسین علیه‌السلام
با قیام خویش بر اهل جهان معلوم کرد
تابع اهل ستم گشتن بود عار حسین علیه‌السلام
حق و باطل را به خون خویش کرد از هم جدا
آری آری تا ابد بر جاست آثار حسین علیه‌السلام

زنـــــدگی پـــیکار بـــاشد در ره انـــدیشه‌ها
باشد این گـفتار شـیرین و گـهربار حسـین علیه‌السلام
گر نداری دیـن بـه عـالَم، لااقـل آزاده بـاش
ایـن کـلام نـغز مـی‌باشد، ز گـفتار حسـین علیه‌السلام
مرگ با عـزّت ز عـیش در مـذلّت بـهتر است
نغمه‌ای مـی‌باشد از لعـل دُرر بـار حسـین علیه‌السلام
نی ریاست، نی دو رنگی، نی دغل در کار بود
بـــهر تـرویج حـقیقت بـود پـیکار حسـین علیه‌السلام
جان و مـال و یـاورانش شـد فـدای راه حـق
رادمـردان را بـود سـرمشق رفـتار حسـین علیه‌السلام
داد درس یـــاری و جـــانبازی و مـــردانگـی
بر همه اهل جـهان، عـبّاس سـردار حسـین علیه‌السلام

□ ■ □

محتشم کاشانی رحمه‌الله فرموده است:

بر خوان غم چو عـالمیان را صـلا زدنـد
اول صـــلا بـــه ســـلسلهٔ انـــبیا زدنـــد
نوبت بر اولیا چـو رسـید آسـمان طـپید
زان ضربتی که بر سـر شـیر خـدا زدنـد
آن در کـه جـبرئیل امـین بـود خـادمش
اهل سـتم بـه پـهلوی خـیر النسـا زدنـد

پس اخگـــری ز آتش المـــاس ریـــزها
افـــروختند و بـــر حسـن مـجتبی زدنـد
وز تـــیشه ســـتیزه در آن دشت کـوفیان
بس نـــخل‌ها ز گـــلشن آل عـــبا زدنـــد
پس ضربتی کز آن جگر مصطفی شکافت
بـــر حـــلق تشـنهٔ خـلف مـرتضی زدنـد
اهـــل حـــرم دریـده گـریبان گشـاده مـو
فـــــریاد بـــــر در حـــرم کـــبریا زدنـــد

□ ■ □

کشـتی شکست خـوردهٔ طـوفان کـربلا
در خاک و خون طپیده به میدان کـربلا
گر چشم روزگار بر او فاش می‌گریست
خـــون مـی‌چکید از سـر ایـوان کـربلا
نگرفته دست دهر کلابی به غـیر اشک
ز آن گل که شد شکفته به بستان کربلا
از آب هـــم مـــضایقه کـــردند کـوفیان
خـوش داشـتند حـرمت مـهمان کـربلا
بودند دیو و دد همه سیراب و می‌مکید
خـــاتم ز قـــحط آب ســـلیمان کـربلا
ز آن تشنگان هنوز به عـیوق مـی‌رسد
فـــــریاد العـــطش ز بـــیابان کـــربلا

آه از دمی که لشگر اعدا نکـرده شـرم
کـــردند رو بـــه خـیمهٔ سـلطان کـربلا

□ ■ □

روزی که شد به نـیزه سـر آن بـزرگوار
خورشید سر بـرهنه بـر آمـد زکـوهسار
موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه
ابـری بـبارش آمـد و بگـریست زار زار
گـــفتی تـمام زلزله شـد خـاک مـطمئن
گـــفتی فـــتاد از حـــرکت چـــرخ بـیقرار
عرش آنچنان به لرزه در آمد که چرخ پیر
افتاد در گـمان کـه قـیامت شـد آشکـار
آن خیمهٔ که گیسوی حورش طـناب بـود
شد سرنگون ز بـاد مـخالف حـباب وار
جمعی که پاس محملشان داشت جـبرئیل
گشتند بی عماری و مـحمل شـتر سـوار
تا آنکه سـر زد ایـن عـمل از امت نـبی
روح الامین ز روی نبی گشت شـرمسار
وانگه زکوفه خیل حرم رو به شـام کـرد
نوعی که عـقل گـفت قـیامت قـیام کـرد

□ ■ □

در حـــربگاه چـــون ره آن کـــاروان فـتاد
شور و نشـور و واهـمه را در گـمان افـتد

هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند
هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد
هر جا که بود آهویی از دشت پاکشید
هر جا که بود طایری از آشیان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت به باد رفت
چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد
بر زخمهای کاری تیر و سنان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان
بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعرهٔ هذا حسین از او
سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد

□ ■ □

جودی خراسانی:

خواهر برو به خیمه که جانم برآمده
عمرم تمام گشته اجل بر سر آمده
خواهر برو به خیمه که از بهر کشتنم
شمر لعین گرفته به کف خنجر آمده
خواهر برو که نوک سنان ساخت کار من
کامم دگر ز فیض شهادت بر آمده
خواهر برو که حالتِ جان دادنم رسید
زین تیر و نیزه‌ای که بر این پیکر آمده

خواهر برو کـه کـار حسـینت تـمام شـد
خواهر برو که صبح امـید تـو شـام شـد
خواهر برو که طـایر روحـم ز سـر شـده
بس نـوک نـیزه بـر جگـرم کـارگر شـده
خـــواهـــر بـرو مـدار دگـر انـتظار مـن
خواهر برو که نوک سنان ساخت کار مـن

□ ■ □

مگر به کرب و بـلا آب قـیمت جـان بـود
که از عطش بـه فـلک نـالهٔ یـتیمان بـود
کـــفن دریـغ مگـر بـود بـهر شـاه شـهید
که تا سه روز تنش روی خاک عریان بود
بـه زیـر سـایهٔ چـتر زر ابـن سـعد لعـین
عـــزیز فـــاطمه در آفـــتاب سـوزان بـود
ز کـــینه فـــرقهٔ بـــی آبـــرو زدنـــد آتش
ســـرادقـی کـه در او جـبرئیل دربـان بـود
گلوی جـمله تـر از آب خـوشگوار فـرات
به حلق خشک علی اصغر آب پیکان بـود

□ ■ □

چرا از همرهان دوش ای سر خونین جدا بودی؟
چرا پر خاک و پر خاکستری دیشب کجا بودی؟
که بر روی جراحات سـرت پـاشیده خـاکسـتر؟
مگـر درد تـو را ایـنگونه دارویـی دوا بـودی؟

بـــه مـهمانی چـرا در خـانهٔ بـیگانگان رفـتی؟
بریدی از چه با مـا، روزی آخـر آشـنا بـودی؟
گـــرفتار جـــفای شـــمر مـــا بـــودیم دیشب را
تو در دست که ای سر، تا سحرگه مبتلا بـودی؟
ترا چون بود سر در کـوفه تـن در کـربلا جـانا؟
دل ما سـوی کـوفه چشـم مـا در کـربلا بـودی
یکی گوید تو را جا بـود در کـنج تـنور ای سـر
یکی گوید به زیـر طشت پـنهان از جـفا بـودی
نه در خورد تو بود ای گنج شایان کنج مـطبخ‌ها
تو آخر روزی ای سر زینت عرش خـدا بـودی

□ ■ □

نه ذوالجناح دگر تاب اسـتقامت داشت
نه شاه تشنه لبان بر جدال طاقت داشت
هوا ز جور مخالف چو قـیرگون گـردید
عزیز فاطمه از اسب سـرنگون گـردید
بلند مرتبه شـاهی ز صـدر زیـن افـتاد
اگر غلط نکنم عـرش بـر زمـین افـتاد

□ ■ □

شـــمیم جـــانفزای کـــوی بـــابم مـــرا انـدر مشـام جـان در آیـد
گمانم کـربلا شـد عـمه نـزدیک که بوی مشک ناب و عنبر آیـد
به گـوشم عـمه از گـهوارهٔ گـور در این صحرا صدای اصـغر آیـد
مـــهار نـاقه را یک دم نگـهدار کـــه اســـتقبال زنـها اکـبر آیـد

ولی ای عـــمه دارم التـماسی قـبول خـاطر زارت گـر آیـد
که چون اندر سـر قـبر شـهیدان تـو را از گـریه کـام دل بـر آیـد
در این صحرا مکن منزل که ترسم دوباره شمر دون بـا خـنجر آیـد

□ ■ □

ای شـهیدی کـه لب تشـنه بـریدند سـرت
لاله سـان سـوخت ز داغ عـلی اکـبر جگـرت
تشـنه لب هـیچ مسـلمان نکشـد کـافر را
تو چـه کـردی کـه لب تشـنه بـریدند سـرت
تشنه و بی‌کس و دل خسته و بی یار و غریب
نـه طـبیبی بـه کـنار و نـه انـیسی بـه بـرت
بـر لب خشک تـو آبـی پسـر سـعد نـریخت
بـا وجـودی کـه بـدی سـاقی کـوثر پـدرت
نـامۀ تشـنه لبـان را بـبر ای بـاد صـبا
بـه سـر تـربت زهـرا اگـر افـتد گـذرت
بگـو ای بـانوی جـنت سـری از غـرفه بـرآر
غرقه در لجۀ خون بـین تـن شـمس و قـمرت
روزی آخـر خـبری از دل بـیمار بـپرس
مگـر از حـالت بـیمار نـباشد خـبرت

□ ■ □

زینب چو دید پیکر آن شـه بـروی خـاک
از دل کشید نـاله بـه صـد درد سـوزناک

کای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن
احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن
ای وارث سریر امامت به پای خیز
بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
طفلان خود به ورطهٔ بحر بلا نگر
دستی به دستگیری ایشان دراز کن
برخیز صبح شام شد ای میر کاروان
ما را سوار بر شتر بی جهاز کن
یا دست ما بگیر و از این دشت پر هراس
بار دگر روانه به سوی حجاز کن

□ ■ □

فلک با عترت خیر البشر لختی مدارا کن
مدارا کن به آل اللّه و شرم از روی زهرا کن
فلک آن شب که خرگاه ولایت را زدی آتش
دو کودک از میان گم شد بگرد ای چرخ و پیدا کن
به صحرا ام کلثوم است و زینب هر دو در گردش
تو هم با این دو خاتون جستجو در کوه و صحرا کن
اگر پیدا نگشتند این دو طفل نازنین امشب
مهیای عقوبت خویش را از بهر فردا کن
گمانم آنکه با زاری به زیر خار جان دادند
تو گلهای نبوّت را به زیر خار پیدا کن

یکتا گهری ز صدر زین افتاده آویزهٔ عرش بر زمین افتاده
افسوس که در واقعهٔ کربُ بلا از خاتم انبیا نگین افتاده

□ ■ □

روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حسین از من است و من از حسینم، خدا دوستِ حسین را دوست دارد»؛ **«حُسَیْنٌ مِنّی وَ اَنَا مِنْ حُسَیْن، اَحَبَّ اللّٰهُ مَنْ اَحَبَّ حُسَیْناً».**[1]

حسین بن علی کو نور عین مصطفی بودی
سرور سینهٔ بی‌کینهٔ خیرالنسا بودی
چو جدّ و باب و مادر آن جهانِ دانش و بینش
وجودش باعث ایجادِ کلّ ماسوی بودی
فغان و آه از آن روزی که آن سلطان کم لشکر
به دشت کربلا غمگین ز جور اشقیا بودی
به حنجرش خنجرش بنهاد چون شمر از پی کُشتن
هنوزش لعل لب مشغول بر ذکر خدا بودی
شدش خاک زمین کربلای پر بلا بستر
شهی کز پرّ جبریل امینش متکا بودی
قرین اشک و آه از جور و ظلم لشکر اعدا
به دشت نینوایش اهل بیت بینوا بودی
جناب سید سجاد از خوف بداندیشان
تن زار و رخ زردش بسان کهربا بودی

---

۱. بحار، ج ۴۳، ص ۲۹۶.

خـــرم دلی کـــه مـــنبع انـــهار کـــوثر است
کـــوثر کـــجا ز دیـــدهٔ پـــر اشک بـهتر است
نام حسـین و کـرب بـلا هـر دو دل ربـا است
نـــام عـــلی اکـــبر از آن دل‌ربـــاتر است
رفـــتم بـــه کـــربلا بـــه سـر قـبر هـر شـهید
دیـــدم کـه مـرقد شـهدا مشک و عـنبر است
هـر یک مـزار و مـرقدشان چـارگوشه داشت
شش گوشه یک مزار، در آن هفت کشور است
پـرسیدم از کسـی سـببش را بـه گـریه گـفت
پـــایین پـــای قـــبر حســـین قـبر اکـبر است
پـــــایین پـــــای قـــبر عـــلی‌اکـــبر جـــوان
هفتاد و یک شـهید چـو خـورشید انـور است
بـــر دست راست قـــبر یکـــی پـیر جـلوه‌گـر
زان گـــــوشهٔ رواق کـــــه نـــزدیکی در است
پـــرسیدم از مـــخادم آن کـین مـزار کـیست؟
گـــفتا حـــبیب نـــور دو چشـــم مـظاهر است
رفـــتم بـــه خـیمه گـاه، شـنیدم بـه گـوش دل
دیـــدم صـــدای زیـــنب مـظلوم اطـهر است
رفـــــتم بـــــه ســـوی خـــیمهٔ بـــیمار کـــربلا
دیدم که با دو صد غـم و افـغان بـرابـر است

نـــزدیک نـــهر عـــلقمه دیـــدم یکـی شـهید
گـــفتم چـــرا جـــدا ز شـــهیدان دیگـــر است
گـــفتا خـــموش بـــاش کـــه عـــباس بـا وفـا
مـــــنظور او ادب بـــه جـــناب بـــرادر است

□ ■ □

هالهای بر چهره از نـور خـدا دارد حسـین
جـــلوهٔ هـر پـنج تـن آل عـبا دارد حسـین
آشنای عشق را بی آشنا خواندن خطا است
در غریبی هـم هـزاران آشـنا دارد حسـین

□ ■ □

بوی بهشت میوزد از کربلای تو ای صد هزار جان گرامی فدای تو

□ ■ □

ای خرگه عزای تـو ایـن طـارم کـبود
لبریز خـون ز داغ تـو پـیمانهٔ وجـود
تنها نه خاکیان به عزای تو اشک ریز
ماتم سراست بهر تو از غیب تا شهود

□ ■ □

شـــیعیان دیگـر هـوای نـینوا دارد حسـین
روی دل بـــا کـاروان کـربلا دارد حسـین
از حریم کعبهٔ جدش به اشکی شست دست
مروه پشت سر نهاد اما صـفا دارد حسـین

می‌برد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم
بیش از اینها حرمت کوی منا دارد حسین
بس که محملها رود منزل به منزل با شتاب
کس نمی‌داند عروسی یا عزا دارد حسین

□ ■ □

این همه دانند که روز نبرد — کس نکند ناله و اظهار درد
چون به سر نعش برادر رسید — شاه چرا گفت که پشتم شکست
دید که لشکر همه در هلهله — کف زن و شادی کن و در ولوله
یعنی که شاها علمت سرنگون — جسم علم دار تو شد غرق خون
گفت فلک روز حقیری رسید — گوی به زینب که اسیری رسید
در شب آینده دگر خواب نیست — گو به سکینه که دگر آب نیست

□ ■ □

مرا امّ‌البنین دیگر نخوانید — به آه و ناله‌ام یاری نمایید
بنالم بهر عباسم شب و روز — شده آهم به جانم آتش افروز
به دشت کربلا آن مه جبینم — شنیدم بوده سقای حسینم
به دریا پا نهاد و تشنه برگشت — حسینش تشنه بود، از آب لب بست
ز نخلستان چو بر سوی حرم شد — ز دست اشقیا دستش قلم شد

□ ■ □

لب شیرین و چوب تلخ سخت است
مزن ظالم که زینب پای تخت است

□ ■ □

انّ فـی الجـنة نـهراً مـن لَـبَن لِـعَلیّ و حسـین و حسـن
گل نو رستهٔ من رو تو به خواب اصغر خستهٔ من رو تو به خـواب
حیف از جسم تـو و زخـم سـنان حیف از روی تـو و نـوک سـنان
گل و گل دستهٔ من رو تو به خواب دست و پا بستهٔ من رو تو به خواب
اصغر خستهٔ من رو تو به خـواب گل پژمردهٔ من رو تو بـه خـواب
خواب رو، خواب که بابت شـده مـات
اصـغر خسـتهٔ مـن رو تـو بـه خـواب

□ ■ □

لیتکم فی یوم عاشورا جمیعاً تـنظرونی
کیف استسقی لطفلی فابوا أن یرحمونی

□ ■ □

گفت أیا قـوم، روح پـیکرم ایـن است
آن همـه اصغر بُدَنْـد واکبـرم این است
حـجت کـبرای روز مـحشرم ایـن است
ثـانی حـیدر عـلی اصـغرم ایـن است
ایـنکه بـدین کـودکی گـناه نـدارد
یـا کـه سـر رزم ایـن سـپاه نـدارد
آب دهـید آنکـه را پـناه نـدارد
گو کـه بس افسـرده است و آه نـدارد
نـاگـه از آن قـوم ازسـعادت مـحروم
حرمله‌اش تـیر کـین فکـند بـه حـلقوم
رد شد و سر زد به قلب احمد مرسل

□ ■ □

قـــامتت را چـــو قـــضا بـهر شـهادت آراست
با قـضا گـفت مشـیت کـه قـیامت بـرخـاست
راســـتی شـور قـیامت ز قـیامت خـبری است
بـــنگرد دیـدهٔ کـج بـین اگـر از مـنظر راست
زنـده در قـبر دل مـا وطـن اصـلی تـو است
جان مـایی و تـو را قـبر حـقیقت دل مـا است
دشمنت کشت ولی نـور تـو خـاموش نگشت
آری آن جلوه که فانی نشـود نـور خـدا است
نـــه بـــقا کـــرد سـتمگر نـه بـجا مـاند سـتم
ظالم از دست شـد و پـایهٔ مـظلوم بـجا است
مـــا فـــقیریم و گـــدا بـر سـر کـوی تـو ولی
پادشاه است فقیری که در این کوچه گـدا است
تو در اول سر و جان بـاختی انـدر ره دوست
تـا بـدانـند خـلایق کـه فـنا شـرط بـقا است
رفت بر عرشهٔ نی چون سرت ای عـرش خـدا
کرسی و لوح و قلم بـهر عـزای تـو بـپا است

□ ■ □

شه فرود آمد به دشت کربلا

شه فـرود آمـد بـه دشت کـربلا　　پس بگفت بـا آن زمـین پـر بـلا
ای زمین ای تربت عنبر سـرشت　　ای به رتبت برتر از خاک بهشت

ای زمین از عرش اعلا برتری — چون مقام زاده پیغمبری
بعد از این خاک تو باشد مدفنم — تا قیامت در تو باشد مسکنم
خرّمی کن ای زمین شاهت رسید — فخر کن بر آسمان ماهت رسید
سوی تو از مکه تازان آمدم — خود نه تنها با جوانان آمدم
آمدم تا در تو جان فانی کنم — در تو هفتاد و دو قربانی کنم
این من و این اکبر و این اصغرم — قاسم و عباس و عون و جعفرم
حالیا برگو مرا مدفن کجاست — مدفن قربانیان من کجاست
راست برگو ای زمین اندر کجا — دست عباسم شود از تن جدا
گو به من قبر علی‌اکبر کجاست — قتلگاه قاسم مضطر کجاست
در کجا جسم مرا عریان کنند — پای مالم از سم اسبان کنند
در کجا شمر از قفا بُرّد سرم — ساربان اندر کجا آید برم

□ ■ □

ارمغان حسین علیه‌السلام

الهی بهر قربانی به درگاهت سر آوردم
نه تنها سر برایت، بلکه از سر بهتر آوردم
پیِ ابقاء قَد قامت، به ظهر روز عاشورا
برای گفتن اللّه اکبر، اکبر آوردم
علی را در غدیر خُم، نبی بگرفت روی دست
ولی من روی دست خود علی‌اصغر آوردم

علی انگشتر خود را به سائل داد امّا من
برای ساربان انگشت با انگشتر آوردم
پیِ آزادی نسل جوان از بند استعمار
برادر زاده‌ای چون قاسم فرّخ فَر آوردم
برای کُشتن دونان به دشت کربلا یا ربّ
چو عبّاس همایون فَرّ، امیر لشکر آوردم
برای آنکه قرآنت نگردد پایمال خصم
برای سُمّ مرکب‌ها خدایا پیکر آوردم
برای آنکه همدردی کنم با مادرم زهرا
برای خوردن سیلی سه ساله دختر آوردم
اگر با کُشتن من دین تو جاوید می‌گردد
برای خنجر شمر ستمگر حنجر آوردم
به پاس حرمت بوسیدن لبهای پیغمبر
لبانی تشنه یا رب بهر چوب خیزر آوردم

□ ■ □

الا ای جگر گوشهٔ فاطمه — که بردی دل از خلق عالم همه
من از کودکی عاشقت بوده‌ام — قبولم نما گرچه آلوده‌ام
من از ریزه خواران خوان توأم — اگر چه بدم، میهمان توأم
مبادا برانی مرا از درت — به پهلوی بشکستهٔ مادرت

□ ■ □

زینب آمد بر سر قبر حسین

زینب آمد بر سر قبر حسین — گفت با آن پاره تن، با شور و شین
اَلسَّلام ای کشتهٔ راه خدا — اَلسَّلام ای نور چشم مصطفی
اَلسَّلام ای شاه بی غسل و کفن — اَلسَّلام ای کشتهٔ دور از وطن
اَلسَّلام ای تشنهٔ آب فرات — اَلسَّلام ای کشتی بحر نجات
بهر تو امروز مهمان آمده — خواهرت از شام ویران آمده
چون تو رفتی بی‌کس و یاور شدم — دستگیر فرقهٔ کافر شدم
آتش کین کوفیان افروختند — خیمهٔ ما را به آتش سوختند
اَلغرَض از کوفه تا شام خراب — گرچه ما دیدیم ظلم بی حساب
لیک دارم شکوه‌ها از اهل شام — کز سر دیوار و از بالای بام
آه از آن ساعت که از روی غضب — زادهٔ سفیان یزید بی ادب
در حضور خواهر گریان تو — چوب می‌زد بر لب و دندان تو

حضرت قاسم

عمو فدای تو گردم بدار دست از جنگ
مکن مقاتله شاها دمی نمای درنگ
تو جنگ می‌کنی و جان برفت ز اعضایم
شکست زیر سم اسب استخوانهایم
بیا بیا که رسیده است وقت مردن من
بیا بیا که بود وقت جان سپردن من

□ ■ □

من ز سر تا پا حنابندان شدم آنچه اندر وهم ناید آن شدم

زینب کبری علیهاالسلام

در بلاغت چون علی و در صبوری چون حسن
در شهامت چون حسین و در حیا چون مادر است
از کمال علم و تقوی شد عقیله نام او
همچو زهرا از همه زنهای عالم برتر است

□ ■ □

ستم ندیده کسی در جهان مقابل زینب
نسوخت هیچ دلی در زمانه چون دل زینب
نگشت شاد دلش از غم زمانه زمانی
ز آب غم بسرشتند گوئیا دل زینب
نه آب بود نه نانی نه شمعی و نه چراغی
چو گشت کنج خرابه مقام و منزل زینب
چگونه شرح غمش را کسی تواند گفت
که جز خدای نباشد کس آگه از دل زینب
میان لشگر اعدا به راه شام نبودی
به غیر معجر نیلی به چهره حایل زینب
به دور ناقهٔ او کوفیان به عشرت وشادی
سر حسین به سنان پیش روی محمل زینب

□ ■ □

ای زمین کربلا قنداقه اصغر چه شد؟
نخل سرو قامت عباس آب آور چه شد؟
ای زمین کربلا برگو شبیه مصطفی
آن تن صد پاره اندر خاک و خون اکبر چه شد؟
ای زمین کربلا کو یوسف گم گشته‌ام
آنکه داغش زد مرا بر جان و دل اخگر چه شد؟
ای زمین کربلا نَبْوَد مرا صبر و قرار
از حسینم ده خبر آن کشته‌ی خنجر چه شد؟
ای زمین کربلا دیدم تنش عریان ولی
گو سلیمان مرا انگشت و انگشتر چه شد؟

□ ■ □

پس از تو جان برادر چه رنج‌ها که کشیدم
چه شهرها که نگشتم چه کوچه‌ها که ندیدم
به سخت جانی خود اینقدر نبود گمانم
که بی تو زنده ز دشت بلا به شام رسیدم
برون نمود در آن دم چو شمر پیرهنت را
به تن ز پنجه‌ی غم جامه هر زمان بدریدم
میان کوچه و بازار شام پای برهنه
سر از خجالت نامحرمان به جیب کشیدم
شدم چو وارد بزم یزید بازوی بسته
هزار مرتبه مرگ خود از خدا طلبیدم

بازگشت زینب علیهاالسلام به کربلا

در بر گرفت قبر برادر چو جان خویش
بر رخ فشاند اشک غم از دیدگان خویش
گفتا ز شام قافله‌ی بیکسان رسید
بردار سر ز خاک و ببین خواهران خویش
از گریه کن خموش برادر سکینه را
بی مهر بینمت ز چه بر دختران خویش

□ ■ □

آتش به آشیانهٔ مرغی نمی‌زنند گیرم که خیمه، خیمهٔ آل عبا نبود

□ ■ □

چو مرغ پر شکسته ز آشیان پریدند
به روی خار مغیلان ز بیم جان دویدند
جفا ز کعب نی و تازیانه و سیلی
بجان خویش از آن قوم بی حیا بخریدند
بغیر دشمن خونخوار اندر آن صحرا
کسی به یاری خود اندر آن دیار ندیدند
بگرد زینب مظلومه کودکان یکسر
چو هاله گِرد قمر صف زدند و صیحه کشیدند

□ ■ □

چو کار شاه و لشگر بر سر آمد / سوی خرگه سپه، غارتگر آمد
به دست آن گروه بی مروت / به یغما رفت میراث نبوت
هر آن چیزی که بُد در خرگه شاه / فتاد اندر کف آن قوم گمراه
زدند آتش هم آخر خیمه‌گه را / که سوزانید دودش مهر و مه را
بتول دومین شد در تلاطم / نمودی دست و پای خویشتن گم
گهی در خیمه و گاهی برون شد / دل از آن غصه‌اش دریای خون شد
من از تحریر این غم ناتوانم / که تصویرش زده آتش به جانم
اگر دردم یکی بودی چه بودی / وگر غم اندکی بودی چه بودی

□ ■ □

اصحاب امام حسین علیه‌السلام

ای هواخواهانِ جان‌بازِ حسین / همدم و همراه و همراز حسین
مرحبا جانهای پاک و جسم پاک / جسمتان برخاک و جانْتان بر سماک
مرحبا پروانگان سوخته / بهر آن شمعی که حق افروخته
مزد آن صبر و وفا در نشأتین / داد یزدانْتان ز دیدار حسین
تشنه لب دادید جان در پای آب / آبتان بخشد ز کوثر بوتراب
آنچنان رفتند پیش یارشان / جان فدای یارشان و کارشان
گر ندانستی بدان ای ذوفنون / معنی انا الیه راجعون

□ ■ □

عابس بن ابی شبیب شاکری

یکی از اصحاب با وفای حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام، عابس (بیض‌الله وجهه) است. این بزرگوار از ارادتمندان خاص امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده است. او مردی شجاع، عابد و نماز شب خوان و از بزرگان قبیلهٔ «هَمْدان» است، روز عاشورا چون قدم به میدان نهاد، احدی جرأت نکرد برابر او آید، شمشیر به دست به سوی لشکر عمر سعد رفت و فریاد زد: «**اَلا رَجُل، اَلا رَجُل؟**»؛ مردی نیست که به میدان آید؟ عمر سعد خطاب به لشکرش فریاد زد: وای بر شما، عابس را سنگباران کنید، از اطراف، آن جناب را سنگ زدند، آن بزرگ مرد چون چنان دید، زره از تن و خود از سر دور انداخت و به زبان حال گفت:

وقت آن آمد که من عریان شوم　　جسم بگذارم، سراسر جان شوم
آنچه غیر از شورش و دیوانگی است　　اندر این ره روی در بیگانگی است
آزمودم مرگِ من در زندگی است　　چون رهم زین زندگی، پایندگی است

***

جوشن ز بر گرفت که «ماهم» نه «ماهیم»
مغفر ز سر فکند که «بازم» نیم «خروس»

راوی گوید او را دیدم که بیش از دویست تن از لشکر را عقب می‌راند و سرانجام گردا گردش را گرفتند و شهیدش کردند. سلام‌الله علیه.[1]

تجدید چاپ با اصلاحات و اضافات
محرم الحرام ۱۴۳۹ / پاییز ۱۳۹۶

---

۱. نفس المهموم، مدح اصحاب امام حسین علیه‌السلام.

فهرست مطالب

پیش‌گفتار ۳
گریه بر امام حسین علیه‌السلام در نماز ۶
اشکال‌تراشیها و پاسخ ۶

بخش اوّل

فلسفهٔ قیام و شهادت سیدالشهدا علیه‌السلام

بذل مال و جان در راه سیدالشهداء علیه‌السلام ۱۶
روزی مثل روز امام حسین علیه‌السلام نیست ۱۷
گریه بر امام حسین علیه‌السلام عبادت است ۱۸
عزاداری و گریه بر امام حسین علیه‌السلام وظیفهٔ همهٔ مسلمانان است ۱۹
شرایط قبولی گریه و عزاداری را رعایت کنیم ۲۹
عزاداری و ثواب گریه بر امام حسین علیه‌السلام در کلمات معصومین علیهم‌السلام ۳۱
روز اول ماه محرم ۳۳

ایام محرّم و مجلس عزاداری نزد امام رضا علیه‌السلام ۳۵
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از شهادت حسین علیه‌السلام خبر داد ۳۷
اندوه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از ولادت حسین علیه‌السلام ۳۸
گریه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر سیدالشهدا علیه‌السلام ۳۹
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرزندش ابراهیم را فدای حسین علیه‌السلام کرد ۴۲
آزمایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در باره سه چیز ۴۳
گریه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر مصائب اهل‌بیت علیهم‌السلام ۴۴
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خاک کربلا را به امّ سلمه داد ۴۵
امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کربلا نماز خواند و گریه کرد ۴۶
روز قیامت، هر چشمی گریان است مگر... ..... ۴۸
گریه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حال احتضار ۴۸
حرارتی که، هرگز سرد نمی‌شود ۴۸
خواب هند و گریه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ۴۹
صیحه حضرت زهرا علیهاالسلام در صحرای محشر ۵۰
فاطمه زهرا علیهاالسلام و پیراهن و سر حسین علیه‌السلام ۵۱
شفاعت حضرت زهرا علیهاالسلام برای گریه کننده بر حسین علیه‌السلام ۵۲
گریه امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر سیدالشهدا علیه‌السلام ۵۳
روز قیامت هر چشمی گریان است جز... ..... ۵۴
گریه امیرالمومنین علیه‌السلام بر عطش سیدالشّهدا علیه‌السلام ۵۵
امام حسین علیه‌السلام برای گریه کنندگانش طلب آمرزش می‌کند ۵۶
گریه امام سجاد علیه‌السلام بر پدرش حسین علیه‌السلام ۵۷

فرشتگان، جنیان، پرندگان و آسمان‌ها بر سیدالشهدا علیه‌السلام گریه می‌کنند . ۵۸
پاداش گریه بر حسین علیه‌السلام ۵۹
امام سجّاد علیه‌السلام و گریه و روضه آن حضرت هنگام بازگشت به مدینه ۵۹
امام سجاد علیه‌السلام تا زنده بود گریه کرد ۶۱
خداوند عوض کشته شدن حسین علیه‌السلام به او چه داد؟ ۶۲
گریه و عزا در روز عاشورا ۶۲
مجلس عزا در خانه امام صادق علیه‌السلام ۶۳
گریه امام صادق علیه‌السلام ۶۴
مرثیه خوانی و گریه امام صادق علیه‌السلام ۶۴
هیچ زنی از بنی‌هاشم خضاب نکرد تا... ..... ۶۵
دعای امام صادق علیه‌السلام برای زائران و گریه کنندگان ۶۶
گریه فرشتگان بر امام حسین علیه‌السلام ۶۹
حضور فرشتگان در مجلس عزا ۷۰
مجلس عزا و بیان احادیث ائمه علیهم‌السلام ۷۱
اگر از رفتن به کربلا معذورید، در خانه خود برای حسین علیه‌السلام گریه کنید .. ۷۱
امام صادق علیه‌السلام و مرثیه خوانی ۷۳
امام صادق علیه‌السلام و روزه روز عاشورا ۷۴
حسین علیه‌السلام ثار اللّه است ۷۵
هرگاه آب نوشیدید حسین علیه‌السلام را یاد کنید ۷۶
فضیلت و ثواب گریه بر سیدالشّهدا علیه‌السلام ۷۶
حضرت امام رضا علیه‌السلام و مصیبت روز عاشورا ۷۸

ترک کار در روز عاشورا ۸۰
صلوات خدا بر گریه کننده بر حسین علیه‌السلام ۸۱
امام زمان و عزاداری و گریه بر حسین علیه‌السلام ۸۱
روضه خوانی جبرئیل و گریه حضرت آدم ۸۲
گریه ابراهیم خلیل علیه‌السلام بر امام حسین علیه‌السلام ۸۴
گریه حضرت زکریا علیه‌السلام بر امام حسین علیه‌السلام ۸۵
گریه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر مسلم بن عقیل ۸۸

بخش دوّم

شهادت سیدالشهداء علیه‌السلام و گریه بر آن حضرت در روایات اهل سنت

شهادت سیدالشهداء علیه‌السلام در روایات اهل سنت ۹۲
شبهه و پاسخ ۱۰۷
امّا روایات ۱۱۱
نتیجه ۱۱۴

بخش سوّم

تأکید فراوان بر عزاداری و گریه بر امام حسین علیه‌السلام برای چیست؟

تأکید فراوان بر عزاداری و گریه بر امام حسین علیه‌السلام ۱۱۷
پرسش و پاسخ در باره گریه بر امام حسین علیه‌السلام ۱۲۰

آداب عزاداری ۱۲۵
پرهیز از ریا ۱۳۲
چرا خدا یزید را آفرید؟ ۱۳۴
چرا شیطان آفریده شد؟ ۱۳۵

بخش چهارم

سیاست حسینی

چرا سیدالشهدا علیه‌السلام خانواده‌اش را همراه برد؟ ۱۳۹
در طی راه چه گذشت؟ ۱۴۷
مجلس ابن زیاد ۱۵۴
در برابر زینب کبری علیهاالسلام ۱۶۰
باز هم نطق زینب کبری علیهاالسلام، شیر زن کربلا ۱۶۲
نطق شیرزن کربلا در مجلس یزید ۱۶۴
نتیجه اسارت و خطبه‌های پس از واقعه کربلا ۱۶۸
مرقد حضرت رقیه در شام ۱۷۰

بخش پنجم

مداح و مرثیه خوان لایق

مداح و مرثیه خوان لایق ۱۷۳
داستان سدیف و سفاح و بنی‌امیه ۱۷۶
مداح دیگر این خاندان را بشناسید ۱۸۱
حاجی نوری و مرثیه خوان‌های نالایق ۱۸۵

بخش ششم

برخی اشعار و مراثی

برخی اشعار و مراثی ۱۸۷
شب یازدهم محرم ۱۹۲
شه فرود آمد به دشت کربلا ۲۱۰
ارمغان حسین علیه‌السلام ۲۱۱
زینب آمد بر سر قبر حسین ۲۱۳
حضرت قاسم ۲۱۳
زینب کبری علیهاالسلام و اربعین ۲۱۴
اصحاب امام حسین علیه‌السلام ۲۱۷
عابس بن ابی شبیب شاکری ۲۱۸

امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود:

خداوند تبارک و تعالی به سوی زمین نظر کرد و ما را برگزید، و برای ما (نیز) پیروانی برگزید که ما را یاری می‌کنند، برای شادی ما شاد می‌شوند و برای اندوه ما غمگین، مال و جان خویش را در راه ما نثار می‌کنند، آنان از ما هستند و به سوی ما می‌آیند.

بحارالأنوار، ج ۱۰، ص۱۱۴ و ج۴۴، ص۲۸۷

انتشارات آیین دانش

مرکز پخش: قم/بولوار شهید دل‌آذر/ کوچه شماره ۲ / پلاک ۱۴
تلفن: ۷ـ۳۶۶۱۶۱۲۶ـ۰۲۵ و ۳۷۲۲۶۱۶۱ـ۰۲۵